

# لغات و اصطلاحات گویش مردم ماهشهر، هندیجان و روستاهای حومه



ناصر نظارات - زمستان سال ۱۳۹۱



باسلام ودرود به ساحت مقدس آقا امام زمان (عليه السلام) ، روح پرفتوح حضرت امام خميني (رحمه الله عليه) شهدای انقلاب وجنگ تحمیلی وباسلام ودرود به محضر رهبر معظم انقلاب آیت الله خامنه ای (دامت برکاته)

زبانها و گویش های امروزی حاصل تکامل هزاران ساله در تاریخ بشر است. درست همان طور که حیوانات و گیاهان امروزی حاصل تکامل مدت های مدیدی هستند . همانطور که با انقراض یک حیوان از دست یابی به یک منبع غنی ژنتیکی – اطلاعاتی ، که میلیونها سال طول کشید، تا به چنین تکاملی دست پیدا کند، محروم می شویم که خُسرانی عظیم محسوب می شود. زبان نیز چنین است، با مرگ یک زبان یا گویش، از یک منبع سرشار اطلاعاتی محروم می مانیم که با آن می توانستیم به سیر در تاریخ و فرهنگ و نوع تفکر مردمی که با آن زبان سخن می رانند، نایل شویم. تنوع زبانی ، گویشی و فرهنگی، از عوامل اساسی پیشرفت بشر در حوزه های مهم فکری و اجتماعی است. هدف اصلی بشر استفاده کامل و ممکن از تفکر در خلق فرآورده های فکری است. دستیابی به این هدف بدون وجود تنوع فرهنگی که زبان و فرهنگ دو روی یک سکه اند، امکان پذیر نیست. اگر روزی همه ی مردم یک جور سخن بگویند و یک جور فکر کنند و تنوعی در کار نباشد، آن روز پایان عصر پیشرفت و خلاقیت بشر است و همین تفاوت در لهجه هاست که موجب تمایز و شناسایی آنان از دیگر اقوام است بنابراین یکی از نشانه های برجسته هر منطقه ، زبان و گویشی است که مردم آن دیار با آن سخن می گویند و با آن لهجه و گویش از مردم دیگر اقلیم باز شناخته می شوند . لذا در کنار استفاده از زبان فارسی رایج ، وظیفه داریم برای حفظ و رواج لغات و اصطلاحات محلی خود که نشانه هویت و اصالت لقلان است سعی بیشتری کنیم ؛ تا باگذشت زمان از یادها پاک نشوند. و نسلهای بعدی ما نیز زبان و گویش اصیل نیاکان خود را متوجه شوند و قادر باشند با آن گویش صحبت کنند . این مهم به چند شیوه ممکن است که اهم آنها عبارتند از: آموزش و تکرار اصطلاحات محلی به فرزندان در خانواده ها ، به رشته تحریر در آوردن قصه های قدیمی به زبان محلی (که تعدادی از بزرگان همت گماشته و این اقدام را نموده اند مثل دکتر قیصری) ، بیان قصه های قدیمی توسط بزرگسالان ، استفاده و نشر اشعار محلی که گاهاً توسط افراد صاحب ذوق سروده میشود و بالاخره انتشار شعرهای محلی سرایان قدیم.

بنده در ایام جمع آوری کلمات واصطلاحات ماهشهری متوجه شدم اشخاص دیگری نیز در این زمینه فعالیت داشته اند اما متأسفانه عدم تشویق ویاری ، باعث شده است تا زحمات چندین ماهه خود را نیمه کاره رها کنند و این لغتنامه همچنان عقیم مانده، و به بار ننشیند اما این اتفاق در مورد بنده رخ نداد و باتشویق ویاری نفرات عزیزی که در ذیل من باب

تقدیر و تشکر به اسامی تعدادی از ایشان اشاره می کنم ، صفحات پیش روی شما است که امیدوارم قدمی هرچند کوتاه ، در راستای کمی پررنگ تر کردن زبان شیرین ماهشهری برداشته باشم.

در این کار که صدالبته اطمینان دارم دارای نواقص و کاستی هایی است و اگر خداوند عُمری داد بعد از جمع آوری انتقادات و پیشنهادات شما عزیزان ، نسخه ای کامل و پربارتر تهیه خواهم نمود ، از کمک تمام اعضای خانواده ام بالاخص دختر بزرگم ، پدرارجمندم حاج صمد نظارات ، خانواده های محترم عبدالحسین مطور ، مهدی وهادی مطوری، آقایان مصطفی اصلاحی ، سیدمصطفی موسوی ، سید ضیاء الدین فاطمی ، داریوش قیصری ، محمود راشدی زاده ، داریوش بهمنی ، حاج عزت اله مولوی ، عبدالکریم اسماعیلی، شمس اله حیاتیان ، عباس نظارات ، احسان قنواتی ، حاج عبدالعلی وحاج عبدالخالق مطوری ، حاج غلامرضا فلاحتی ، حاج اکبر رئیسی و حاج صادق وقاسم خزعلی ، که با اشتیاق و علاقه بنده را یاری نمودند ، استفاده برده ام که نهایت تشکر و قدردانی را از همه آن عزیزان دارم .

ومن ... التوفیق

ناصر نظارات - زمستان سال ۱۳۹۱

[NASSER564631@YAHOO.COM](mailto:NASSER564631@YAHOO.COM)

آنگلان	ATKOLAN	ادکلن	
آنه	ANAH	بله ، آری	همان آری است ، بصورت تأکیدی وتاحدودی هم کنایه ای
آزورؤ	AZORO	مريض، بیحال	دردباریکی (اصطلاح دیگرسرطان ) نیز بوده
آزار	AZAR	.	بیماری مسری دربین مرغان
آسکئ	ASAK	آسیاب دستی	
آسونه	OSONAH	آستانه	أسونه نیز می گویند
آسیو	ASIYO	آسیاب	هم به معنای محل آرد کردن گندم وهم روستای آسیاب را آسیوتلفظ میکنند
آشُرْمَه	ASHORMAH	.	بندی که پاردم (پالدم)الاغ را ازبالابه جل آن متصل میکنند.
آش توله ای	ASH TOLA EI	.	غذایی که بابرنج وتوله به صورت ته چین درست می کنند
آشپلا	ASHPELA	آبکش	آشپلان هم می گویند
آگوله	AGOLAH	.	نام منطقه (زمین) کشاورزی دراطراف ماهشهر
آلات	ALAT	.	نوعی صید ماهی است که دهانه خور یاجوی رابصورت دائم وبرای صید ماهی زیبایی درتابستان ومیگو درزمستان می بندند
آمُختَه	AMOKHTAH	.	عادت داده شده
آفتین	OFTIN	آستین	
الْخُتُور	ALAKHTOR	نوعی بازی	باید بایک دست انگشت شصت یک پاراگرفته و لی لی کنان به کسانی که دربازی هستند خودت رابرسانی وبه محض برخورد باهرکدام جایتان عوض می شود وهمچنین بازی ادامه پیدا می کند
الِگئ	ALEG	آویزان	
آلد	ALD	درست	
آندَمون	ANDAMON	اندود، کاهگل	
آندئ	ANDAY	والا	
آیدو	AYDOW	تاب	ایدلو وهیدلو هم می گویند
آجواد	AJVAD	باشرف ، محترم	

مصغر عبدالرضا یاعبدالحسین	نام شخص	ADOLI	اَدُلِی
وسیله ای دوچرخ که برای حمل بار به چارپایان بسته می شود.	.	ARABANAH	اَرَبَانَه
	اشک	ARS	اَرَس
	ارواح	ARVAY	اَرَوِی
اصلی ترین ، مهم ترین	.	ASLE KORI	اَصْلِ کُورِی
حرفی برخلاف حرف اولیه خود زدن وسست کردن آن موضوع	دبه درآوردن	AGHAH MEGHAH	اَعَه مِغَه
برای خنداندن کودک همراه بانگشت زدن به لب های او وادای این کلمه اورامی خندانند	.	AGHO	اَغُو
	آفتاب	AFTO	اَفَتُو
	آفتابه	AFTOVAH	اَفَتَوَه
	شانسی	ALLAH BAKHTAKI	اَلَا بَخْتِکِی
قبلاً خانم های ماهشهری جهت خرید مایحتاج باخود به بازار می بردند	سبد دسته دار پلاستیکی	ALAGAH	اَلَاگَه
انبرده هم می گویند	نخاله ساختمانی	AMBORDAH	اَمْبُورَدَه
معمولاً بخشی از مناطق ماهشهر ازاین کلمه استفاده میکنند	وسط خانه	AN ANAK SERA	اَن اَنک سِرا
تیکه تیکه کردن	.	ANJAH ANJAH	اَنجَه اَنجَه
	آب پز	OWPAZ	اُپَز
غذای که مواداولیه آن پیاز داغ و فلفل و گرد لیمو بوده	.	OPEIYOZI	اُپِیوزِی
	آنطرفتر	OTAY TAR	اُتِی تَر
مرحله کوبیدن خرمن بااستفاده از چندرأس الاغ ، قاطر یا گاو	.	OKHON	اُخُون
	آرزو	ORZO	اُرزُو
احتمالاً آرزو یانفرین برای کسی را نیز معنی می دهد	آرزو	ORMON	اُرْمُون
وسن هم گفته می شود	باردار- حامله	OSAN	اُسَن

اوسار	O SAR	افسار	
اوساره	OSARAH	ستاره	این کلمه خیلی کم استفاده می شود
اُفَیْ	OFAY	.	بیشتر موقع اظهار دل خنکی از شکست یا ضربه ای که به دشمنشان وارد شده از این کلمه استفاده می کنند
اُفِرَقِنُو	OFERGHENO	.	غذای زیاد آبکی ورقیق
اُفتا	OFTA	افتاد	
اُفَلَبُون	OGHALAPON	بهم ریختن	
اُفَلَبُون	OGHALBON	درقلب نیز گفته می شود	که معمولاً آب دریا در این ایام زیاد مدبالایی ندارد و مخصوص ماهیگیری باقلاب است
اُگَلُو	OGLOW	آب گلاب	
اُگَلوپَکی	OW GOLOPAKI	.	معاشقه بازی کبوترها
اُگوشت	OW GOSHT	.	قیمه (خورشت گوشت)
اُگیری	OW GIRI	کلیه	
اُلوچه	OWLOCHAH	آلوچه	
اُمه	OMAH	آمد	
اُموهی	OW MOHI	قلیه ماهی	
اُمبلا	OMBOLA	علاوه بر این	یعنی علاوه بر آن چیزی که انتظار میرفت
اُنْدَفَه	ONDOFAH	خارج از انتظار	غیرمنتظره
اُینه	OYENAH	آئینه	
اُبال	OBAL	آنطرف	
اُری طلا	ORI TELA	آب طلا	برای فروکش کردن ترسی که دفتاً به کسی وارد شده قطعه ای طلا رادرلیوان آبی می اندازند و شخص ترسیده باخوردن آن آب کمی آرام میشود
اُسَم	OSOM	کف گیر	
اُشتو	OSHTOW	عجله	اِشتو هم می گویند
اُشگُلو مرگ	OSHKOLOMARG	یعنی عزرائیل ببرت	نوعی نفرین است

اُشْلَنَک	OSHLONG	.	پودر گیاه چوبک که جهت شستن رخت ولباس استفاده می شد
اُمَسال	OMSAL	امسال	
اُمادَه	OMADAH	.	آماده ، فراهم
اَوَلْمَه	OVALMAH	درالد نیز گفته می شود	که معمولاً آب دریا دراین ایام مدبالایی داردو جزر پائینی نیز دارد یعنی آب زیاد پائین می رود
اُو	OW	آب	
اَوْتِیَه	OTIEAH	چشم ورو	بی اوتیه یعنی بی چشم ورو
اُوخَرَک	OKHARAK	.	وقتی سنگ پهنی رابرروی آب پرتاب می کنند وجهش چندتایی سنگ برروی آب
اُوخایَه	O KHAYAH	اشکنه	
اُور	OR	ابر	
اُوریز	ORBIZ	الک	
اُوسُو	OSO	.	آن زمان ، آن ایام
اُوسونا	OSONA	آن زمانها ، آن روزها	اُوسونا نیز می گویند
اُوفُ ناکَه	OFO NALAH	گلایه کردن	شکایت داشتن
اُولْگَاح	OWLAGAH	عرق تارونه	که ازشکوفه نخل درست می شود
اُولَه	OLAH	آبله	
اِبْرِیج	EBRIJ	آفتابه	البته از این کلمه کم استفاده می شود
اِشْتی تی	ESHTI TI	بازی محلی	دراین بازی حبس کردن نفس وقدرت بدنی خیلی مهم است وهمان بازی کبدی است
اِشْکَس	ESHKAS	شکست	
اِشْکَنْدُم	ESHKANDOM	شکستم	
اِشْکِنُودی	ESHKENOWDI	شکستی؟	
اِشْکِناد	ESHKENAD	شکست	
اِشْنُفْتُم	ESHNOFTOM	شندیم	

امروز	EMRO	اِمُرُو
اینطرف	EITAY	اِیْتِیْ
برکه	EAD	اِدْ
قسمتی از مردم ماهشهر از این کلمه استفاده می کنند	ERNAK	اِرَنَکْ
کسی که مدام سربه سر دیگران میگذارد	ESADOM	اِسَدُم
گرفتم ، خریدم	ESAD	اِسَدْ
گرفت، خرید	ESADI	اِسَدِی
گرفتی ؟ ، خریدی؟	.	
زاپاس	SPAIER	اِسپَیر
یکی از اجزای داروی گیاهی چهار تخمه است که به رنگ قهوه ای روشن است	SPEYOSH	اِسپِوش
انداخت	ENDAKHT	اِنْدَاخْت
خوری نرسیده به اسکله غزاله	AHMAD SENAYT	احمد سنیت
از این به بعد	AZINAPOSH	از اینا پُشت
آنطرف	OWTAY	او تِیْ
آنطرف	OBAL	او بال
آویشن	ORSHOMAK	اور شُمَکْ
آنطرف	O RI	اوری
از آن موقع تاالآن	OSTAY SO	اوستَیسْ
آمد	OMAH	اومَه
آنجائی	ONJONI	اونجُنِی
در فعل مضارع بجای می قرار میگیرد مثلاً می خورد میشود ایخَرِه . یا می کند میشود ایکنه و ...	E	ای
می شود	EIYOBEH	ایو به
می آیی؟	EIYOY	ایو یی
می خواهم	EKHOM	ایخُم
خراب می کند	IROMNEH	ایر مَنِه
باولع می خورد	EILOMBANEH	ایلُمَنِه



ای رَی	E RAY	می روی؟	
ای ری	E RI	اینطرف	
ایاِیَن	EIYAYEN	می آیند	
ایارُم	EIYAROM	می آورم	
ایاره	EIYAREH	می آورد	
ایام	EIYAM	می آیم	
ایبرُم	EBAROM	می برم	
ایبال	EIBAL	اینطرف	
ایپهرُم	EIPEHROM	می پرم	
ایترُم	EITAROM	می توانم	
ایتری	EITARI	می توانی	
ایتنگه	ETENGHEH	می پرد	
ایجوشه	EIJOSHEH	می جوشد	
ایخایه	EIKHAYEH	میجود	
ایخوئی	EIKHOEI	میجوی؟	
ایخوئیش	EIKHOEISH	میجویش	
ایخی	EKHI	می خواهی	
ایدَکَه	EIDAKEH	می لرزد	
ایدُونُم	EIDONOM	می دانم	
ایدُونی	EIDONI	می دانی	
ایدِش	EIDESH	می دهد	
ایدِش	EIDISH	.	به او می دهی؟
ایدونس	EIDONES	میدانست	
ایرُ مُنْمِتْ	IEROMNOMET	خرابت میکنم	یعنی جایگاه اجتماعی ات را خراب میکنم (تهدیدی است)
ایراهه	EIRAHE	تعلق می گیرد	بیشتر درمورد مبلغ یاجنسی که به فقیر می خواهند بدهند یا فطریه و خمس ازاین کلمه استفاده می شود

ایران ژاپن	IRANJAPON	پتروشیمی بندرامام (ره)	اکتراهالی ماهشهر هنوز شرکت پتروشیمی بندرامام (ره) رابه این نام میشناسند
ایسنا	EISONA	این ایام ، این زمانه	
ایقه	EIGHAH	اینقدر	
ایکپنه	EIKEPNEH	قورت می دهد	
ایگزِه	EIGAZEH	گاز میگیرد	
ایگم	EIGOM	می گویم	
ایگن	EIGEN	می گویند	
ایگروسه	EIGOROSEH	.	می گریزد ، فرار می کند
ایگی	EIGI	می گویی	
ایلمت	ELOMET	اجازه می دهم	
ایلم	ELOM	.	می گذارم ، اجازه می دهم
ایلن	ELEN	.	می گذارند ، اجازه می دهند
ایلی	EILI	می گذاری	
اینش	EINESH	می گذارد	
اینجنی	INJONI	اینجائی	
اینجو	EIN JOW	اینجا	
ایندوزیم	INDOZIM	می اندازیم	
اینویسم	EINEVISOM	می نویسم	
ایور کشین	EIVARKASHEN	آویزان میکنند	
ایوادوریش	EIVADORISH	.	جلویش را می گیری؟
ایوادارم	EIVADAROM	.	جلویم را می گیرند
ایوادارش	EIVADARESH	جلویش را می گیرد	نگهش می دارد
بَت غره	BAT GHARAH	.	پرنده ای است حلال گوشت از خانواده مرغابی که تمام پرهایش سیاه است فقط در ناحیه سرش مقداری پرسفید دارد

بَچْ	BACH	خشتک شلوار	به نوعی ماهی آب شیرین (رودخانه) هم می گویند
بَخری	BAHRI	.	پرنده ای قیمتی والته ممنوع الشکار که شکارش جریمه سنگینی نیز دارد و از خانواده پرندگان شکاری مانند عقاب و شاهین میباشد که خریداران این پرنده جهت تربیت و شکار حیوانات دیگر این پرنده را باقیمت بالایی خریداری میکنند
بَختِ بوم	BAKHT BOWM	قسم به روح پدرم	
بَدُو وَه	BADOWAH	میهمانی	
بَرَنَدیل	BARANDIL	بره ۴-۵ ماهه	
بَرْد	BARD	تیکه ای گل	
بَس	BAS	بست	
بَسکی	BASAKI	زمین صاف	
بَسکی	BASKI	ازبس	
بَسکون	BASAKON	بسته (بقچه)	پارچه ای چهار گوشه که چیزی یا غذایی در آن می گذارند و گوشه هارا دوبه دو به هم وصل می کنند
بَشُوشْ	BASHOSH	اردک	
بَعْبُو	BAEBO	بوق	نوعی بوق که با فشردن کیسه لاستیکی آن، صدا از شیپور آن خارج میشود
بَغز	BAEZ	بهتر	بَهز هم می گویند
بَفْتَش	BAFTESH	کنکاری شدید	
بَقْ لَوَلَه	BAGH LOLAH	قورباغه	
بَگو	BAKO	.	نوعی میوه خودرو تابستانه، بعضی نقاط لگجی می گویند
بَکْ	BAK	دفاع آخر فوتبال	
بَگَرِک	BAGRAK	.	قرقره ای که سطل آب را از چاه بوسیله آن بالا میکشند بَدَرِک هم میگویند
بَلَدیم	BALADIM	دنبالچه	آخرین مهره ستون فقرات نزدیک باسن
بَلِشت	BALESHT	بالشت	بَهْلِشت نیز می گویند
بَلْکَت	BALKAT	بلکه ، شاید	

	برگ	BALG	بَلْگ
	بلوط	BALIT	بَلِیت
نانی را روغن وشکر می زدند ،لوله می کردند ومیل می نمودند گاهی هم چند دانه خرمای هسته کشیده را به این شکل درمیآوردند ومیل می کردند	.	BAMBOLO	بَمْبُولُو
تلمبه مکنده نفت ومايعات دیگر	.	BAMBO	بَمْبُو
مختصر شده بندرصادراتی دربین اهالی مردم ماهشهر	.	BAND	بَند
	منتظر	BANDIR	بَندیر
چندین قلاب ماهیگیری نصب برروی یک بند	.	BANDILAH	بَندیلَه
	منطقه شرکتی	BANGALAH	بَنگَلَه
	بادمجان	BANGON	بَنگُون
	پدر	BOW	بَو
پدربزرگت ، پدرپدرت	.	BOW BOWT	بَو بَوْت
پدربزرگش ، پدرپدرش	.	BOW BOWSH	بَو بَوْش
پدربزرگم ، پدرپدرم	.	BOW BOWM	بَو بَوْم
	پدرتان	BOWTON	بَو تُون
زمین کشاورزی که تیربندی شده است	.	BOWS	بَو س
	پدرشان	BOWSHON	بَو شُون
قدیمترها به هواپیما هم می گفتند	بالن	BOWLON	بَو لُون
	پدرت	BOWT	بَوْت
	پدرم	BOWM	بَوْم
	پدرمان	BOWMON	بَو مُون
	تقسیم کردن	BAHR KERDAN	بَهْر کِرْدَن
مخفف به ازاین ، بهتر از	.	BAHZ	بَهْز
بَلْکت نیز می گویند	بلکه ، شاید	BAHLI	بَهْلِی
	همراه	BAY	بَی
	بهیجان	BAYBOHON	بَی بُوْن

بَیْگ	BAIG	عروس	
بَیْنَه	BAYNAH	روبرو ، مقابل	
بُبریز	BOBRIZ	پیازداغ	
بُتْلَک	BOTOLAK	حشره کوچک	قدیم بازدن ضربه ای به بازوی شخصی برای لحظاتی رگی متورم می شد که البته کمی هم دردناک بود و می گفتند بتلک دستش دراومد
بُتْلُ	BOTOL	حشره	مشخصاً به حشرات ریزی که به اندازه مثلاً یک مگس است بتل می گویند
بُتْ	BOT	گلو	این کلمه خیلی کم استفاده می شود
بُخَالِت	BOKHALET	به خیالت	
بُرُوفْ	BOROF	جاروکن	
بُرْگ	BORG	ابرو	
بُرْگَک	BORGAK	چشمک زدن	
بُرَا	BORRA	.	خرمن کوبی که به چارپایان بسته می شد. و با دور زدن روی خرمن آن را خرد می کرد.
بُرْ بُرْ نَگ	BORBORENG	بلبرینگ	
بُرَادَه	BORADAH	.	لانه مرغ و خروس به شکل مخروط
بُرتْ	BORT	.	قطعه ، قسمت
بُرْخَرْد	BOR KHARD	جداشد	
بُرْد لَنج	BORDE LANJ	دیواره لنج	
بُرْ نَزْدی	BOZ NAZHDI	بز شیرده	
بُرْ لَیْسَک	BOZ LISAK	مارمولک صحرایی	گونه ای آفتاب پرست
بُطْلَی	BOTLI	بطری	
بُیْ	BOGH	تخم مرغ خراب	تخم مرغی که جوجه قبل از بدنیآ آمدن در آن بمیرد
بُغْلَه	BOGHLAH	.	هوچی گری ، دبه درآوردن
بُکْرَه	BOKRAH	قرقره	از کلمه غرغروک نیز استفاده می شود

نام بازی است وبه معنی فرارکن	.	BOGOROS	بُگروس
	بگویم؟	BOGOM	بُگم
سنگینی که به خیط قلاب ماهیگیری وصل می کنند	.	BOLT	بُلت
معمولاً کسانی که چیزی بارشون نیست ولی می خواهند وانمود کنند که مثلاً بزن بهادرند	لاف	BOLKOM	بُلکم
ازجنس چوب می باشد که دوعدد چوب رونۀ خیش را نگه می دارد، به لوله ای که درتخته (گهواره چوبی) جهت ادرار کردن نوزاد قرارداده می شود نیز بلولک می گویند	ازاصطلاحات کشاورزی	BOLOLAK	بُلولک
	بلوز	BOLIZ	بُلیز
	بوته	BONAH	بُنه
	تبار، ریشه خانوادگی	BONCHAH	بُنچه
بنکول نیز گفته می شود یعنی ازطایفه یاتیره خاصی است همچنین به گروه کشاورزانی که دریک دسته هستند اطلاق می شود	طایفه ، جد	BONKO	بُنکو
به معنی صدا زدن نیز استفاده می شود	اذان	BONG	بُنک
	رسوبات ته آب	BON DORD	بُن دُرد
کلمه ای که جهت اعلام خطر به بچه کوچولو (که هنوزخطرارتشخیص نمی دهد ) گفته میشود	.	BOVAH	بُوه
	پدرش	BOSH	بُوش
	پدرانمان	BOVALEMON	بُو و لِمُون
	باران	BORON	بُورُون
بارش باران همراه باباد ، هوای طوفانی	.	BORON HOF RIZ	بُورُون هُف ریز
	مرغ جوان	BOWRI	بُوری
	بادزن	BOBIZAN	بُوبیزَن
	کائوچو	BOCH	بُوچ
اشخاصی که موی سروصورتشان تقریباً طلایی است	.	BOR	بُور

معمولاً درساخت وسازهای قدیم بالای تیر های چوبی بوریا می گذاشتند	حصیر	BORYAH	بُورِ یَه
کلمه ای که زنان درمواجهه باموردی غیرمنتظره ادا میکنند	.	BOSH DA	بُوش دا
	شکوفه پیاز سبز	BOOK	بُوک
	بهانه	BONAH	بُونَه
	چادر صحرایی	BOHON	بُهُون
	بغض	BOH	بُه
	بغض کرده	BOH KERDEH	بُه کَرْدَه
	برید	BOHRES	بُهرِس
وویی نیز تلفظ می شود	حرف تعجب	BOYII	بُیی
اندازه اش را بگیر	پیمانه اش کن	BEPAYNESH	بِپَیْنِش
	بترکی	BEPOKI	بِپوکی
	لِش کن	BETELGHANESH	بِتِلْغَنِش
	بیر	BETENG	بِتَنگ
	پیدا کنید	BEJORIN	بِجُورِین
	جستجو کن ، بگرد	BEJOR	بِجور
	بز	BEJILAH	بِجِلَه
	بچه کوچک	BACHEH SAVA	بِچِی ساوا
کلمه امری به معنی ورود غیر منتظره وحجومی به جایی	.	BECHOLN	بِچُلن
	بچه ها	BECHYAL	بِچِل
	بخور	BEKHAH	بِخَه
	بهر	BEKHTAR	بِخَتَر
	بهره	BEKHTAREH	بِخَتَرَه
	الک کرده	BEKHTEH	بِخَتَه
خارک خوشمزه ای هم دارد	نوعی خرما	BERAYM	بِرَیم
مصغر ابراهیم	نام شخص	BERAYMO	بِرَیمو

بره کُچک کم رشد	BERAH KOMBO	برَه کُچو
خیرگی چشم	BERO BER	برُ برُ
خرابش کن	BEROMNESH	برُ منَش
آوار گردد	BEROHMEH	برُ همِه
رانندگی کنید	BERONIN	برُونین
آتش برافروختن	BER	برُ
خارک خوشمزه ای هم دارد	BERHI	برُهی
رانندگی کنم	BERONOM	برُونم
رانندگی کن	BERON	برُون
رانندگی کنی	BERONI	برُونی
سنباقک	BEZBEZAN	بزُ بزُان
بیشتر در مورد تمیز کردن بینی بچه هایی که .... سرازیرند گفته می شود	BESORESH	بِسُرش
بگیر، بخر	BESON	بِسُونُ
فرستادن ، ارسال	BESI	بِسِی
برای شیرین کردن چای استفاده می شود	BESHOKHNESH	بِشُخُنَش
بشوی	BESHOR	بِشُور
بشنود	BESHNOFEH	بِشُنِفِه
زمین قابل کشت	BEKALOM	بِکَالَم
بگیر	BEGER	بِگِر
گریه کند	BEGIRVEH	بِگِرِوِه
آب نبات	BELISOM	بِلِیسَم
درخشیدن ازدور مانند چراغ اتومبیل	BELIK BELIK	بِلِیک بِلِیک
مک بز	BEMEGHN	بِمِغْن
مک زدن جوریکه ته آن درآید	BEMEGHNESH	بِمِغْنَش
مادرانی که بچه کوچک دارند شبها قبل از خواب این توصیه را به کودکانشان می کردند	BEMIZ	بِمِیز



آبادانی ها و عربها با سورک میگویند	دانه روغنی که از مغز آن استفاده میشود (مثل بادام)	BENAK	بَنَکْ
ابزاری بافته شده از طناب که برای حمل گندم و جو درو شده از مزرعه به خرمزار (جخون زار) استفاده می شد.	.	BENAH	بَنَه
بگذارش، بذارش، بذار	بگذارم	BENOM	بِنَم
بگذارش، بذارش، بذار	.	BENESH	بِنِش
بگذارش، بذارش، بذار	بگذار، بذار	BENEH	بِنِه
این ماهی که قیافه قشنگی دارد می بایست مثل ماهی پله پوستش کنده و استفاده شود (دختر ناخدا نیز نام دارد)	نوعی ماهی	BENT NOKHODA	بَنْتِ نَوْخُدا
بگذارم، اجازه بده	بگذارم، اجازه بده	BEHLOM	بِهْلَم
به حال خودش رهاش کن	بگذارش، اجازه اش بده	BEHLESH	بِهْلِشْ
مارابه حال خودمان بگذار	به ما اجازه بده	BEHLEMON	بِهْلِمون
بگذار	بگذار	BEHL	بِهْلْ
مثل گوشت یا چیزهای که در چرخ گوشت، چرخ می شوند	چرخش کن	BEYAE RESH	بِیْ رِشْ
بافلس های نقره ای و سفید	نوعی ماهی	BEYAH	بِیَاخْ
بیا	بیا	BEYO	بِیو
مخفف بابا حرف پیشوندی که قبل از اسم پیرمردان بکار می رفت و نشانه احترام به آنان بود. مانند با طالب	.	BA	با
بند ضخیم و محکمی که به لنگر لنج بسته می شود	.	BABRAH	با بُرَه
موجودی شاید افسانه ای که در آب زندگی می کند.	.	BABELOYI	بابلویی
همراه تو	همراه تو	BAT	بات
شرکت پیمانکاری در قدیم بود که به نام مدیر آن که شخصی بنام باتیمان قلیچ بود نام برده می شد	.	BATIMAN	باتیمان
نان شیرمال رانیز می گویند	نان باگت	BAKHSOM	باخْسمْ
دردهایی سرگردان که معمولاً دردوران کهنسالی در ناحیه زانو، کمر و مفاصل ایجاد می شود	.	BAD	باد

بادِ یَه	BADEYAH	.	کاسه ای که در آن تلیت درست می کنند
بادِ بَرَز	BADE BERZ	باد گرم وسوزناک	این باد از شمال می وزد وظهر خیلی خشک، گرم وسوزنده است
بادِ گَرِ تَشِه	BAD GERTESHEH	.	زنی که درد زایمان بگیرد میگویند باد گرتشه
بارِس	BARES	بارید	
بارِش رَه	BARESH RAH	بارش رفت	یعنی بچه سقط کرد
بارُت	BART	فن ، قَلِق	
باغ	BAGH	.	معمولاً به باغچه کوچکی که چند بوته گل و یک درخت دارد باغ می گویند!!!
بافَه	BAFAH	.	مجموعه خوشه های دروشده که دردست کشاورز بصورت یک دسته درمیآید
باقُلَه	BAGHLAH	باقلا	
باقُلِی سِهَه	BAGHLAY SEHAH	.	باقلائی پوست نگرفته
باقله تُرَنیده	BAGHLEH TORNIDEH	لپه باقلا	
بال	BAL	لبه ، کناره	مثلاً بال قالی یعنی لبه یا کناره قالی
بالِی تَوُ	BALAY TO	پشت بام	
بال درآورده	BAL DAR AVORDEH	.	به فرد متکبری که بدون رعایت حقوق دیگران وباخود برترینی کارش راانجام می دهد
بال کِرد	BAL KERD	پرواز کرد	
بالا زور	BALA ZOR	بالادست	کسی که قدرت بیشتری دارد
باهِنده	BAHENDAH	پرنده	باینده هم می گویند
بایُم	BAYOM	بادام	
بوریکه	BORIKAH	گرسنگی تاحدضعف	
بوسِس	BOSES	بوسید	
بوسِکُ	BO SEK	بوی بد وماندگی	
بویَه	BOYAH	چراغ دریایی	

بی اوتیه	BI O TEYAH	بی چشم ورو	
بی پا	BI PA	لات وولگرد	
بی طوم	BI TOM	بی مزه	
بید	BID	بود	
بیدن	BIDEN	بودند	
بیس لنج	BISE LANJ	.	چوب زیرین ومحکم لنج
پتی	PATI	خالی	
پخشه	PAKSHAH	مگس	
پخشه کش	PAKSHAH KOSH	مگش کش پلاستیکی	به حشره کش های مثلاً پیف پاف واتک نیز گفته می شود
پدم	PADOM	.	به خاک یاسدی که درزمان آبیاری زمینهای کشاورزی جهت تغییر مسیرآب درجوی می ریزند(ایجاد می کنند) پدم گفته می شود
پرکش ره	PARAKESH RAH	ترسید	
پر مینا	PARE MAYNA	.	گوشه روسری زنان پیر
پر پروک	PAR PAROK	پروانه	
پرسم	PARSOM	.	آردی که به خمیر می زنند تا به دست نچسبد
پرز	PARZ	پرچین	خاربالای دیوار
پرو	PARRO	روفو کردن ، وصله	به سامان کردن یک موضوع مسئله دارراگویند. سه گیری (سرپرش برخطا) نیز معنا می دهد
پرپین	PARPIN	پرپهن	بعضی شهرستانها خُرفه می گویند
پروند	PARVAND	.	کمربندی که کشاورزدور کمرخود ودورتادورنخل می بندد وبالای آن می رود
پرینگ	PARIG	پریروز	
پرینگ پسین	PARIG PASIN	پریروز عصر	
پس سرویی	PAS SEROEI	.	حیاط خلوت ، حیاط پشت
پس تاسه	PASTASAH	.	احساس خفگی دراثر گریه زیاد

پَسْ صُبا	PAS SOBA	پس فردا	
پَسْ کال	PASKAL	.	محصولی که بعداز وقت طبیعی ومعمول کاشت ، کاشته می شود
پَسْگَنگی	PASKANGI	.	کوچه بن بست
پَس ازبال	PASAZBAL	.	پشت سرکسی حرف زدن
پَسین	PASIN	عصر	
پَسین تَنگ	PASIN TANG	.	نزدیک غروب
پَشْتیر	PASHTIR	ازاوزان قدیم	معادل هشت کیلوگرم
پَلْ	PAL	موهای گیس شده	موهای بافته شده دردو طرف یا پشت سر بانوان
پَمَبه	PAMBAH	پنبه	
پَند	PAND	عزادار، سیاه پوش	پای بند به پوشیدن لباس مشکی تایکسال که زنان ودختران وبستگان نزدیک خانواده متوفی به تن می کردند
پَندو	PANDOW	ورم	
پَنگ	PANG	خوشه	خوشه بزرگ درخت خرما
پَهَریز	PAHRIZ	پرهیز	
پَهلی	PAHLI	پهلوی	
پَیْ پَتی	PAY PATI	پای برهنه	
پَیسَر	PAYSAR	دنبال، پشت سر	پَیسَر هم می گویند
پُخوْ لو	POKHOLO	ژولیده	
پُر تا پُر	PORTAPOR	لبریز، خیلی پر	
پُرسِس	PORSES	پرسید	
پُروک	POROK	.	نمایان شدن قارچ از زیر زمین
پُریگْمون	PORIKMON	خفه شو	کوفت وزهرمار نیز معنا می دهد
پُسار آ	POSARA	عاقبت، پیامد	پَسارا هم می گویند
پُسیار	POSYAR	نگهدار، پشت وپناه	کسی که به سفر برود می گویند خدا پسیارت بُو ، پسیار و تسیار هم میگویند
پُشتیون	POSHTION	پشتی ، متکا	

پُشتیک	POSHTIK	پیشانی	
پُشتیک بند	POSHTIK BAND	پیشانی بند ، تارک	
پُغْلُمَه	POGHOLMAH	گرم ونفس گیر	
پُغُو	POGHOW	قفل اسب	زنجر، دست بند مجرم، غل وزنجیر
پُفِی	POFI	شش	همراه باجگردرقصابی ها فروخته می شود.
پُلونیدن	POLONIDAN	آبکش کردن	
پُنْتِرُون	PONTERON	شلوار	پاترون هم می گویند
پُوتیل	POTIL	دیگ	
پُوز	POZ	بینی	
پُورَه	POZAH	دماغه ، جلو	
پُوزِشْ مُکْ	POZESH MOK	.	دلخور، روی ترش کرده
پُوز بند	POZBAND	ماسک	
پُوز مُکْ	POZ MOK		دلخور- اخمو
پُوسْکْ	POSAK	جا سنگی درتیر کمون	قطعه ای چرمی است که به لاستیک های تیر کمون وصل میشود وسنگ رادر آن می گذارند
پُوکِسْ	POKES	ترکید	
پِتْ نَگِرْتَه	PET NAGERTEH	هنوز خوب نشده	به بیماری که هنوز دربستر بیماری است ونیاز به درمان دارد
پِتیارَه	PETYARAH	ولگرد	
پِختار	PEKHTAR	هرس کردن درخت	به هرس کردن درخت ووجین کردن زمین نیزاطلاق می شود
پِرَندُوش	PERANDOSH	پریشب	
پِرَکْ	PERAK	جاخوردن ، ترسیدن	
پِرَه	PERAH	.	گم شدن ، دربدرشدن
پِرْ	PER	بار، نوبت	

پِر پِر	PERPER	بال بال زدن	هنگام جان دادن مرغ در اثر بریدن سرش اینگونه اطلاق می شود
پِر تَک	PERTAK	پشه	
پِر غ	PERGH	پرتاب	
پِر غی	PERGHI	پرتابی	
پِر زال پِر زال	PERZAL PERZAL	.	قطعه قطعه ، تیکه تیکه
پِر یار	PERYAR	.	دو سال گذشته
پِسُونَک	PESONAK	پستانک	
پِشَنگَه	PESHENGAH	ترشح قطرات آب	ترشح مایعاتی مانند آب، روغن داغ و ... آبی که از تکان دادن یک چیز تر به کسی یا جایی پاشیده شود.
پِشَک	PESHK	پخش	
پِشَک پِرَه	PESHK O PERAH	متفرق	
پِلَسْتِیک	PLOSTIK	پلاستیک	
پِلِشْت	PELESHT	کثیف	
پِل	PEL	گاوانر	
پِلَکَه	PELKAH	از اصطلاحات کشاورزی	نشانه ای که با گِل زمین (کمی از سطح زمین بالاتر) درست میکنند و بعنوان شاخص استفاده می کنند (همانند تمبور)
پِلَکَیْتَه	PELKAYTAH	گیره سر	
پِلَک موهی	PELKE MOHI	فلس ماهی	
پِلَچ	PELACH	پيله و سمج	
پِلِش پِلِش	PELISH PELISH	.	معنای ریش ریش کردن و تکه تکه کردن می دهد
پِلِله	PELILAH	غذایی شامل آرد و شیر مانند فرنی	پِلِلو نیز می گویند
پِنَه	PENAH	پنهان	پناه گرفتن هم معنی می دهد
پِنَج	PENJ	چنگ	
پِنار تی	PENARTI	پنالتی	ضربه ای در فاصله ۱۲ متری دروازه در فوتبال
پِنج و خِرِنج	PENJ OKHERENJ	چنگ زدن	زخمی کردن بواسطه چنگ زدن به صورت

پَنگ	PENG	چنگ	
پَه	PEH	.	پیه ، چربی موجود در گوشت حیوان
پَهَرَس	PEHRES	پرید	
پِیتَس	PITES	پیچید	
پِیتَش بده	PITESH BEDEH	بیچان	
پِرونی	PIRONI	تشنج	
پِیزا	PIZA	بچه هوو	
پِیش	PISH	برگ درخت نخل	صحف نیز می گویند
پِیش پَرندوش	PISH PERANDOSH	سه شب پیش	
پِیک	PIK	.	پوچ ، توخالی
پا بُلند کی	PABOLANDA KI	.	بلند شدن بر روی انگشتان پا که خود را بلند قد نشان دهند
پا بیل	PA BIL	.	جاهایی در زمین که نیاز است با پا به بیل فشار وارد کرد تا بیشتر در زمین فرو رود
پا بَنه	PABANAH	.	ابزاری چوبی مورد استفاده هنگام درو و انتقال بافه های گندم به خرمزار (جخون زار) که زیر چوبهای اطراف بنه می گذاشتند.
پا بَگَشش	PA BEKASHESH	.	بچه کوچک را جهت ادرار کردن از پشت ران بلند کرده ( بر روی دو کف دست می نشاند) و بر بالای سنگ توالی می گیرند تا بچه کارش را بکند به این عمل پاکشیدن می گویند
پا پتی	PAPATI	پا برهنه	
پار	PAR	سال گذشته	
پاریو	PARYO	زراعت آبی	
پازَن	PAZAN	بزنر	
پاسَهَل	PAS AHL	از اصطلاحات کشاورزی	چوبی که زیر تیغه خیش قرار دارد
پاشَلک	PASHALAK	کلاغ	البته بعضی از نقاط به کلاغ می گویند پاشلک
پاکش	PAKASH	جوراب	
پا گَله	PAGELAH	.	سوراخهای داخل چاه

پایدون	PAYEDON	رکاب دوچرخه	
پوک	POK	پتک	
پوزش کن	POZESH KON	سربکش	مایعات را سرکشیدن
پوزش ک	POZESH KE	سرکشید	نوشیدن مایعات
پولیده	POLIDAH	پالوده، فالوده	
پیت	PIT	پیچ	
پیتو	PITO	بازی محلی	هفت سنگ هم می گویند
پیتنو	PITENOW	گردآب	
پیدن	PIDEN	پونه	بعضی نقاط پیدنک نیز می گویند
پیر	PIR	.	امام زاده یاسیدی که گنبدوبارگاه داشته باشد
پیسیده	PISANIDAH	پوسیده	
پسه	PISAH	سیاه و سفید	
پسیسه	PISESEH	پوسیده شده	
پسپا	PISPA	زیرپازدن	پا بین پای کسی گذاشتن
پیشقاب	PISHGHAB	بشقاب	
پیش پرینگ	PISH PARIG	سه روز پیش	
پیش پرندوش	PISH PERANDOSH	سه شب پیش	
پیش پریار	PISH PERYAR	سه سال گذشته	
پیش گنورون	PISHKONORON	زیرشکم	
پیش کال	PISH KAL	.	محصولی که اول شروع فصل کاشت ، کاشته می شود
پیش گوشتی	PISH GOSHTI	پیچ گوشتی	
پیل	PIL	پول	
پینجه	PINJAH	انگشت - پنجه	
پینار	PINAR	ازاوزان قدیم	معادل یک کیلوگرم
تبدون	TABDON	نانی محلی	نوعی نان ضخیم تنوری
تپسن	TAPESEN	قایم شدن	



تَپْ تَپْکان	TAP TAPEKAN	قایم باشک	
تَپْ تَپو	TAP TAPO	بختک	معمولاً موقعی که انسان روی کمر خوابیده احتمال دارد حالت خفگی واحساس اینکه کسی روی سینه اش نشسته بهش دست دهد به این حالت می گویند تپ تپو گرتشه
تَپْنیدن	TAPNIDAN	تپاندن	به زور پُر کردن وجادادن
تَخْتَه	TAKHTAH	گهواره چوبی	این نوع گهواره دستشویی دارد
تَرَسِسُم	TARSESOM	ترسیدم	
تَرَسِسی	TARSESI	ترسیدی؟	
تَرَسِسیم	TARSESIM	ترسیدیم	
تَرَّازَه	TARRAZAH	.	چوب بلندی که از بالای قماره لنج تا نوک جلویی لنج میباشد (شاخص)
تَرَسِسْ	TARSES	ترسید	
تَرَبَه	TAZBAH	تسیح	
تَشِ برق	TASHE BARGH	رعدوبرق	
تَشِ پیش	TASHE PISH	.	دامن زدن به معرکه ودعوا
تَشِ باد	TASH BAD	باد بسیار گرم	بادسوزانی که در تابستان می وزد
تَشْکی	TASHAKI	.	آتشی ، بسیار ناراحت
تَصْدِیق	TASDIGH	گواهینامه	
تَکُلْکُ	TAKOLAK	محل نگهداری نمک	
تَکُلْ	TAKOL	سیلو ی خانگی کوتاه	سیلوهای کوتاهی که از قسمت بالای آن مواد خوراکی مانند آرد ونمک و... را خارج میکنند واین سیلو مخصوص آرد ونمک است وگندم وجودر آن نگهداری نمیشود
تَکِ دَو	TAKE DOW	دوندگی	
تَکْه	TAKAH	.	فضله ومدفوع الاغ و گاو ، پهن

تَلِیت	TALIT	ترید	وقتی نان بوسیله مایعی ازقبیل خورش ، شیر ویاهرچیز دیگر خیس وآماده خوردن می شود راتلیت می گویند
تَمَبَکُو	TAMBAKO	تنباکو	
تَمَبَه	TAMBAH	.	کیپ شده ، بسته
تَمَبور	TAMBOR	.	علامت گذاری با خاک برای تعیین محدوده زمین
تَمدا	TAMDA	تونگو	
تَمَرک	TAMRAK		شکلک - ادا
تَنگ	TANG	.	طنابی پهن جهت بستن جل چارپایان
تَنگاره	TANGARAH	کوچه	این کلمه خیلی کم استفاده می شود
تَنگاره دی شهریب	TANGAREH DAY SHAHIRIB	کوچه پریچ وتنگ مادرشهریب	این کوچه درخیابان امام فعلی است که ازجنب مغازه مرحوم حاج علی نساجی به بازار دستفروشان می رسد
تَنگاسه	TANGASAH	.	طنابی پهن جهت باربری بافته از موی بز
تَنیر	TANIR	تنور	
تَنیردون	TANIR DON	.	محوطه ای که سرپوشیده است ولی جلو وبعضاً طرفین آن مکان بازاست وعلاوه برتنورچند چاله نیز درزمین حفر کرده اند که به تمام این محوطه تنیردون می گویند
تَوَیَه	TOWTIYAH	.	این کلمه درزمانی که بچه می خواهد اولین قدم های خودرا بردار ادا می شود
تَوپو	TOPO	سیلوی خانگی بلند	سیلوه های بلندی که برای نگهداری جووگندم می ساختند ودرقسمت پائین آن دربهای پنجره ماندی تعبیه می کردند که بتوانند به مقداری که نیاز دارند برداشت کنند
تَوو	TOW	تب	
تَهْل	TAHL	تلخ	
تَی	TAY	پیش	
تَیت	TAYT	پیش تو	
تَیْتون	TAYTON	پیش شما	
تَیش	TAYSH	کنارش ، پهلوش	

تیشون	TAYSHON	پیش آنها	
تیل	TAYL	.	عمود یا پایه برق (چوبی)
تیلپ	TAYLAP	مقیاسی در مقدار، اندازه، یک مشت	معمولاً مقدار مشخصی نیست مثلاً به مشت، حال باتوجه به بزرگ و کوچکی اندازه دستها این تیلپ نیز متفاوت است
تیم	TAYM	.	پهلوی من، پیش من
تیمون	TAYMON	پیش ما	
تینا	TAYNA	تنها	
تپ	TOP	قطره	
تپ تپ	TOP TOP	قطره قطره	
تپاله	TOPLAH	خشت	
تخس	TOKHS	بداخلاق، ناراحت	به آدم زیرک نیز می گویند
تخمک	TOKHMAK	تخمه	
تروکه	TOROKAH	.	گلی که به محض خروج قارچ از زمین مقداری از سطح برآمده می شود که همان هم باعث می شود مردم قارچ را ببینند (پروکه نیز می گویند)
تر پا	TOR PA	رد پا	
تر به	TORBAH	توبره	کیسه ایی بافته شده جهت حمل بار کم و دادن غذا به چارپایان
تر بیزه	TORBIZAH	تریچه	
تر تره باش	TORTOREBAS H	نوعی گل بازی	گلی را به شکل یک کاسه درمی آورند و با زدن قسمت باز آن به زمین می ترکد و صدایی نیز ایجاد میکند و نوعی بازی محسوب می شد.
تر نه	TORNAH	موی سر	
تر ب	TORB	تریچه	
تر خرد	TORKHARD	قل خورد	
ترنیده	TORNIDAH	پوست کنده	حبوبات لپه شده
تشمال	TOSHMAL	ساز و دهل	از سازهای مختص عشایر لر میباشد که در منطقه ماهشهر نیز زیاد استقبال می شود ساز خطیر نیز می گویند

تُفَكَهْ	TOFKAH	آب دهان	
تُفَكَه اِی	TOFKAEE	.	سرهم بندی شده ، سست
تُلْ کافرون	TOL KAFFERON	.	منطقه ای در صحرای ماهشهر
تُمَبَه	TOMBAH	تپه کوچک	
تُمَاتَه	TOMATAH	گوجه	
تُمبُون خِفَتِی	TOMBON KHEFTI	شلوار زنان پیر	شلوار گشادی بود که زنان می پوشیدند و بلندی آن تامچ پا می رسید و قسمت پائین آن خِفَت دار بود
تُنْگْ	TONG	پارچ آب	
تُوسِی	TOWSI	استامبولی	طرفی فلزی که در آن سیمان یا گچ ساختمانی را درست می کنند چینکو نیز می گویند
تُو تُوکْ	TOTOVAK	اتاق کوچک	
تُو گُو زِی	TOGOWZI	آشپزخانه	
تُو لَهْ	TOLAH	نوعی سبزی	دارای برگهایی پهن که ایام بهار بصورت خودرو در زمین های کشاورزی می روید. (پنیرک نیز گفته می شود)
تُوو	TOO	اتاق	
تُووَر	TOVAR	تبر	
تُوو سُون	TAVOSON	تابستان	
تُوو لَرز	TOW LARZ	تب ولرز	
تُووِیت	TOWIT	تعویذ	این دعا را درون پارچه سبزی می گذاردند و به بازو یا گردن بچه آویزان می کنند
تِرَکِسمْ	TERAKESOM	ترکیدم	
تِرَکُتُلْ	TERAKTOL	تراکتور	
تِرَز	TERZ	.	بوی سوختن مو
تِرِوزین	TEROZIN	ترازو	
تِرِیپ	TERIP	سرویس	یک سرویس مثلاً یه تریپ ماسه
تِرِیکْ	TERIK	چراغ ، لامپ	
تِشَنیْ لَهْکْ	TESHNAY LAHK	.	تشنگی در حدهلاک شدن

نوعی غذا که بااضافات اطراف نان (رُخ نان) اضافه ادویه جات درست می کنند	.	TESHASHAH	تَشَاشَه
	تگرگ	TEGHERT	تَغِرْت
	عقب لُنج وقایق	TEFAR	تَفَر
	تکیه	TEKI	تِکی
محلی برای ریختن آشغال ها ، تلگدون نیز می گویند	تُل خاکروبه	TELAKDON	تِلْکَدون
	خیس	TELIS	تِلِیس
	تفاله چای	TELF CHOHI	تِلْف چوهی
	له کرد	TELGHANID	تِلْفَنید
	له شدم	TELGESOM	تِلْغِسُم
	له شد	TELGHES	تِلْغِس
	ماساژ داد	TELNID	تِلنید
	تومان	TEMEN	تِمَن
	شُرَت	TENEKEH	تِنِکَه
	پریدم	TENGESOM	تِنْگِسُم
	پرید	TENGES	تِنْگِس
حرکت بالا وپائین پریدن که درجشن و پایکوبی بعضاً انجام می دهند	پریدن	TENGELAH	تِنْگِلَه
ورجه ووروجه ، پایکوبی	.	TENGELAH TENGOW	تِنْگِلَه تِنْگَو
ازخستگی دراز کشیدن	.	TEVER	تِوَر
کنایه از کسی که زل زده به کسی دیگر	چشماش باز	TEYASH BEL	تِیشْ بِل
چشمان بادامی ات	.	TEYAL BAYOMIT	تِیل بایمیت
چشمان اشک آلودم	چشمهای خیس	TEYAL TAROM	تِیل تَرُم
	چشم	TEYAH	تِیه
	حسود	TEYAH TANG	تِیه تَنگ
	بدجنس	TEYAH SAFID	تِیه سفید

البته این کلمه را خطاب به دختری که این خصوصیات رداشته باشد میگویند	بدچشم ، پررو	TEYAH ELGH	تیه اَلق
چشم دردیده ، پر رو ، بی حیا	.	TEYAH DERDAH	تیه دَرده
	چشم شور	TEYAH SOR	تیه سور
چشم بازنکرده	.	TEYAH NAPESHKANI DEH	تیه نَپَشکَیده
مخزن یامنع آب	.	TANKI	تا نکی
	عمو	TATAH	تا ته
سرکش جلوی ساختمان	.	TARMAH	تا رمه
این قطعه زمین بلحاظ اینکه چسبیده به رودخانه است اگر صیفیجات یاسبزیجاتی که در آن می کارند دیگر نیاز به آبیاری ندارد	قطعه زمینی صاف بغل رودخانه	TASH	تاش
انگشت شمار، عده محدودی	.	TAKE TOKI	تا کِ تو کی
رد شدن از رودخانه	.	TAKERDAN	تا کِ ردن
ابزار فلزی مانند دیش که روی آتش می گذارند و بر روی سطح برجسته آن انواع نان مانند نان تیری ، بل بل و می پزند	تابه	TAVAH	تا وه
تازه راه افتادن کودک	.	TOTEYAH	توتیه
	روباہ	TORAH	توره
	توله ساقه نازک	TOLAY GHAB ESHKAN	تولکی قابِ اِشکن
ازت بدم می آید نشانه انزجار و ناراحتی ازدیدار کسی	دوست ندارم بینمت	TEYAT NADAROM	تیت ندارم
قبل ازغروب آفتاب	.	TEYAH ROZI	تیه روزی
دیدمک نیز می گویند و طبق اعتقاد مردم قدیم این پرنده وقتی درشب ، دزدی را می دید شروع می کرد به سروصدا و باصدایی که ازخود درمی آورد می گفت دیدمت دیدمت	نوعی پرنده	TITEMAK	تیتِمک
	نیشگون	TITANAK	تیتِنک
دسته چوبی برای گذاشتن وپهن کرد نان برروی تابه استفاده میشد	.	TIRAK	تیرک

تیرمه	TIRMAH	چوب سورمه دان	
تیرپا	TIRPA	تی پا	
تیرماله	TIRMALAH	.	گلوله بازی ، تيله بازی
تیزله	TIZLAH	پایه کوبی	حرکت یورتمه وجفتک زدن الاغ
تیس	TIS	.	پرنده ای کوچک
تیشتر	TISHTAR	بز جوان	
تیفون	TIFON	طوفان	
تیفکه	TIFKAH	بهم زدن خاک	زیر و رو کردن خاک
تیک	TIK	.	بیشتر درمورد رشد گیاه یاسبزی از زمین بکار می رود شبیه معنی لیچ (جوانه زدن)
تیلک	TILAK	نشاء کاری	درزمینهای کشاورزی بعدازپاشیدن بذر مثلاً پیاز ، وقتی مقداری رشد کرد معمولاً بعضی قسمت ها خیلی پرپشت وبعضی جاها تُنک رشد می کنند که عمل انتقال وسبک کردن جاها ی پرپشت به جاها ی کم پشت راتیلک زدن میگویند
تيله	TILAH	توله	به تنهایی برای جوجه مرغ به کار می رود و برای دیگر حیوانات با ذکر نام آنها مانند تيله گلو ( بچه گربه) و از این قبیل است تيله سگ و...
تيله پمبه ای	TILAH PAMBAEE	.	جوجه های رنگی کارخانه ای
تيله سگ	TIYLAH SAG	توله سگ	
تيله گلو	TIYLAH GOLO	توله گربه	
تیم	TIM	بذر	
جَت	JAT	علوفه ، یونجه	
جَحَت	JAKHT	اضافه براین	این اصطلاح تاکیدی است وبه این معنی نمی باشد که چیزی رابه چیزی دیگری اضافه کنیم
جَر	JAR	دعوا	

جَرَادَه	JARADAH	نوعی حشره از خانواده سوسک	دارای پوستی خیلی براق و خوش رنگ بود که اگر در آب می افتاد زیر آب نیز شنا می کرد
جَرَوْحِی	JAROWHI	.	جراحی - شهر شهید چمران
جَفْت	JAFT	.	پوسته بلوط که بعد از آسیاب بصورت پودر در می آورند و جنبه دارویی دارد
جَكْ بُودِی	JAK BOWDI	کمپرسی	این نوع کمپرسی قادر به خالی کردن بار خود بوسیله جک بود
جَلْد	JALD	کبوتر خانگی واهی	
جَلْدِی بِرَه	JALDI BERAH	تند (سریع) برو	
جَلَاب	JALAB	خریدار بزمومیش	بردن گله از جای به جایی برای فروش
جَنگِیس	JANGES	جنگید	
جَوْن	JAVON	هاون بزرگ چوبی	این هاون که از تنه درخت که (توخالی می کنند) درست می شود و برای آسیاب کردن خیلی از غلات و حبوبات کارایی دارد
جَهْل	JAHL	.	حالتی که بعد از سر بر گرداشتن بچه کوچک به اودست می دهد که بافشردن فک (ودندانهای) خود به هم، عصبانیت خود را نشان میدهد
جَهْلُول	JAHLLOL	.	نوعی مرغ دریایی حلال گوشت
جُخُونُ	JOKHON	خرمن گندم یاجو	جخونزار به معنی خرمنزار است
جُخُون مَه	JOKHONE MAH	هاله ماه	
جُرین	JORIN	قوزدار	
جُغْلَه	JOGLAH	یارو ، فلانی	البته به نوجوان خام و سبکس نیز گفته می شود
جُفْتِ جَمُو	JOYTE JAMO	.	دونفر که همیشه و همه جا با همدیگر هستند
جُفَنَه	JOFAH	جای نان	
جُلُ	JOL	زین و لباس الاغ (!)	پالان
جُلُ پوش	JOLPOSH	.	یعنی برای جلوگیری از سرما خیلی لباس تنش کرده
جُلْکُلْ	JOLKOL	لباسها	



وسيله اى كه باپارچه بصورت دايره ساخته مى شود ودرموقع چسباندن نان درتنور ، نان رابروى آن پهن مى كندوبه تنور مى چسباند	.	JOLAT	جُلَت
جُمْلون هم مى گویند	دوقلو	JOMOLO	جُمْلو
	جنابند	JOMNID	جُمْنيد
بيشتر از اين تور دورقفس ولا نه مرغها وپرندگان استفاده ميشود	تورفلزی	JOWLI	جُوْلِي
	جاروب	JOROF	جُورُوف
كارگرو خدمه لنج	جاشو	JOSHO	جُوشُو
	جوجه تيغی	JOLAH	جُوْله
اين كلمه خيلى كم استفاده مى شود	پيراهن	JOMAH	جُومَه
	لباس زنان لر	JOMAH GHER GHERI	جُومَه قِرْقرِي
به آدمهائى نااهل گفته مى شود	جانور	JONEVAR	جُونُور
	خوشگل ، زيبا	JOHON	جُهُون
هم به نوعى درد درناحيه كمر گفته مى شود وهم به حبوبات ديرپز اطلاق مى شود	نوعى درد در كمر	JERIKAH	جِرِيكَه
جُقُ نيز مى گویند	انگل	JEGH	جِجُ
وسيله باچنگالهاي چوبي كه روزهاي بادي جهت جدا كردن جو يا گندم از كاه استفاده مى شود.	از آلات كشاورزي	JENGER	جِنْگِر
نوعى اسباب بازی كه باتكان دادن آن صدائي خارج مى شود كه كودك در حال گريه رامتوجه خود مى كند وساكْت مى شود.	.	JENG JENGO	جِنْگ جِنْگو
كنايه از اينكه كاري كه نبايد مى شد ، شد	به جهنم	JEHANNAM	جِهَنَم
	لنج	JEHAZ	جِهَاز

جیکُ را که شبیه تره است مثل سبزی استفاده می کنند اما مُلو نوعی سبزی خودرو زمستانه هم خانواده سیر که با خرد کردن و چاشنی زدن آن رابین خمیر قرار داده و نوعی نان محلی به نام «بلبل ملو» از آن درست می کنند. نوعی پیتزای محلی	دونوع گیاه ازخانواده سیر	JIKAMALO	جیکُ مُلو
	رختخواب	JA	جا
	طویله	JAKHOR	جاخور
	ژاکت	JAKAYT	جاکیّت
	ژاندارم	JANDAR	جاندار
	به جامانده	JAVAR	جاوار
	آب راه باریک	JO JOVAK	جو جوک
رواندازی بافته شده از پشم	.	JOJIM	جو جیم
	لباس چین دار	JOMAY PARPAROKI	جومی پَرپَرِوکی
این کلمه درهندیجان بیشتر تلفظ می شود	لنج	JAHAZ	جهاز
دوعدد چوب است که برگردن الاغها یا گاوهای که قراراست با آنها شخم بزنند قرارمی گیرد	ازاصطلاحات کشاورزی	JI BAND KHISH	جی بند خیش
	درو	JILOM	جیلُم
	له شده	CHAPAH	چَپَه
درهم ، قاطی وبه دست خط خیلی زشت (بدخط) گفته می شود	.	CHAPE RIPAH	چَپِ رِیپَه
	له شده وداغون	CHAPECHOL	چَپِچُول
له کردن وخراب کردن نیز معنی می دهد	چپاندن	CHPNIDAN	چَپِنیدن
	چپ دست	CHAP KOL	چَپ کُل
به نوعی پرنده شکاری نیز گفته می شود	دوچرخه	CHARKH	چَرخ
	قرقره نخ	CHARKHAK	چَرخَک

چَر خِس	CHARKHES	چرخید	
چَر مَه	CHARMAH	الاغ سیاه	
چَسَبِس	CHASBES	چسبید	
چَكَل	CHAKOL	دست زدن	
چَكِه	CHAKAH	چانه، فک	کچه هم می گویند
چَکِنِدِن	CHAKNIDAN	چکاندن	اما به معنی چکاندن ماشه تفنگ نیست بیشتر درمورد چشم زخم کاربرد دارد (اگر کسی را چشم بزنند می گویند : چکنیدش)
چَلُوم	CHALOM	دستهای چرب	معمولاً بخشی از مناطق ماهشهر ازاین کلمه استفاده می کنند
چَمُو	CHAMO	نوعی ماهی	نوعی ماهی سیل دار ، از خانواده کوسه ها وحرام گوشت میباشد
چَم	CHAM	زمین قابل کشت نزدیک رودخانه	زمینی که در داخل پیچ رودخانه واقع شده
چَنَدَل	CHANDAL	تیر چوبی	معمولاً درساخت وسازهای قدیم بجای تیر آهن استفاده می شد
چَنگِل	CHANGAPEL	.	چهار دست وپاراه رفتن
چَوَ انداختن	CHOW ENDAKHTAN	.	شایعه کردن
چَوَر	CHOWR	چرب کردن	مالش با مواد روغنی نیز معنی می دهد
چَت	CHOT	.	تیکه چوب ریزی که دردست وپای انسان می رود
چُدَار	CHODAR	بستن پای ماکیان به هم که نتوان فرار کند	مرغ یاخروسی که فضول باشند بوسیله تیکه بندی ازوسط بدنش ، دوپایش را بهم می بندند بنحوی که فقط قادر باشد راه برود واگرخواست بدود پایش زیاد باز نمی شود وباعث میگردد فضولیش فروکش کند
چُر	CHOR	.	پرنده ای است حلال گوشت که جثه اش از گنجشک بزرگتر است وبسیار مضراست برای ازبین بردن خوشه ای سبز گندم

محلّی که در آن توسط چند کارگر (معمولاً خانم) خرما هارا تمیز و بسته بندی می کنند	.	CHORDAGH	چُرداغ
چَفْتَر نیز می گویند	ویار	CHOFTOR	چُفْتَر
	ضربه به زانو	CHOFK	چُفْک
عبای بافته شده از پشم که بندی بر روی آن جهت تزئین آویزان شده ، دوخت آن با عبا ی معمولی و عبا ی روحانیون متفاوت است	.	CHOGHAH	چُغّه
چوبی که برای سوختن خوب نیست و دود می کند	چوب نیم سوخته	CHOLOS	چُلوُس
حجوم و وارد شدن غیر منتظره به داخل منزل یا جایی دیگر	.	CHOLNIDAN	چُلنیدن
	چغندر	CHONDOR	چُنْدُر
	دوبهم زن	CHOSHOKHN AK	چُو شُخْنک
به زمان قحطی یا ایامی که کشاورزان هیچ نوع محصولی رادر حال برداشت ندارند اطلاق می شود	جویدن چوب	CHO KOZON	چُو کُوزُون
	چوبی	CHOEE	چُوئی
	کائو چو	CHOPAMBAH	چُو پَمَبه
در قدیم بلحاظ قوی بودن این موتور سکیلت هنگام قاچاق از آن استفاده می کردند	نوعی موتور سکیلت	CHOPA	چُو پا
چَع نیز می گویند	تعجب کردن	CHOE	چُو ع
داغون	غار ت شده	CHOL	چُول
	چای	CHOW HI	چُو هی
کربیت هم گفته می شود	کبریت	CHEBRIT	چِبریت
	دست زدن	CHEPAK	چِپَک
ازلحاظ صورت ، زشت و یک چشم	.	CHEPAL	چِپَل
	برزنت ، چادر	CHETRI	چِتْری
	صدازدن ، بانگ	CHER	چِر
خراش پوست	سائیده شدن	CHERVESAN	چِر وِسن

خراشیده شد	سائیده شد	CHERVES	چِرُوسْ
	کثیف	CHERKO	چِرکو
	چگونه	CHETAHR	چَطْهَر
	بز نر	CHEGHAL	چَغَلْ
هوس زنان باردار	ویار	CHEFTER CHIDAN	چِفْتِرچیدن
چغده نیز می گویند	چقدر	CHEGHDAH	چَغْدَه
	آویزان شدن	CHELEB	چَلَبْ
زِرْ چَلْ ( زیربغل )	بغل	CHEL	چَلْ
دارای دانه ای خوشبوو معطر است که جهت درمان سرماخوردگی وسینه درد نیز استفاده میشود	گیاهی است خوشبو	CHELCHELAVAH	چَلْچَلَاوَه
	پارچه نخی سفید	CHELVORI	چَلُورِی
	سنباق	CHELAB	چَلاب
مرد کوتاه قد	کوتوله	CHELMERDAK	چَلْمِرْدَک
	اینچنین	CHENO	چَنُو
	چه چیزت؟	CHENET	چَنِتْ
	چه چیزی کم دارد	CHENESH KAMEH	چَنِشْ کَمِه
وقتی رنگ نوک وچشم کبوتری یک رنگ باشد این اصطلاح عنوان می گردد	.	CHENGO CHESH	چَنگْ چَش
قیچی بزرگی برای کوتاه کردن پشم گوسفند	.	CHEHRAH	چَهْرَه
	چی شده	CHEH VOBIDEH	چِه وُبیده
	ماسه زار	CHITALON	چِیتَلُون
مقدار کمی ماست که به شیراضافه می شود و طی فرآیندی شیربه ماست تبدیل می شود	.	CHITAH	چِیتَه
این کلمه خیلی کم استفاده می شود	دهان	CHIL	چِلْ

چینووی	CHINOVI	.	به منظور ترساندن بچه ازاین کلمه استفاده می کردند که مراد همان چینی هایی بودند که باکشتی های اقیانوس پیما به ایران وبنادر ماهشهر می آمدند، به آدم های زشت نیز اطلاق می شد
چار نیدن	CHARNIDAN	چرانیدن	
چار ژونی	CHARZONI	چهارزانو	نوعی نشستن (معمولاً موقع غذا خوردن اینجوری می نشینند)
چارلو	CHARLO	استارت ،روشن کردن	برای وسایل موتوری مثل موتوردریایی ، لنج ، ماشین وموتورسکلیت
چاس	CHAS	ناهار	
چاکلیت	CHAKLIT	شکلات	به احتمال قوی نام خارجی شکلاتی بوده که دربین عوام همه شکلاتها را چاکلیت می گفته اند مثل مارک تاید بروی پودررختشویی یاکلنیکس بروی دستمال کاغذی و..
چاله	CHALAH	منقل زمینی	درزمین گودی حفر و هیزم درونش می ریختند وسپس آتش می زدند ،بعدازفروکش کردن آتش ودود، ظرف غذا یاکتری راروی آن میگذاشتندواستفاده می کردند
چال مور	CHLE MOR	سوراخ مورچه	
چاویه	CHAVEIEH	.	پیچ مهره های بلندی که جهت مهارکردن شلمون لنج(درحروف شین شرح داده شده) بکار می رود
چسب اُهو	CHASB OHO	چسب مایع	مثل چسب رازی
چور نیدن	CHORNIDAN	چراندن	
چیپون	CHIPON	چوپان	
چیر	CHIR	سرازیر	
چینه	CHINAH	.	عمل نوک زدن مرغ به دانه یازمین
حَبْ	HAB	قرص	
حَتَکی	HATAKI	صاف روبه بالا	
حَضرات	HAZRAT	.	جمعی ازمردم ، مردم شریف

حَقَّه	HAGHGHAH	.	گریبان ، یقه
حَقَّا	HAGHGHA	قرعه کشی	
حَمَلَه	HAMLAH	.	آب شکن های دوطرف جلوی لنج که بیشتر این نقاط نیز زیر آب هستند راحمه می گویند
حَمیر	HAMIR	خمیر	ازاین کلمه بیشتر درروستا ها استفاده میشود
حَيَوِشْت	HAYVESHT	بر اثر - شدت	
حَيَال	HAYAL	.	صید ماهی بوسیله تور که دراین روش کل تور را دروسط آب دریا یارودخانه رها می کنند وماهیهای که درعمق وروبه بالا شنا میکنند صید می شوند
حُبَّانَه	HOBANAH	.	ظرف آب از جنس گل رس
حُرَّه	HORAH	آش کارده	نوعی سوپ مقوی
حُفَات	HOFAT	محافظت	
حَوَیْدِر	HOVAYDER	نام شخص	مصغر حیدر
حَوْجی	HOWJI	حاجی	
حَوْش	HOWSH	.	موقع نگاهداشتن الاغ استفاده می شود
حَوْشَا	HOSHA	طویله	حصاری که حیوانات در آن نگهداری می شوند
حُوطَه	HOTEH	محوطه	
حَوْنَه	HONAH	خانه ، منزل	
حِلَه	HELEH	.	چادرعربی زنان
حَالِکَات	HALEKAT	ماجرا ، احوال	
حوج	HOJ	حاجی	مثلاً حوج علی که منظور حاجی علی میباشد
خَپُولَکْ	KHAPOLAK	نوعی سامبوسه	این نان با سبزی خودرویی به نام گت گتودرست می شود( نان کوچک شکم پر)
خَرْد	KHARD	خورد	
خَرَزَهْلَه	KHARZAHLAH	.	نوعی درختچه باگللهایی صورتی وسفید
خَزَامَه	KHAZAMAH	ازلوازم وزیورآلات خانم ها	قطعه ای زینتی ازجنس طلا که به یک طرف بینی نوعروس وصل میشود

خَسَه	KHSAH	هسته	
خَسْ	KHAS	استخوان	
خَسِّي	KHASSI	مادرزن ومادرشوهر	
خَشَبَاش	KHASHBASH	ناز کشیدن	
خَشْخُمَام	KHASHKHOMAM	خرت وپرت ونخاله	خَشْخُمَام هم می گویند
خَشِي	KHASHI	خوبی، خوشی	
خَطِير چپ	KATIR CHAP	.	سازودهل زدن در مراسم عزاداری مخصوصاً عزاداری جوان ناکام
خَكْلُون	KHAKALON	خاکی کردن	کنایه از جاده خاکی که زیاد در آن تردد می شود
خَكْ خُل	KHAKEKHOL	گردو خاکی	
خَكْ نَشْتَه	KHAKE NASHTAH	خاک نرم	
خَكِشْتَر	KHAKESHTAR	خاکستر	
خَكْ	KHAK	خاک	
خَلَه پَلِتْ	KHALEH PLIT	.	کج و معوج ، خمیده
خَلْ	KHAL	کج	
خَلْ وُیْدَه	KHOL VOBIDEH	کج شده	
خَلْفَتْ	KHALFAT	خلوت	
خَلْکَه	KHALKAH	النگو	این کلمه خیلی کم استفاده می شود
خَلْوَار	KHALVAR	خروار	
خَمْبَاسَه	KHAMBASAH	کپک زده	
خَنْدِسُمْ	KHANDESOM	خندیدم	
خَنْدِسْ	KHANDES	خندید	
خَنْدِسی	KHANDESI	خندیدی؟	
خَنْدِه زار	KHANDEZAR	مایه تمسخر	
خَو وُروُرو	KHO VORVORO	.	خواب بد دیدن ، کابوس



خَهَر	KHAHAR	خواهر	
خَیْط	KHAYT	.	نخ نایلونی برای ماهیگیری
خَیْرِ خَشْ	KHAYRE KHASH	به سلامتی	
خُتْ	KHOT	خودت	
خُرَه	KHORAH	خروپف	
خُرْدِ خُمَام	KHORDE KHOMAM	خورد و خمیر شدن	آسیب جدی برداشتن
خُرْدِ بَرْد	KHORDEBARD	.	داغون ، خورد و خمیر
خُشَه	KHOSH AH	خودش را	
خُشَه خَشْ	HHOSH AH KHOSH	خود بخود	
خُلِ پَز	KHOL PAZ	.	چیزی رازیر زغال پختن
خُمَم	KHOMAM	خودم هم	
خُمَم	KHOMOM	.	خودم هستم
خُمُول	KHOMOL	.	پخمه ، بی عرضه
خُم	KHOM	خودم	
خُمَاتَه	KHOMATAH	.	میله تیز فلزی بلندی است که بندی به آن وصل است وهنگام صید ماهی پله (سفره ماهی حلال) در گوش آنها رد می کنند ویکی یکی درون آن بند می روند که ازدست صیاد لیز نخورند ویفتند (خُمَاتَه نیز می گویند)
خُمَامُو	KHOMAMOW	پخمه	
خُمَرِی شُلِی	KHOMRAY SHOLI	.	چند سال پیش قبل از ورود ایزوگام به بازار مردم هرساله یادوسالی یکبار خاک شیرین از صحرا می آوردند همراه باکاه قاطی می کردند واین کاهگل را بصورت یک دایره ۴متر در ۴متر درست می کردن و آب به آن می بستند تا چند روز ، سپس باپا در آن می گشتند تا خوب گِل وکاه باهم قاطی شود بعد بر روی پشت بام برده واندود میکردند
خُنْچَک	KHONCHAK	.	تخته ای است مدور (دایره) که نان را بر روی آن پهن میکنند
خُند	KHOND	خواند	
خُو	KHOW	خواب	

خُوسیدُم	KHOSIDOM	خوابیدم	
خُوسیدی	KHOSIDI	خوابیدی	
خُوسیدن	KHOSIDAN	خوابیدن	
خُوتُون	KHOTON	خودتون	
خُورُنْگ	KHORONG	.	آتش قرمز و بدون شعله ذغال
خُورِ کور	KHOREKOR	.	خوری که از وسط ماهشهر می گذرد و بلحاظ اینکه در ماهشهر تمام می شود بنام کور اسم گرفته
خُورِ سمایی	KHORE SEMAYELI	.	خوری است در مسیر بندرصادراتی
خُورِ عَشیر	KHORE ASHIR	.	خوری است در مسیر بندرصادراتی
خُورْج	KHORJ	خورجین	کسیه ای که بصورت جفتی باجنس پارچه ضخیم (برزنت) ساخته میشود و جهت حمل جنس بر روی موتورسکلت یا دوچرخه استفاده میشود
خُورِ جعفری	KHOREJAAFARI	.	خوری در جوار جاده ای که منتهی می شود به پتروشیمی بندرامام
خُوسید	KHOSID	خوابید	
خُومُون	KHOMON	خودمون	
خِدْرُوی	KHEDROYI	نوعی خرما	
خِدْمَت	KHEZMAT	خدمت	
خِرَت	KHERET	چنگ زدن	معمولاً به خوشه انگور یا خرما می گویند خرت کردیم یعنی اینکه بصورت دفعه ای تعداد زیادی چیدیم یا کسی که حرف ناموزون می زند می گویند خرت کرد که منظور همان خرت از نوع تمبک است که صدایی سوای ریتم آن ساز دارد
خِرْ	KHER	گلو، گردن	
خِرْ خِمَام	KHRKHEMAM	.	آشغال، چیزهای به درد نخور
خِرْزَلِ پِرْزَلْ	KHERZEL PERZEL	.	خرت و پرت و وسایل بی استفاده
خِرْتِ ایگره	KHERETA EIGEREH	یقه ات را می گیرد	خرخره ات را می گیرد یا به گردنت می افتد
خِسْفَسْ	KHESAFES	قوطی مجاله شده	
خِفْتْ	KHEFT	گره	
خِلْقْ	KHELAGH	رسوا کننده، هوچی	

خِلَط	KHELT	مخلوط ، قاطی	
خَنج	KHENJ	شراره آتش	
خَنَدِه	KHENDEH	حنا	ازاین کلمه کمتر استفاده می شود
خَنجیرَه	KHENJIRAH	.	محل قرار گرفته پروانه پمپ آب کشاورزی که بعد از روشن شدن پمپ ، آب را از رودخانه مکش می کند
خیش	KHISH	شخم	
خین	KHIN	خون	
خین گِلَنده	KHIN GELENDEH	خون لخته شده	
خا رَه	KHARAH	.	کسی که قصد آزار و اذیت مردم را داشته باشد
خا رَک	KHARAK	خرمای نارس وزرد	
خا رَک کویر	KHARAK KAVIR	گیاه درمانی	نوعی داروی گیاهی که در روستاهای اطراف ماهشهر می روید و بوته ای بسیار پر خار دارد که از میوه آن جهت درمان برخی از بیماریهای ناراحتی معده و تنگ نفس (آسم) استفاده می شود
خا رَس	KHARES	خارید	
خا رِشْتَر	KHARESHTER	خار شتر	
خا یِشْت	KHAYESHT	نشخوار	
خایه تِماتَه	KHAYAH TEMATAH	املت	این کلمه خیلی کم استفاده می شود
خایه ریزَک	KHAYAH RIZAK	تخم مرغ و پیاز داغ	
خروسَک	KHOROSAK	.	هم نوعی بیماری هم خروس جوان
خضیری سر سَوَز	KHEZAYRI SAR SOZ	.	پرنده ای است حلال گوشت از خانواده مرغابی
خلف آباد	KHALF ABAD	رامشیر	
خندَ خُولی	KHANDAKHOLI	قلقلک	
خوئیده	KHOEIDAH	جویده	
خوت	KHOT	خودت	

خورواسکله غزاله	GHEZALEH	.	ازاول جاده هندیجان سمت راست راه خاکی وجود دارد که به این اسکله وخور می رسد
خوش	KHOSH	خودش	
خولین	KHOLIN	قالی ، فرش	
خوم	KHOM	خودم	
خیابون جَنگل	KHEYBON JANGAL	خیابان امام شمالی	
خیابون سَرزیری	KHEYABON SARAZIRI	خیابان سعیدی !	خیابان سرازیری نیز می گویند
خیار بالنگ	KHIAR BALENG	خیار سبز	
خیار ترک	KHIAR TERAQ	خیار چمبر	
خیار سرد	KHEYAR SARD	هندوانه	
خیار گرم	KHEYAR GARM	انواع خربزه	
خیار گرگو	KHEYAR GORGO	.	هندوانه ابوجهل ، بسیار تلخ است
خیریت	KHAIRIYAT	صلاح ، مصلحت	
خیزم	KHIZOM	هیزم	
خیش	KHISH	گاو آهن	الآن بصورت دیسک به تراکتور می بندند وزمین را شخم می زنند همان عملیات شخم زدن میباشد
خینچال	KHINCHAL	خونین	
د شُبَل	DOSHBOL	.	تورم غده بناگوش ، هر نوع غده ای که درجایی از بدن ظاهر شود وباچشم قابل رؤیت باشد
دَنگ	DANG	گیج	
دیره	DAYRAH	قطب نما	این وسیله کار GPS امروزه را انجام می داد
دخسیر	DAKHSIR	ازاوزان قدیم	معادل شانزده کیلو گرم ، بعضی نقاط معادل هفده کیلو گرم نیز ذکر شده است
ددی	DADI	خواهر	
ددیت	DADIT	خواهرت	
ددیم	DADIM	خواهرم	
ددیش	DADISH	خواهرش	

دَرَبَچی	DARBACHI	پنجره	دروچی نیز می گویند
دَرَزَن	DARZAN	.	بسته ده تایی کبریت
دَرَگه	DARGAH	درگاه ، دروازه ، درب	
دَرَفُ دول	DARFO DOL	ظرف وظروف	
دَسَکَن	DASAK	سرکار گذاشتن	کسی راندبال نخودسیاه فرستادن
دَسَلِش	DASALESH	دستپایش	
دَسَه هَوَن	DASAH HAVON	دسته هاون	
دَسَ پَلَقِنَک	DASPELGHENAK	دستکاری	خرابکاری هم معنی می دهد که اگر در غذا باشد که حال بهم زدن هم معنی می شود
دَسَ مَلَحَه	DAS MALAH	شنا	حرکت کرال درشنا
دَسَگِرَک	DASGERAK	دستگیره	
دَسَگِرَک	DASGERAK	از اصطلاحات کشاورزی	چوب دستگیره مانندی است که زیر تیغه وسیله شخم زن از نوع گاواهن (غیر مکانیکی) قرار می گیرد
دَسَنِمَاز	DAS NEMAZ	وضو	
دَسَا	DASSA	عمداً	
دَسَ اِشَکَن	DASESHKAN	.	اصطلاحی است برای صید ماهی پله (سفره ماهی حلال)
دَسَ وَرَدَا	DAS VARDA	دست بردار	
دَقَا	DAGHA	.	محلّی در قایم باشک است که کسانی که قایم شده اند باید قبل از شخصی که دنبالشان می گردد خود را به این مکان برسانند و کلمه دقارابگویند
دَکَن اندردِکا	DEK ANDAR DEKA	مشکلات عدیده	خیلی زحمت کشیدن وسختی دیدن درزندگی
دَلُو خَیجُو	DALO KHAYJO	دعوا و مرافعه	
دَلَه	DALLAH	.	حلب ۱۸ کیلوئی روغن نباتی
دَم هو دادن	DAME HO DADAN	.	هو کردن ، رسوا کردن
دَمبُو که	DAMBOKAH	.	پوشاندن سروصورت بادستمال یاچفیه
دَمپَر	DAMPOR	.	نوعی اسلحه دست ساز قدیمی

دهانه کوچک پائین تنور	.	DAMLAH	دَمَلَه
وعده ومهلت دروغین دادن	سرگردانی ،مهلت	DAVAL	دَوَلْ
بعضی ها دیل نیز می گویند	عروس دریایی	DOWL	دَوَلْ
گُرت ودرشم نیز گفته می شود وخودرو است	گونه ای علف محلی وخوردنی	DAHSHOM	دَهْشُمْ
	مادر	DAY	دَیْ
اصطلاحی است که درمورد کسی که زود درجواب هرموردی میتواند فی البداهه حرفی بزند گفته می شود	بزله گو	DAY KONDORO	دَیْ کُنْدُرُوْ
	مادرت	DAYT	دَیْت
	مادرتان	DAYTON	دَیْتُون
نوعی خرماکه خشک میشودوبرای مدت‌ها قابل استفاده است	.	DAYRI	دَیْری
	مادرش	DAYSH	دَیْش
	مادرشان	DAYSHON	دَیْشُون
	مادرم	DAYM	دَیْم
	مادرمان	DAYMON	دَیْمُون
	دزد	DOZ	دُزْ
	دکان ، مغازه	DOKON	دُکُون
	سکوی جلوی اتاق	DOKONI	دُکُونی
البته بصورت طعنه ادا می شود دُگلان نیز می گویند	دوبرابر	DOGOLLAH	دُگَلَه
دیگمه نیز می گویند	دکمه	DIGMAH	دُگَمَه
دانه هایی چرکی یاشبیه جوش (آکنه) که بر بدن وصورت می زند	.	DONG	دُنگْ
وبه حلیم نیم پخته نیز اطلاق می شود	حلیم بدون گوشت	DONGOROH	دُنگُروه
ناردُنگ نیز می گویند	دانه انار	DONG ANAR	دُنگِ انار
خاک دور لانه مورچه	.	DORSAH	دُرسَه
	درمان	DORI DOVA	دُری دُوا

دُشْمُون	DOSHMON	فحش ، دشنام	
دُغُورْمُچِی	DOGHORMOCHI	دندان شکن	
دُمبال	DOMBAL	دنبال	
دُنْگ انجیر	DONG ANJIR	.	دانه های ریز ریز دریدن ، آبله مرغان
دُو	DOO	دوغ	
دُو	DOW	نوبت	
دُو آخری	DOW AKHARI	.	در گلوله بازی اگر طرفی چند گلوله خودرامی باخت برای بار آخر نیز باید یک بار دیگر بازی کنند که اگر بار آخر هم باخت، دیگه گلوله آخریش رانیز می داد و می رفت
دُو لُو	DOLO	پیرزن	از این کلمه کمتر استفاده می شود
دُو وَ تِی	DAVATI	عروسی	از این کلمه بیشتر در روستا ها استفاده میشود داوتی هم می گویند
دُوا سُرْخُو	DOWA SORKHO	داروی قرمز	معمولاً در مواقع سوختگی از این دارو که بصورت مایع قرمز رنگ رقیقی میباشد بر روی سوختگی می ریختند که در بهبودی و سوزش آن بسیار کارایی داشت
دُو حَه	DOHA	صحرا ، بیابان	
دُو دُو	DODO	خواهر	
دُو رْ شَک	DORSHAK	تشک	
دُو سِه	DOW SHE	تخته ای مورد استفاده در بنایی (داربست)	البته از این تخته که هنگام پهلو گرفتن لنج ، یک سرش را بر روی اسکله و سر دیگرش را بر روی دیواره لنج قرار میدهند جهت رفتن از اسکله به درون لنج یا بالعکس استفاده میشود
دُو ش	DOSH	دیشب	
دُو شُو	DOSHO	شیره خرما	
دُو لَاب	DOLAB	کمد	
دُو م	DOOM	تور ماهیگیری	

دُومِن	DOMEN	پائین	
دُوما	DOMA	داماد	
دُونگارَه	DONGARAH	.	مخلفات موجود درخورشت
دِ بَکْ	DEBEK	چسبنده	چسبناک شدن پوست بدن (مثلاً آغشته شدن پوست به موادشیرین)
دِ بُر	DEBR	زبر	گس وبه آدم بدگل نیز اطلاق می شود
دِ کارَه	DEKARAH	میانسال	
دِ لِشِ سیوِسِه	DELESH SIVESEH	دلش رفته	کسی را بیش ازحد منتظر گذاشتن
دِ لُو	DELOW	.	خم شدن اشیاء فلزی
دِ هَه	DEHA	.	خاراطراف خوشه گندم
دِ هَلَه	DEHLAH	.	گلی که بعدازآب سیل بجامی ماند
دِ یَه	DEYAH	دیگه ، دیگر	
دِ یار	DEYAR	بیدار	
دِ یارَه	DEYAREH	پیداست	
دِ یگول	DIGOL	دبه روغنی رویی	
دِرَه	DERAH	.	نوعی گیاه که حاشیه جویهای کشاورزی ورودخانه ها برروی بوته ای پرخار می روید وبعدازجداکردن ازبوته که سعی می شود برگهای بدون خارونرم آن راجداکنند آب پز می کنند ومی خورند
دِرِیسْ	DERAIS	.	آرایش ورسیدن به سروصورت ولباس شیک پوشیدن
دِرِین	DERAYN	درو کردن	
دِرُو	DERO	یعنی راه آب	
دِرْ اِیخَرَه	DER E KHAREH	برمی گردد	دورمی زند
دِرْ دادن	DER DADAN	.	گشتن ، تاب خوردن ودورزدن
دِرْ یَه	DERYAH	دریا	
دِرْدَه	DERDAH	پاره	



درام	DERAM	بشکه بزرگ	
درد	DERD	پاره شد	
دشکه	DESHKAH	نخ	
دشلی	DESHLI	.	چرخ دنده عقبی که زنجیر روی آن سوار می شود
دغز	DEGHAZ	درز ، شکاف	
دکله	DEKALAH	بلغور جویاگندم	
دلُم بار نیده	DELOM BAR NIDEH	.	یعنی تحمل دیدن ندارم
دل خشی	DELKHASHI	دلخوشی ، شادی	
دل دوشووی	DELDOSHOWAKI	شکاک ، حساس	مردد بودن ، وسواس بودن
دلخیارک	DELKHEYARAK	.	دردی که در ناحیه اطراف ناف شروع می شود وبه اصطلاح محلی می گویند دلخیارکش افتاده
دلخینی	DELKHINI	دلخونی	دردسر ، باعث آزار واذیت
دلِ مِگری	DELMEGARI	.	حرفهایی که به دل نمی نشیند
دلِ مِشست	DELMELESHT	حال بهم زن	
دلّاله ای	DELALAEI	خواستگاری	
دندون	DENDON	دندان	
دندلوویز	DENDELOWIZ	آویزان	
دندون بُل	DENDON BOL	دندونی	کسیکه دندانهای جلوش بزرگه
دنگنید	DENGANID	پاشیدن وریش مایعی ازسوراخی	درمورد عمل ادرار کردن کودک نیزاطلاق می شود
دیاره	DEYARAH	سرشناس ، معروف	
دا	DA	مادر، مامان	وقتی کسی مادرش را صدا می زند
دا وِس	DA VAS	به دنیا آمد	
دادا	DADA	مادربزرگ	
دار	DAR	قد وقواره	

دار	DAR	قیافه ، ظاهر	
دارش	DARESH	هیکلش ، قیافه اش	
دارته	DARTAH	دوباره	دُوارته نیز می گویند
دایگون	DAYAGON	.	مرغ بزرگ تخم گذار
دس پلو	DAS PELO	.	جستجوی چیزی در تاریکی
دس نبو	DAS NABENO	.	اصطلاحاً درمورد کسی گفته میشود که فیس وافاده دارد
دو وس	DOVES	دوید	
دو بره	DOBORAH	دوغ بریده شده	بعد از اینکه دوغ را بر روی شعله می جوشند به محض جوش خوردن آن رازروی شعله برمی دارند ، می گذارند تا بترد و در کیسه ای می گذارند تا آبش کامل برود که بامواد لبنی باقیمانده در کیسه (دوبره) کشک درست میکنند
دوری دوا	DORI DEVA	.	داروها ، درمان کردن
دوزونی	DOZONI	دوزانو	حالت نشستن در تشهد نماز
دوسیر	DOSIR	از اوزان قدیم	معادل چهار کیلو گرم
دوشلمه	DOSHELMAH	قند پهلو	درفارسی دیشلمه می گویند
دوشی	DOSHI	نوعی کبوتر چاهی	بین کبوتر بازان ارزشی ندارد
دوگره پا	DOKORAH PA	نشستن بر روی دو پا	طوری که کف هر دو پا بر روی زمین باشد
دوگل کوشکو	DOGOLKOSHKO	.	فوتبال خیابانی بامیله های کوچک
دوگنبدون	DOGONBODON	گچساران	دو گنبدون نیز می گویند
دول	DOL	پارچ آب	این پارچ بوسیله چرم (پوست بز یا میش) ساخته می شود و بوسیله سه چوب بصورت مثلث در اطراف آن مهار میشود که از یکی از چوبها برای دسته آن استفاده می شود
دونیم	DONIMAY	از اوزان قدیم	معادل دو کیلو گرم
دید	DID	دود	
دیر	DIR	دور	
دیرا گوشت	DIRA GOSHET	دور از جانت	
دیرادیر	DIRADIR	دورادور	

دیگ	DIG	دیروز	
دیگ بر	DIG BAR	قابلمه کوچک	
دیگ پسین	DIG PASIN	دیروز عصر	
دیم	DIM	دُم	
دیمیل دیمبو	DIMBELE DIMBO	زدن ورقصیدن	
دینشت	DINESHT	دانه های سیاه دراسفند	به دانه های سفیدش زاج یازاغ میگویند
دیندی	DINDAY	دنبال	
دیندا	DINDA	عقب	دیمدا هم می گویند
دینداش	DINDASH	دنبالش	
دیندوئیت	DIDOEIT	بعدی ، بعدیت	دیمدوئیت نیز می گویند
رگ	RAG	.	اصطلاحی در کشاورزی ، یک ردیف کشت شده به وسیله خیش دستی
رنگینک	RANGINAK	.	چیدن خرما در ظرف و تزئین آن باحلوای رقیق
ره	RAH	رفت	
ری	RAY	تمایل	نه ریشه یعنی تمایل ندارد
رقصص	RAGHSES	رقصید	
رگ مازه	RAG MAZEH	رگ نخاع	
رملیک	RAMALIK	میوه کنارکوهی	
رهتن	RAHTEN	رفتند	
رهتی	RAHTI	رفتی	
ره بلد	RAH BELAD	راهنما	
رچس	ROCHES	.	هم به معنی شکافتن پارچه هم به کسیکه در اثر ترس وا برود گفته میشود، فروریختن هم معنا کرده اند
رچ	ROCH	راه باریک	مسیری باریک در میان گل و لای بعد از باران ، رچ هم میگویند
رخ	ROKH	لبه	به لبه های نان نیز رخ نون می گویند

رُفک	ROFK	ردیف ، صف	بیشتر به ردیف های دندان اطلاق می شود
رُنه	RONAH	بدرقه	
رُنَج	RONJ	مشت	من یه رُنَجی یعنی به اندازه یک مشت
رُواندش	ROWANDESH	فرارِش داد	
رُشک	ROSHK	تخم شپش	
رُقات	ROGHAT	.	صف بسته ، به ردیف
رُمنیدش	ROMNIDESH	خرابش کرد	
رُو	ROO	رودخانه	
رُو کُن	ROW KON	حرکت کن	
رُوهَمِس	ROHMES	آوارشد - خراب شد	
رُو	ROW	ردیف ، سطر	درقدیم به سطر های نوشته شده یا مانده یک مشق (تکلیف) رو میگفتند
رُوق	ROGH	لِز	درموردی که مثلاً کچلی یک نفر را بااغراق بخواهند اعلام کنند. میگویند سرش روق روقه
رِ بَن	REBAN	لاستیک یا کش	ازاجزای تیرکمون هم میباشد
رِ بیون	REBYON	میگو	
رِ ح	REH	اسهال گاو	
رِ خْتِه	REKHTENEH	ریخته اند	
رِ خت	REKHT	ریخت	
رِ سق	RESGH	رزق	
رِ شاد	RESHD	تره شاهی	
رِ ک	REK	سرحال	
رِ میز	REMIZ	موریانه	
رِ ی	RI	صورت	
رِ ی تِیم	RITAYAM	روی چشم	به چشم
رِ ی سِه وُیدَه	REY SHE VOBIDAH	.	روسیاه شده ، آبرورفته ورسوا

ری وَری	RI VA RI	روبرو ، رودر رو	
ری وَزیری	RI VAZIRI	نانی محلی	باخمیر وپیاز وادویه درست می شود . ری وَزری هم میگویند
ریت	RIT	لخت	بیشتر درمورد درآوردن پره های پرنده ها استفاده می شود
ریت	REYT	صورت ، صورت شما	
ریت سه	RIT SEH	رویت سیاه	
ریش بُزی	RISH BOZI	.	ته ریش، ریش پروفوسوری
ریش کِر	RISH KER	صورتش پرازچروک است	کنایه ازعبوس وبد اخلاق
رات	RAT	میلگرد	
راجونه	RAJONAH	رازیانه	گیاهی است دارویی
راس	RAS	مستقیم	
راس بیده	RASO BIDEH	بلندشده	
راقِ رِقِ رفته	RAGHE RIGH RAFATEH	.	کسی که خیلی ضعیف ، لاغر ومردنی شده است
روُمز	ROMEZ	رامهرمز	
روحی	ROHI	روی	نوعی فلز است که بلحاظ سبکی درقدیم بیشترظروف ازاین جنس بودند
رود	ROD	فرزند	ازاین کلمه بیشتر درمواقعی که حادثه ای برای فرزند کسی اتفاق بیفتد یاخدایی نکرده فوت کرده باشد بکارمی رود
روغن خَش	ROGHAN KHASH	روغن حیوانی	روغن خومونی هم گفته می شود
روغن دُزَک	ROGHAN DOZAK	.	نوعی گیاه باگل های زردرنگ که ایام بهاردرصحرا می روید
رونه	RONAH	روانه ، فرستادن	
رونه خیش	RONAIE KHISH	ازاصطلاحات کشاورزی	دوعدد چوب که دسگرک خیش روی آن سوار می شود وحکم دوستون نگهدارنده دسگرک رادارد
زَش	ZASH	زدش	
زَغْنَبُوت	ZAGHNABOT	کوفت	درمواردی که بخواهند کسی راسرکوفت بکنند استفاده می شود

زَنَلْ	ZANAL	زنها	زَنگل نیز می گویند
زَنَبَکْ	ZANBAK	.	کاه گل بالای ساختمان
زَنَجیل	ZANJIL	زنجر	
زَنَگَلْکْ	ZANGOLAK	زنگوله	
زَنَگَلْ	ZANGOL	زنگ ، زنگوله	
زَنگل گیاه	ZANGOL GIYAH	.	نوعی علف هرز شبیه به خوشه برنج
زَهَلَه	ZAHLAH	زهره ، جرأت	
زَهَلَش رَه	ZAHLASH RAH	ترسید	
زَهَلَم رَه	ZAHLAM RAH	ترسیدم	
زَبیری	ZOBAYRI	الاغ سفید	
زُت	ZOT	لج	زُت بسه یعنی لج کرده زُت بسه هم می گویند
زُغلی	ZOGHOLI	جرزدن	دبه درآوردن
زُوری	ZORI	نوعی ماهی	بافلس های نقره ای و سفید
زُونی	ZONI	زانو	
زِمَندی	ZEMANDI	استراحت	
زَحَه	ZEHA	وقت بین صبح و ظهر	
زِرْ	ZER	زیر	
زِرْ شَلوُری	ZER SHALVORI	شلوار راحتی ، پیژامه	
زِرْ گِلْ	ZER GEL	زیر گل ، به جهنم	
زِرْ وُری	ZERVORI	زیر و کردن	
زِرْ خُلی	ZERKHOLI	.	غذا و نانی که زیر خاکستر داغ می گذاشتند تا پخته شود
زِفِرْ	ZEFR	بوی زُ خم ماهی	
زَلِیی	ZELAIBI	زولیا	
زِلْ	ZEL	نوعی گیاه خاردار	وسط آن خوردنی است و وقتی خشک شد خارزد گفته می شود

زندگی	ZENDAY	زَندَی
کسیکه قبلاً زیارت رفته ، پیشوند زار به اسمش اضافه میشودمثل زارسلطان	ZAR	زار
جن زدگی ، حالتی شبیه تشنج که طبق باور واعتقاد قدیمی ها جن یا موجودات دیگری مسبب این حالت شده اند ومزرتی به شخص دارای زار نیز می گویند	ZAR	زار
بانگ الاغ	ZARAH	زاره
اسفند	ZAGHO GHOSHAR	زاعُ قُشار
شهرک شهید رجایی	ZANJIR	زنجیر
زنها	ZANGAL	زنگل
زود	ZI	زی
جیوه	ZIBAGH	زِیْبَقُ
قدیم ، زمان قدیم	ZITAR	زیتَر
وبرای ریز وکوچک نمایاندن شخصی که بخواهند ازلحاظ جنه ریز و کوچک معرفی کنند بکارمی رود	ZITAH(ZITAK)	زیتَه (زیتَک)
نعلبکی	ZIRESTEKAN	زیرِ استِکان
جوله هم می گویند	ZIZO	زیزو
این اصطلاح دربین عوام به معنی نوعی زیر اندازاست اما دراصطلاحات دریایی به مستراح لنج اطلاق می شود	ZILO	زیلو
زنت ، همسرت	ZINAT	زینَت
زنش ، همسرش	ZINASH	زینَش
زنم ، همسرم	ZINAM	زینَم
زن ، همسر	ZINAH	زینه
سرسام گرفت	SAROM SA GERT	سَرُم سا گِرَت
به معنی اصلاح صورت، شش تیغه	SARE KHAS	سَرِ خَس
همه چیز راازدست داده ام	SAR VARVAYSAMEH	سَرِوَر وَ یَسامِه
گیاهی است دارویی	SARBERENJAS	سَر بُرِ نِجاس

سَرُ پُوژ نَزَدَه	SARPOZNAZADAH	.	کسی که تربیت نشده ، جانگرفته
سَر دِ لَکی	SARDELAKI	سرباربودن	
سَر وَر کَنک	SARVARKANAK	سرجداکردن ازپرنده	معمولاً درشکار گنجشک یا کبوتر ، بدون چاقو سر آن راجدامی کنند البته از لحاظ شرعی جای اشکال است (به توضیح المسائل مراجعه شود) به این عمل سر ورکنک می گویند
سَر وِن پیری	SARONE PIRI	.	زمان پیری ، هنگام پیری
سَطَه	SATAH	.	سطح صاف بالای لنج
سَقُق	SAFGH	سقف	
سَقِرُ	SAGHEZ	آدامس	
سَگ سَگَلَه	SAGSAGALAH	سگ توسگ	
سَگ پَی سوار	SAG PAY SEVAR	سگ دنبال سواره	
سَلَه	SALLAH	سید	
سَنَگ سَر	SANGE SAR	نوعی ماهی	
سَوَز	SOWZ	سبز	
سَوَز لی	SOZALI	نام شخص	مصغر سبزعلی
سَوَزی	SOZI	سبزی	
سَوَمون	SOWMON	مرز	
سَوادبریدن	SAVAD BORIDAN	آفتاب درابر نشستن	
سَهْل	SAHL	از اصطلاحات کشاورزی	قطعه فلزی (آهن) یا همان تیغه خیش می باشد
سَهْمَرُون	SAHMARON	نوعی خرما	زمانی که خارک است زیاد خوب نیست امام خرماي خوشمزه ای دارد
سَهْر شته	SAHRESHTAH	تبحر ، واردبودن	
سَید ک	SAYEDAK	پرستو	
سَی تُسَک	SAY TOSK	سار	بعضی نقاط سه بله نیز می گویند
سَی ک	SAY KO	نگاه کن	باتوهمستم نیز معنا می دهد



سیفُو	SAYFO	نام شخص	مصغر سیف اله
سَیْل کُن	SAIL KON	.	بین - نگاه کن
سَبیتی	SOBAYTI	نوعی ماهی	
سُبور	SOBOR	نوعی ماهی	بسیار خوشمزه ولی پر خار
سُترَه	SOTRAH	کت	این کلمه کمتر ادا می شود
سُخت	SOKHT	سوخت	داغ دیدن نیز معنی می دهد
سُرب	SOROP	سرب	
سُرتی	SORTI	.	ولگرد، لات، قرتی
سُرخه	SORKHAH	.	ماهی قرمز رنگ رودخانه
سُرد بُرد	SORDOBORD	.	در مواقعی که دو شی یا شلیک تیری با فاصله خیلی نزدیک از هدف بگذرد از این اصطلاح استفاده می شود
سُرنیدن	SORNIDAN	پاک کردن	بیشتر در مورد تمیز کردن بینی بچه هایی که .... سرازیرند گفته می شود
سُگون	SEKON	.	سکان، فرمان
سُکار	SOKAR	.	نوعی صید ماهی مشابه آلات است با این تفاوت که آلات دهانه خور یا جوی را بصورت دائم و برای صید ماهی زبیدی در تابستان و میگو در زمستان می بندند ولی در روش سُکار خور یا جوی برای صید ماهی های مختلف بصورت موقتی بسته میشود
سُمب	SOMB	پاشنه پا	
سُمات	SOMAT	کود حیوانی	
سُنّت	SONNAT	ختنه کردن	خنه کردن هم میگفتند
سُو مس	SOMES	دزدانه رفتن	
سُور	SOR	شور	
سُو زنی	SOZANI	.	نوعی اسلحه دست ساز قدیمی، شو زنی نیز می گویند
سُوم	SOOM	.	یخ زدن آبهای سطحی در صبح و شب های خیلی سرد زمستان

سُه	SOH	سه	قدیمی ها در تلفظ عدد سه کسره را ضمه می خواندند
سُهرُو	SOHRO	سرخک	
سِبَقْ	SEBAGH	زمین شوره زار	
سِبَقِی	SEBAGHI	شوره زار	
سِپِیَته	SEPITAH	جستجو	دنبال چیزی گشتن
سِرا	SERA	خانه، حیاط خانه	
سِرَز	SERZ	نوعی ماهی	قلیه این ماهی خوشمزه است
سِریدان	SERIDAN	.	محل آشپزخانه لنج
سِریشُم	SERISHOM	.	پودری است که در چسباندن کاغذ استفاده می شود و در عطاری ها موجود می باشد به اشتباه بعضی مواقع شریس یا شریسم نیز تلفظ میشود
سِفُور	SEFOR	رفتگر	کارگرهای شریف و محترم شهرداری (سپور)
سِقْ دِلْ	SEGHE DEL	مایه دردسر ، سربار	
سِکَمَلِی	SEKAMLI	صندلی	البته این کلمه خیلی کم استفاده می شود
سِکَه	SEKAH	قیافه ، شباهت	
سِکُون	SEKON	سکان ، فرمان	سُکُون نیز می گویند
سِکِ نِکْ	SEKE NEK	سربه سر گذاشتن	
سِگَلَه	SOGOLAH	سه برابر	
سِگار	SEGAR	سیگار	
سِلِند	SELEND	سیلندر	
سِلِیَه	SELYAH	تور ماهیگیری پرتابی	این تور در بعضی مناطق دوم پرغی نیز گفته می شود
سِلَام	SELAM	.	نوعی بازی شبیه قایم باشک که شخص بزرگی انگشتان دودست خود را درهم می کند و نفرات شرکت کننده می بایست بایک دست بین دستهای آن شخص بزرگتر بزنند که اگر کمی تعلل کند دستش گیر میافتد که در آن صورت باید چشم ببند و دیگران قایم شوند

سیمنت	SEMENT	سیمان	
سیمیر	SEMIR	سمور	
سِنْدَلِیق	SENDELIGH	سنگدان	
سِنْدَوَنَه	SENDONAH	.	هندوانه نارس و خراب
سِنْگار	SENGAR	همراه ، همسفر	در اصطلاح دریایی همراه شدن دولنج باهم راسنگار میگویند
سِوَرِ سِوَر	SEVERSEVER	کشان کشان	
سِئَه تَر	SEHTAR	بدتر ، وضعیت بدتر	
سائِسَن	SAESAN	سائیدن	
ساره	SARAH	صندوق چوبی	از جنس ساج بوده ، میخ کوبی شده و از هندوستان وارد ایران می شد
ساز خَطیر	SAZ KHATIR	ساز و دهل	از سازهای مختص عشایر لر میباشد که در منطقه ماهشهر نیز زیاد استقبال می شود تُشمال نیز می گویند
سالفَه	SALFAH	تعریف کردن	صفحه گذاشتن هم معنی کرده اند
ساوا	SAVA	کودک	
سایِ پَسین	SAYAY PASIN	سایه عصر	
سِرِ گُل	SARE GOL	گلاب به رویت	اگر در بین جملات اشاره به کلمه ای شود که دور از شأن طرف مقابل باشد یا جنبه بی احترامی داشته باشد از این اصطلاح استفاده می شود
سِرِ کُوز	SAR KOZ	.	زنی که شوهر اولش بمیرد ، بعد از دواج مجددی داشته باشد و شوهر دومش نیز به هر علتی بمیرد این زن سرکوز خطاب می شود
سرپوز نَزده	SAR POZ NAZADAH	بی تربیت	معنی لفظی یعنی بر روی بینی نزده
سِرْفِرِ سِنْگ	SAREFERSENG	.	موقع مناسب ، به محض آمادگی داشتن
سفیدْ اُ	SAFID OW	سفید آب	در آرایش زنان استفاده می شود
سَگِ هُوَرِی	SAGE HOWRI	سگ هار	
سوبات	SOBAT	سایه بان	

سوزینه	SOZINAH	سبزه	
سه پشیر	SHE PASHTIR	ازاوزان قدیم	معادل بیست و چهار کیلو گرم
سه پینار	SHE PINAR	ازاوزان قدیم	معادل سه کیلو گرم
سه دَخسیر	SHE DAKHSIR	ازاوزان قدیم	معادل چهل و هشت کیلو گرم
سه نَسَبَکی	SHE NESBAKI	ازاوزان قدیم	معادل ۳۷۵ گرم
سی	SI	برای	
سی تو	SI TOW	برای تو	
سی خُو تُون	SIKHOTON	برای خودتان، برای شما	
سی خُو مُون	SIKHOMON	برای خودمان	
سی شُمانه	SISHOMANEH	برای شما است	
سی مُو	SI MO	برای من	
سی مانِه	SI MANEH	برای ما است؟	
سیت	SIT	برای تو	
سیت ایگم	SIT EIGOM	برایت می گویم	البته کلمه ، کلمه تهدیدی است
سیت نینن	SIT NINEN	.	برایت نمی گذارند ، حق رابه تو نمیدهند
سیتون	SITON	برای شما	
سیرمه	SIRMAH	سورمه	
سیزن	SIZAN	سوزن	برای آمپول هم استفاده می شود
سیسک	SISAK	.	شیشه ای که محتوی نفت است
سیش	SISH	برایش	
سیکِ دِل بُرده	SIKEDEL BORDAH	.	خسته شدن در اثر گریه زیاد
سیلک	SILAK	سنگ پهن	
سیلا سیلا	SILA SILA	سوراخ سوراخ	سیلا پیلا نیز می گویند
سیم	SIM	برایم ، برای من	
سیمون	SIMON	برای ما	

سینه وِ رَافَتو	SINAH VAR AFTO	روبه آفتاب	
سیوِسْ	SIVES	دلش رفت	
شَرَّ تَو	SHARTO	آفتاب پس از باران	
شَرَّ تَه	SHARTAH	.	ماسه بادی (ماسه خیلی نرم)
شَرَمو	SHARMO	خجالتی	
شَق	SHAGH	راست	برخورد دو گلوله در بازی گلوله بازی رانیز شق می گویند به ترک دیوار هم می گویند
شَقِ بِلِس	SHAGHE BELES	.	نوعی گلوله بازی است (بدون کال) ابزار این بازی فقط گلوله شیشه ای است که یا باید گلوله حریف را مورد اصابت قرارداد یا در فاصله حداکثر یک وجبی گلوله حریف، گلوله خود را قرار دهیم
شَكُّ شُلْ	SHAKO SHOL	گِل ولای	
شَلِتَان	SHALETAN	زن شرور	شارلاتان
شَلَّ شَاكْ	SHAL SHALAK	لنگ لنگان	
شَلْمون	SHALMON	.	چوبه های منحنی که دیواره لنج را تشکیل می دهند که از بیس (در حروف با شرح داده شده) تا بلندی دیواره لنج امتداد دارند
شَمَبِه	SHAMBEH	شنبه	شَنبِدهم می گویند
شَمبو	SHAMBO	غرق شدن در چیزی	خرابکاری هم معنی می دهد
شَمَلِی	SHAMLI	پارکینگ ماشین	گاراژ
شَنَاتَه	SHANATAH	.	بند یا همان توری که به کبوتر یا پرندۀ ای که جهت صید پرندۀ بحری می بندند شناته گفته می شود
شَهَرِ گُلْ	SHAHRE GOL	.	اظهار تعجب از دیدن یا شنیدن موردی که بیش از اندازه انتظار باشد
شَیراغ	SHAYRAGH	.	استارت موتور دریایی
شُخِسْ	SHOKHES	.	بهم ریخت، خراب شد
شُخِسْ دا	SHOKHESH DA	.	قاطی کرد، به هم زد

شُخْ خَرْد	SHOKH Khard	بهم خورد	
شُخْنِید	SHOKHNID	بهم ریخت ، بهم زد	
شُخَالُ پُخَالُو	SHOKHAL POKHALO	.	درهم ریخته وپیشان ، به موهای ژولیده بیشتر می گویند
شُشْ	SHOSH	شپش	
شُگُو	SHOGO	نام شخص	مصغرشگراله
شَلَه دِکَلَه	SHOLAH DEKALAH	.	شله ای که از گندم نیمه درست می شود
شُلْ	SHOL	گِل	
شُلْ شُلَکْ	SHOL SHOLAK	نانی محلی	باخمیر خیلی نرم برروی تابه کمی پخته می شود وبامالیدن شیر خرمما برروی آن میل می شود .
شُو کی	SHOWAKI	شبانہ	
شُو	SHOW	شب	
شُو خُوس	SHO KHOS	شب دردشت خوابیدن	این اصطلاح درایام تعطیلات نوروز که درصحرای ماهشهر چادرمی زنند استفاده می شود(بیتوته کردن)
شُورَه خونی	SHOWRAH KHONI	.	شُورَه خوانی درعزا ومصیبت
شوپَر ک	SHO PERK	خفاش	
شُوح	SHOH	پهن گاو	همان رَح است
شُودَر	SHODAR	شیدر	نام گیاهی است
شُودی	SHODI	عنتر ، میمون	
شُورُوزَک	SHO ROZAK	شب عاشورا	شب رابه صبح رساندن به یاد امام حسین علیه السلام ویارانش درکربلا وحضوردرحسینیه ها وتکایا
شُوسُوهون	SHOSOHON	شب سیاه	
شُوشْت	SHOSHT	شش	قدیمی ها در تلفظ عدد شش معمولاً اینگونه تلفظ می کردندشوش هم میگفتند
شُوکْ	SHOOK	جغد	
شُولو	SHOLO		نوعی مرغ دریایی حرام گوشت شَالو هم میگویند
شُوم	SHOM	شام	

شُومَزَه	SHOMZAH	شانزده	
شِرُ در	SHER O DER	پاره کردن	
شِرور	SHERE VER	چرندیات	
شِغند	SHEGHAND	.	گوساله جوان
شِغَلک	SHEGHLAK	مسخره	
شِکَرته	SHEKARTAH	.	به باغی که بصورت دیم آبیاری می شود شکرته می گویند
شِکال	SHEKAL	آهو	بچه آهو، به شکار(صید) هم گفته میشود
شِلویی	SHELOEE	.	چوبی که با آب رودخانه می آید
شِلِنگ	SHELENG	شیلنگ	به معنای قدم بلند نیز کاربرد دارد
شِلِف	SHELIF	.	گونی بزرگی که ظرفیتی چندبرابر گونی های معمولی راداراست
شِنَیل	SHENAYL	شنل	
شِنُو	SHENO	شنا، آب تنی	
شِنِگل	SHENGEL	قلوه سنگ	
شِو_که	SHEVALAH	خیلی باز	
شِوَر دراز	SHEVER DERAZ	طولانی ودراز	
شِهَرِس	SHEHRES	پاره شد	پارگی زیاد
شِی کِرْد	SHI KERD	.	شوهر کرد، ازدواج کرد
شَا نَک	SHANAK	نوعی ماهی	
شامس	SHAMS	شانس	
شلوار پَر پری	SHALVAR PARPARI	نوعی شلوار زنانه	
شو ته خیر	SHOW TAH KHAYR	.	شب شما بخیر، شب بخیر
شو پَرک	SHOPARAK	شاپرک	خفاش
شو طُول	SHOTOL	ساطور	
شیت	SHIT	اسهال	

شیتی	SHITI	دیوانه	
شیج	SHIJ	.	پرنده ای است حلال گوشت از خانواده مرغابی
شیخک	SHIKHAK	.	مهره سی و چهارم تسبیح
شیر زک	SHIRE ZEK	.	شیر بعد از زیمان گوسفند یا گاو
شیر با برون	SHIRBABORON	.	در زمان بله برون مبلغی را شرط می کنند بعنوان حق شیر به مادر عروس بدهند
شیرین جقک	SHIRIN JEGHAK	زیاد شیرین	
شیفت	SHIFAT	زشت	صفتی برای انسان زشت رو و مسخره
صحرا	SAHRA	.	قدیمی ها به کسی که دستشویی رفته و بعضی ها هم به کسی که بیرون از منزل رفته می گفتند رفته صحرا
صقیل	SAGHIL	بدگل	کسی که غیر قابل تحمل باشد
صندیق	SANDIGH	صندوق	
صبیئش	SOBAYNASH	صبح آن روز	
صُب گه	SOBE GAH	صبحگاه ، شفق	
صبا	SOBA	فردا	
صباته خیر	SOBATAH KHAYR	.	صبح شامبخیر، صبح بخیر
صباصب	SEBA SOB	فردا صبح	
صل	SOL	صلح	
صفرک در	SEFARAKA DAR	.	در غروب آفتاب آخرین روز ماه صفر بوسیله تیکه پارچه ای بی استفاده عروسی (عمرک) درست می کردند و آتش می زدند و در اتاق های منزل می چرخاندند و مراسم صفرک در را اجرا میکردند
صابکار	SABKAR	کارفرما، صاحب کار	
صوبات	SOBAT	.	سایه بانی که جهت استفاده انبار در گوشه ای از خانه درست میشود
ضره	ZARBAH	هوای طوفانی	موقع طوفان ، ماهیگیران می گویند مثلاً (فردا دریا ضربه است)



این نوع تقلیدنوعی تمسخر محسوب می شود	تقلید	ZARB	ضَرَبْ
	ضبط صوت	ZAFT	ضَفْط
به سایبانی که درقایق های کوچک جهت حفاظت از باران یا آفتاب نصب می کنند ضلال گفته می شود	.	ZELAL	ضِلَال
	طایفه	TAYFAH	طَیْفَه
	تاوان ، بدهکاری	TELAH	طِلَّه
وسط ظهر	ظهر گرما	ZOHR JERENG	ظَهْر جَرَنَگ
بی شيله پيله	بی تلکف ، خودمانی	ATAB OTOB	عَتَب عُتُوب
مانند علامه خلو ( علامت کج )	راهنمای دریایی	ALAM (ALAMAH)	عَلَم (علامه)
	عینک	OYNAK	عُویْنَک
	عمو ( پدر شوهر )	OWMO	عُومو
علاء الدین ، بخاری نفتی	.	ALADIN	عَالادین
	عمه	AMAH	عَامَه
مصغر عباس	نام شخص	ABA	عَبَا
در تیر کمون بعنوان دسته استفاده می شود	چوبی شبیه عدد ۷	GHACHAH	عَچَّه
از او سبقت گرفت ، خاک بهش داد	.	GHARESH DA	عَرِش دا
	گردو خاک فصلی	GHAREH BAD	عَرِه باد
شلوغ کاری ، سروصدا	.	GHARGHASHAH	عَرَّعْشَه
	پارو	GHARAFAH	عَرافَه
	کندر تلخ	GAZEH TAHLAK	عَزَه تَهْلَک
به زمین کشاورزی که مثلاً در آن گندم کاشته باشند	.	GHALAH	عَلَه
دور خودش می پیچد	.	GALT EZANEH	عَلَتْ ایزنه
	آواز غمناک	GHAMONAH	عَمُونَه
	قهر	GHAYZ	عَیْض
شبیه به کما رفتن ، طوریکه اصلاً متوجه دور و اطراف خود نباشد	از خود بی خود شدن	GHOB RAFTAN	عُب رفتن

خاکی که البته نوعی آفت است وبرروی محصول نخل مینشیند	غبار	GHOBR	عُبر
	شفق	GHOBSHAH	عُشه
	فرورفتن در گِل	GHOP	عُپ
ازاین کلمه کمتر استفاده میشود	چاق	GHOCH	عُچ
اعتراض زیریرکی وغیرعلنی	.	GHORODOR	عُر دُر
قبلاً چادر نشینانی حاشیه شهر سکنی می گرفتند که بشدت سبزینه پوست بودند(متمایل به سیاه پوست )وبصورت سنتی آهنگری وچیزهایی از قبیل داس وچاقوو.. می ساختندوبه آنها غربتی گفته می شدند	.	GHORBATI	عُر بتی
بُگره نیز می گویند	قرقره	GHORGHOROK	عُر عُرک
	ساعت ۱۲ ظهر	GHORE ZOHR	عُر ظهر
	رعد وبرق	GHORTERAGH	عُر تراق
مثلاً سیبلل عُر تی داره یعنی دارای سیبلی کلفت است	چاق، کلفت	GHORT	عُر ت
	سرو صدا وشلوغی	GHORDOHAH	عُر دوهه
	خروس	GHOROS	عُر وس
مصغر غلام	نان شخص	GHOLO	عُلو
نکبت	بدبختی ، بیچارگی	GHEBAH	غِبَه
	آت وآشغال	GHERGHENDAL	غِر غندال
جای خیلی شلوغ وآشغال دانی وبهم ریخته	.	GHEZHAHDON	غِزه دون
اصطلاحی برای سرزنش کسی	.	GHEZAB MEN SARESH	غِضَب مِن سرش
نوعی صدا که در گوش شنیده می شود(این صدا فقط در سر یک شخص شنیده می شود به این معنا که حتی شخصی که نزدیکش ایستاده ، آن صدا رانمی شنود)	.	GHENGAH	غِنَگه
ازاین کلمه کمتر استفاده میشود	دویدن	GHIR	غِیر

غایِش	GHAYESH	.	تسمه پمپ آب
غاپِ موح	GHAP MOH	.	پنیرک نخل
غارچ	GHARCH	قارچ	
غارچ سگی	GHARCH SAGI	قارچ سمی	
غاز	GHAZ	ازاوزان قدیم	معادل ۲۱ گرم
غوره	GHORAH	.	بی کس و کار
غوره	GHORAH	یتیم	
غوری	GHORI	قوری	
غولک	GHOLAK	.	موجودی ازاجنه
فَسیل	FASIL	.	نرده ، پرچین (به دیوار کوتاهی که بالای ساختمانهای قدیم بکار می بردند فسیل گفته می شود)
فَوُئوس	FAWNOS	چراغ نفتی	
فَهْمِس	FAHMES	فهمید	
فُگَر	FOGR	خسیس	نحس ونداروگدا نیز معنی می دهد
فِرْ ایزَنه	FER EIZANEH	.	یعنی بوی چیزی درحد زیاد درمحیط پخش است
فِرْ جالِه	FERJALEH	عقرب ماهی	نام ماهی سمی است که دردریای ماهشهر بعضی وقتها برروی قلاب ویشتر درتورصید می شود (فِرْیالَه نیز می گویند)
فِرْدِشو	FERDESHOW	فرداشب	
فِرْفرو	FERFERO	.	موی پیچیده ، مجعد
فِرْزکی	FEZAKI	.	کسی که بیخودی شلوغ می کند
فِقْ	FEGH	.	کسی که طاقت انجام کاری راندارد
فِکِسْ	FEKES	دررفت	
فِگَر	FEGR	فکر	
فِلَتْ	FELAT	بدجنس	
فِلِتْ	FELET	باز شده	

فِلْ	FEL	خوردنی که باخرمادرست میشود	برای درست کردن این خوردنی می بایست مقداری خرمای بدون هسته رابا کلخنک (درحروف کاف شرح داده شده) قاطی کرده ودرجون (درحروف جیم شرح داده شده) می کوبند و فِل درست میشود
فیرِکُ	FIRKO	بینی ات را خالی کن	
فابر	FABR	پودر رختشویی	
فَاتَهْ	FATAH	فاتحه	
فَالِجَهْ	FALEJAH	.	وسیله ای نیزه مانند که درشکار بعضی ماهیها استفاده دارد
فانیله	FANILAH	پیراهن مردانه	زیر پیراهن ، مأخوذ از زبان عربی
فقیر	FAGHIR	.	ساکت ، بی سروصدا
فلکی هویدن	FALAKI HOBIDAN	.	درد شدید داشتن
فوتبال	FOTBAL	فوت و لُو	انتهای لوله پمپ آب که درکف رودخانه قرار دارد وبوسیله توری که به آن وصل شده مانع کشیدن آشغال درون لوله وپمپ می شود را فوتبال می گویند
فیزِرِکُ	FIZERAK	.	جوشهای عفونی وچرکی
فیقِ باد	FIGHE BAD	لاف	
فیکه	FIKAH	سوت	
فَپُونُ	GHAPON	.	نوع ترازوی جهت وزن اجسام سنگین
فَپیتان	GHAPITAN	آدم شکمو	
قَدَاوِ بَزَهْ	GHADE O BEZAH	به آب بزن	یعنی از رودخانه یا جویی که روبرویت می باشد گذرکن
قَدْ	GHAD	برخورد ، تصادف	
قَد بَند	GHAD BAND	کمر بند	قَلْ بَند و قَر بَند نیز می گویند
قَصیل	GHASIL	.	بوته جو و گندم قبل از نمایان شدن خوشه
قَقَا	GHAFA	سیلی	
قَمْ	GHAM	قیف	

قَوَلِی	GHOLI	قالی - فرش	قولین و غولی نیز می گویند
قُرْ	GHOR	نوعی پرند	مثل کبک (کوکر) ولی بزرگتر است و زیرسینه اش سیاه رنگ است
قُرُقُرُو	GHORGHORO	نوعی ماهی	هنگام صید همین صدارا از خود درمی آورد
قُفْکِی	GHOFAKI	.	این اصطلاح در گلوله بازی ، هنگامیکه گلوله را بافاصله دور مستقیم وسط کال پرتاب می کردند، بکار می رفت
قُفْلَک زنجیل	GHOFLAK ZANJIL	رابط دوسر زنجیر	در زنجیر موتورسکلیت و دوچرخه وجود دارد
قُفْلَف	GHOLF	قفل	
قُلُوچ	GHOLOCH	چشم پیچ دار ، لوچ	چپَل هم می گویند
قُمَاش	GHOMASH	پارچه	
قُماط	GHOMAT	قنّاق	
قُنْترات	GHONTERAT	کنترات	
قُنْدَرَه	GHONDORAH	کفش	
قُوه	GHOVVAH	باطری	
قُوسُو	GHOSO	نام شخص	مصغر قاسم
قِدَر	GHEDAR	هدف ، نشانه	
قِرِ آسمون	GHER ASAMON	خیلی بالا	معمولاً وقتی کبوترها زیاد اوج می گیرند این کلمه استفاده میشود.
قِرْت	GHERT	اندازه ، شکیل	
قِشار	GHESHAR	سنگهای تیز دریایی	این سنگها بر اثر رسوب آب نمک دریا بر روی اشیاء ثابت درون آب تشکیل می شوند
قِضاش گشته	GHEZASH GASHTEH	.	کسی که کار خطرناکی انجام دهد یا خود را در معرض خطر اندازد.
قِلَندون	GHELANDON	.	به دوش گرفتن کسی
قِلَیز	GHELAYEZ	زوروق	
قِلِسْکَنید	GHELESKANID	سرکشید	نوشیدن مایعات

قَابَكْ	GHABAK	.	برآمدگی های پا در ناحیه مچ ، قوزک پا
قَائِم	GHAYOM	محکم ، سفت	
قَارَه	GHARAH	بانگ زدن ، فریاد	
قاراپیچ	GHARAPICH	نوعی نان شیرین	در قطعه های کوچک درست می شود و شیرازیها به آن یوخه میگویند
قازِ قِلَنگ	GHAZEGHELENG	لک لک	گونه ای غاز با گردنی دراز
قَاشْ	GHASH	قاچ	معمولاً به تیکه یا قسمتی برش داده شده از هندوانه یا خربزه را قاش می گویند اما در اصطلاحات دام داری به زمین وسیع و محصور که شبها گوسفندان را در آن نگهداری می کنند گفته می شود
قَاغَد	GHAGHEZ	کاغذ	
قَالِش کن	GHALESH KON	دعوايش کن	سرش داد بکش ، نهییش بده
قبر نوخدا	GHABRE NOKHODA	.	نام خوری است در دریا
قبله	GHEBLAH	غرب	
قوَمَلِمون	GHAMALEMON	اقوام ما، فامیل ما	
قیتش دا	GHITESH DA	قورتش داد	قیت نیت نیز می گویند
قیت دادن	GHIT DADAN	قورت دادن	
قیقه	GHIGHAH	صدای خروس	
قیقه	GHIGHAH	.	قوقولی قوقو خروس (صدای خروس)
قیل	GHIL	قیر	
کَبِتْ ببند	KAPETA BEBAND	.	دهانت را ببند، خفه شو
کَپَش	KAPESH	دهانش	
کَپ دادن	KAP DADAN	.	خوردن چیزهای پودری و دانه ای
کَتَه	KATAH	بسته کوچک سبزی	
کَتَش کُن	KETESH KON	.	خاکش کن ، دفنش کن
کَت	KAT	زیر گل کردن	معمولاً مرداری را که دفن می کنند از این کلمه استفاده می شود

کَت	KAT	جهت نگهداری گندم برای یکسال	گودالی است در زمین که از فاصله دور قابل مشاهده نیست
کَچَه	KACHAH	چانه	
کَخمِلِلَه	KAKHMELILAH	.	سرازیر شدن آب دهان و بینی
کَر	KAR	مه	
کَر سُوک	KARSOK	.	پرنده است مثل دیدمک که شب هنگام در صورت مشاهده شخصی (دزد) سرو صدا می کند
کَرْتِفَه	KARTIFAH	آذرخش	بارش باران همراه بارعد و برق و باد
کَرَف	KARF	پوشش دادن ، گرفتن	این کلمه از اصطلاحات دریایی است ولی در بین عوام هم به معنی به دست آوردن کلی چیزی بکار می رود ولی در اصطلاحات دریایی (صید ماهی بوسیله تور که در این روش یک سر تور توی خشکی و سردیگر رامی بردند وسط آب و بعد از لحظاتی سری که در آب بود رابه سر درون خشکی می رساندند که در این بین ماهیهایی صید میشوند)
کَرسی	KARSI	.	ظرفی پلاستیکی که حکم دستشویی سیار در زمان سردی هوا برای بچه رادارد
کَشِ تُمُون	KASHE TOMBON	.	کش شلوار قدیمی
کَشْتَر	KASHTOR	.	برروی زمین کشاندن
کَشیده	KASHIDAH	سیلی	
کَفْتَه	KAFTAH	بی دندان	
کَفْشَل سُمبَلْکِی	KAFSHL SOMBOLAKI	.	کفشهای پاشنه دار
کَفُو	KAFFO	بارک الله	
کَلِپِسَه	KALAPISAH	حالتی از چشم	حالتی برای چشم که در یک فشار عصبی سیاهی های چشم بالا میرود و چشم سفید می شود به بدن گاو و گوسفندی که سیاه و سفید باشد و بخش سیاه آن بیشتر از قسمت سفید آن باشد یا بالعکس ، گل باقله ای برخلاف کلپسه به رنگهایی که تقریباً به یک نسبت و تیکه تیکه رنگها پخش شده اند اطلاق می شود

کَلْکُ	KALAK	منقل گلی	بعداز درست کردن قالب این منقل در معرض آفتاب و باد قرار می دهند تاخشک شود وبعداستفاده می کنند
کَلَه زده	KALAH ZADEH	.	دیوانه شده ، به سرش زده
کَلو	KALO	دیوانه	
کَلْ	KAL	قطعه ، نیمه	بعضی نقاط قَلْ نیز می گویند
کَلْ	KAL	مخفف کربلایی	به نصف چیزی هم می گویند
کَلْ کَلْ	KAL KAL	تکه تکه	
کَلْ کاظم	KAL KAZOM	.	کربلایی کاظم
کَلْخَنگ	KALKHONG	ازخانواده بَنگ است	با پوست ، جویده وخورده می شود
کَلْکْ بَلْگ	KALGABALG	.	خراب کردن وتیکه تیکه کردن
کَمُو	KAMO	کدامیک؟	
کَمُو تر	KAMOTAR	کبوتر	
کَمُو تون	KAMOTON	کدام یک از شما	
کَمُو شون	KAMOSHON	کدام یک از آنها	
کَمُو مون	KAMOMON	کدام یک از ما	
کَمبیل	KAMBIL	.	پشکل چسبیده به دنبه گوسفند
کَنْتور	KANTOR	نوعی کمدلباسی	
کَوْش	KOWSH	.	نوعی کفش زنانه ودخترانه ازچرم گوسفند یابز
کَوی	KAVI	کاهو	
کَه	KAH	کاه	
کَهْرَه	KAHRAH	بچه بز	
کَهْنَس	KAHNES	کنده شد	
کَهْلون	KAHLON	آبی	این کلمه خیلی کم استفاده می شود
کَیْبُونُو	KAYBOWNO	کدبانو	



مثلاً میگویند به کیل بنک (یعنی به استکان بنک)	مقیاسی در مقدار، اندازه	KAIL	کَیْل
	سرشیر	KAYMAGH	کَیْمَاغ
	آرنج	KOROO	کُرُو
به منظور خراب کردن موی سر در آرایشگاه نیز کاربرد دارد	کوتاه دُم	KOTADIM	کُتَدِیم
قسمت فوقانی و تحتانی برخی میوه ها مانند خیار ، هویج و خرما که خورده نمی شود	.	KOTOM	کُتَم
	سوزن رانخ کن	KOTESH KON	کُتِشْ کُن
درد عوای دوپرنده یا جامانده خوردن میوه ای توسط مرغ و خروس نیز می گویند کت کتش کرد	ریز ریز کردن	KOT KOT	کُتْ کُتْ
کُچه زدن یعنی کنایه زدن	کنایه	KOCHAH	کُچَه
محل استتار صیاد جهت شکار پرندگان حلال گوشت نظیر قاز، مرغابی و غیره	.	KOCHAH	کُچَه
با دندان گاز گرفتن بنحوی که جایش را زخم کند	به شدت گاز گرفت	KOKHT	کُخْت
	جویدن	KOKHTAN	کُخْتَن
	زخم خشک شده	KOKHTAH	کُخْتَه
به شدت گازش گرفت	.	KOKHTESH	کُخْتِش
	جیر جیرک	KODOK	کُدْ کْ
ایامی که مرغ بر روی تخم هایش می خوابد	.	KOROK	کُرْ کُ
	تاول	KOROW	کُرُو
	گریه با صدای بلند	KOROKAH	کُرُوکَه
اسبی افسانه ای	.	KORAH OROBAD	کُرَه اورو باد
	پسر	KOR	کُر
وقتی کسی باتوضیحات مکرر و یکنواخت کسی راجان به لب میکند	یعنی دیگر کافی است	KOR BAAAAGH	کُرْ بَعَق
نوعی مدل موی قدیمی	.	KORNAILI	کُرْ نِیْلِی

کُرچین	KORCHIN	بد کوتاه کردن مو	
کُرلی	KORALI	.	یعنی متمایل به پسرها ، البته فحشی است که به دخترها می دادند
کُرآت	KORAT	تره	
کُرَبونت	KORBONET	قربانت شوم	
کُرَدَک	KORDAK	.	لباسی پشمین بدون آستین برای چوپانان در زمستان
کُرَزَنگُلُو	KORZANGOLO	شاید کانگرو بوده	باتوجه به نام دیگر کرزننگلو که بچه برو می گفتند واینکه کانگرو کیسه ای جلوی بدنش جهت نگهداری بچه اش دارد شاید منظور همین حیوان باشد گربه سمور و گورکن نیز احتمال داده اند
کُر کُری	KORKORI	محل نگهداری مرغ و جوجه در تابستان	برروی زمین محفظه ای باگل درست می کردند وچند جای آن را سوراخهایی برای هواکش آن تعبیه می کردند ودرآن جوجه هارا برای محافظت از گربه می گذاشتند
کُرَنیل	KORNAYIL	کرر	ضربه زاویه درفوتبال
کُرَوَکَه	KOROKAH	صدای گریه بلند	
کُریشَک	KORISHAK	کره خر	
کُرُروک	KOZROK	کوچک	ازاین کلمه بیشتر درروستا ها استفاده میشود
کُشْکُو	KOSHO	کوچولو	
کُشا	KOSHA	.	مرغ یاخروسی که قابل ذبح باشد
کُفَه سِیخُو	KOFEH SIKHO	.	سرفه سخت وصدادار، سیاه سرفه
کُفری	KOFRI	ناراحت ، عصبی	
کُفَنید	KOFNID	سرفه کرد	
کُفَه	KOFFAH	سرفه	
کُکا	KOKA	برادر	
کُکات	KOKAT	برادرت	

کُکاش	KOKASH	برادرش	
کُکال	KOKAL	بیسکوئیت	نوعی کلوچه محلی
کُکام	KOKAM	برادرم	
کُله	KOLAH	کلاه	
کُله گیاه	KOLAH GIYAH	.	علفی که دربین گندم وجو می روید وخوشه بدون دانه ای نیز دارد وجزو علف هرزه محسوب می شود
کُلیت	KOLAIT	.	گنجشک تاجدار صحرایی
کُلُخ	KOLOH	ملخ	
کُلَمَک	KOLOMAK	کلوخک	
کُلُم یخ	KOLOM YAKH	تیکه ای یخ	
کُل خایه	KOL KHAYAH	پوست تخم مرغ	
کُله	KOLEH	.	اتاقک نگهداری مرغ و کبوتر
کُل	KOL	کُند	به چاقوی یاچیزهای برنده که تیز نباشد کُل می گویند
کُلواسه	KOLWASAH	چرک مرده	جاهایی ازبدن که مدت زیادی شسته نشودوچرک روی هم انباشته شود. به زخم خشک شده (پوست انداخته) نیز می گویند
کُلچِه	KOLICAH	کلوچه	
کُلیدون	KOLIDON	.	محل نگهداری مرغها در زمستان
کُمین	KOMIN	شکمو	
کُم	KOM	شکم	
کُم پیر	KOMPIR	.	به بچه ای که با سن وسال کم حرف های پخته وبزرگانه می زند
کُم لُنگ	KOM LONG	شکمو	کسی که به سختی سیر می شود
کُمبُل	KOMBOL	.	به کوتاه قد چاق گفته می شود
کُمبا	KOMBA	کاموا	کُموا هم می گویند

ماشین پیشرفته درو کردن محصولات کشاورزی نظیر گندم و جو	کمباین	KOMBA	کُمبَا
	دل پیچه	KOMPICHAK	کُم پیچک
	کجائی؟	KONJONI	کُنْجَنِی
	کنجد	KONJI	کُنْجِی
به عمل تقسیم آب زمین های کشاورزی می گویند	.	KONDARAK	کُنْدَارَک
نام میوه ودرخت سدر	.	KONAR	کُنار
دراین بازی و درمربع بزرگی که کو ها ۴ کنج آن قرار گرفته اندتوسط نفراتی که درون مربع هستند می بایست محافظت شوند، اگر یکی ازاین کوها توسط نفرات بیرون از مربع ربوده شود با تاب دادن کو وضربه زدن دیگر کوها رامی دزدند وشروع می کنند به کتکاری نفرات داخل مربع تااینکه بدن داخل مربعی ها به بدن یکی از بیرون مربعی ها برسد	بازی محلی	KO	کُو
این پرنده در تابستان به خوزستان کوچ می کند	نوعی پرنده	KOKAR	کُو کَر
انگشت کوچک دست		KOLIK	کُو لیک
این درخت توسط انگلیسیها درخوزستان وبوشهر کاشته شده که بسیار مقاوم در برابر کم آبی است	درخت بی عار	KOWR	کُو ر
	گهواره	KORIKAH	کُو ریکَه
پوشیدن کفش باحالت خم کردن پشت آن	.	KOWSHAKI	کُو شکی
	کاشکی	KOWSHKI	کُو شکی
	کبک	KOG	کُو گ
ناحیه صنعتی	.	KOWATERAL	کُو اترَل
	کت	KOOT	کُو ت
	کدام طرف	KOTAY	کُو تَی
پناهگاهی که در صحرا جهت صید پرندگان شکاری نظیر بحری ، چرخ و ... در آن خودراستتار می کنند	.	KOKHAH	کُو خَه
	لقمه	KODI	کُو دی
شهر ک طالقانی	.	KOREYAL	کُو ریل

معمولاً نان خشک را بنحوی که سعی می کنند صدایی بلند نشود، بخورند این اصطلاح بکار می رود	خوردنی که صدادارد باشد	KORCHANID	کُور چَند
	بادام زمینی	KOZO	کُوزو
اشیائی که در طول روز بیشتر به استفاده از آنها نیاز می شود	محل نگهداری اشیاء دم دستی	KOLOGH	کُولُغ
به زن و مرد شرور و بی حیا گفته میشود	.	KOLI	کُولی
پرحرفی و جار و جنجال	بی شرمی	KOLI GARI	کُولی گری
	جمع شده ، انباشته	KOMAH	کُومه
فرد در حال احتضار (مرگ) را روبه قبله قرار دادن	.	KOH GHEBLAH	کُه قبله
	شرق	KOHBAD	کُهباد
	نوعی سایبان	KEPAR	کَپر
	نفسش بند آمد	KEPES	کَپَس
	پرتا پر	KEP TA KEP	کَپ تا کَپ
	کتری	KETLI	کُتلی
	کنار، نزدیک	KER	کِر
	خنده از ته دل	KERAKAH	کِر کِه
بعد از هرس درخت نخل از ته زائده های آن برگ تیکه چوبی به بلندی تقریباً ۲۰ سانت جدا می کنند که جهت بالا نگه داشتن تورهای ماهیگری از آن استفاده می کنند	.	KERAB	کِرَب
	نزدیکش	KERESH	کِرِش
	جرتقیل	KEREN	کِرِن
	خرچنگ	KERENJAL	کِرِنجال
	از آلات ساز است	KERENA	کِرِنا
کِرُونک نیز گفته اند	ته دیگ	KERBONAK	کِرُونک
نوعی حشره که به پوست حیوانات می چسبد و به شخصی که خیلی پيله باشد نیز می گویند	.	KERNAH	کِر نه

مناطقى نیز به حرفهای بی سرونه وپرت وپلا نیز می گویند	جای تنگ وتاریک	KERKHEFLAH	کِرْخِفْلَه
کربونک ، کِرْکِر ، کِرُونْک و بُنْکِر نیز می گویند	ته دیگ	KERVEN	کِرُونْ
گوشه را گرفته ، مغموم	.	KERAH GERTEH	کِرْهَ گِرْتَه
انباری گلی که جهت نگهداری گندم وجو برای یکسال درست می کردند واندازه آن به دلخواه خودشان بزرگ وکوچک بودالبته ابتدا بوسیله تعبیه چند چوب و گذاشتن بوریا یا حصیر دورتادور آن ودرنهایت اندود کردن این انباردرست می شد	.	KERAKHAH	کِرَاخَه
	پرچین وچروک	KERKERO	کِرْکِرُو
	چین وچروک	KERKEROK	کِرْکِرُوک
	تجسس	KERVAKOVAK	کِرُواکووک
بعضی نقاط کشکاور وکشکود نیز می گویند	خمیازه	KESHKOR	کِشْکُور
به کل دستگاه خیش(شخم) دستی اطلاق می شود	.	KESHLAH	کِشْلَه
	کلنگ	KELAND	کَلَنْد
	پشه بند	KELAH	کَلَه
ساقه باقیمانده گیاهان درصحرا (ساقه گندم وجو)	.	KELOR	کَلُور
هذیان وپرت وپلاگویی	.	KELEFERDAH	کِلِفِرْدَه
صدایی شبیه صدای سرخپوستان!! که ازحنجره بعضی زنان درعروسیها شنیده می شود وباکِلِلِلِلی لی لی و... آغاز می شود	.	KEL	کَلْ
	کلاغ	KELA	کِلَا
درموقعی که آب درگلوی کسی گیرکند این کلمه را ادا می کنند	.	KELA...KELA	کِلَا ... کِلَا
	کیلو	KELO	کِلُو
بادوتیکه چوب ده ، پانزده سانت وچوبی به بلندی ۸۰ سانت بازی می کنند ودارکلی و چوکلی نیز می گویند	نام بازی	KELI KELI	کِلِی کِلِی

کَلِزَه	KELIZAH	نوڪ دنبه گوسفند	
کَلِيل	KELIL	کلید	
کِمَر	KEMAR	.	ارتفاع وبلندی بالای رودخانه تا اول سطح آب
کِنار	KENAR	دامان	
کِهْرَه	KEHRAH	رند ، سیاستمدار	
کادرُم	KADEROM	آدم بی عقل ونافهم	
کارنومه	KARNOMAH	کارنامه	
کازرون	KAZARON	حشره ای ازخانواده سوسکها	درتابستان وموقع درو پیدا می شوند وبچه ها آنها رابرروی کمر می خوابانند وشعرمی خواندند :کازرون ملق بز نون حلواایدمت ، چاس ملا ایدمت ، گازرون هم می گویند
کافشین	KAFSHEN	کابشن	
کاگل	KAKOL	.	نوعی گیاه خودرو که باماست میل می شود
کاکایوسف	KAKAYOSOF	نوعی کبوترباغی	یاکریم وقمری نیز گفته شده
کال	KAL	گود	گودی کوچک باعمق نهایتاً ۱۰ سانت که درگلوله بازی باید گلوله رادرآن بیندازی
کالار	KALAR	کالریپراهن	
کامره تفری	KAMRAH TEFARI	.	مکانی درقسمت عقب وپائین لنج است که معمولاً جهت نگهداری وسایل قیمتی وعمدتاً جهت استراحت جوشوها(درحروف جیم شرح داده شده) وخدمه ازآن مکان استفاده میشود
کانه	KANAH	کهنه	علاوه برمعنی کهنه وقديمی معنی پارچه نیز می دهد
کانکیریت	KANKERAYT	بتون	
کوتاه خونه	KOTAH KHONAH	کوتاه قد	
کورش کن	KORESH KON	.	خاموشش کن
کول	KOL	.	به مقدار گندمی که پاک شده وآماده برای وزن کردن است کول گندمی میگویند
کیسن	KISAN	کیسه	

گَبَه	GABAH	زیلو	
گَبْکاب	KABKAB	.	گونه ای خرچنگ باجته ای بزرگ
گَبُو	GAPO	بزرگه	
گَبْ	GAP	صحبت	
گَبْ	GAP	بزرگ	
گَدُولُ	GADOL	.	صفتی تفضیلی به حماقت شخص وازاوصاف خر
گَر	GAR	کچل	
گَرَبُوسْ	GARBOS	موش صحرایی	موش خرما وموش دوبا هم گفته اند
گَرِگِراک	GARGARAK		گونه ای مارمولک(آفتاب پرست)بیشتر دریابان موجوداست
گَرْدَه	GARDAH	روال - شیوه	
گَرْدِگِلِيلَه	GARDEGELILAH	گرد وخاک	درموقعی که شلوغکاری وسروصدا ازکسی صورت گیرد نیز استفاده می شود
گَرْدَه	GARDAH	روش ، طریق	
گَزَه	GAZAH	الاغ سفید(نر)	
گَزْدِم	GAZHDIM	کژدم ، عقرب	
گَشْتَن	GASHTAN	گاز گرفتن	
گَشْتَمِشْ	GASHTOMESH	گازش گرفتن	
گَفْتَر	GAFTAR	بزرگتر	
گِلِش کرده	GALESH KERDEH	فراهم کرده	همه چیز راآماده کرده (سنگ تمام گذاشته)
گَلَس	GALS	.	بندی است که ازلنج به اسکله بسته می شود
گَم	GAM	گاز گرفتن	معمولاً درهربارخوردن میوه ای مثل سیب می گویند یه گم زد
گَم	GAM	لقمه	ازاین کلمه کمتراستفاده می شود
گَمگَمو کردن	GAMGAMO KERDAN	بدخوردن چیزی	حالت نیمخورده وخراب کردن
گَنَم	GANOM	گندم	



گندم را بدون هرگونه اضافاتی برروی آتش حرارت می دهند ومیل می کنند	گندم بوداده	GANOM BERESHTAH	گَنَم بُرِشْتَه
	چوپان گله گاو	GOWPON	گو پُون
	گفت	GOTAK	گَتَک
	گفتم	GOTOM	گَتَم
	گفتمت	GOTEMET	گَتِمَت
ازاین کلمه بیشتر درروستا ها استفاده میشود	بزرگ	GOT	گَت
این سبزی درایام بهار بصورت خودرو درحاشیه جوی های آب میرویدوبه صورت آب پز استفاده می شود.	نوعی سبزی	GOT GOTO	گَت گَتو
الکی یا بدون فکر کاری را انجام دادن	بی قانونی ، بی قاعده	GOTRAEE	گَتَرَه ای
	گفتی	GOTI	گَتی
دوتا برادربودند که مادرزادسرشان کوچک بود وخیلی وقت پیش فوت کردند (خدارحمشان کند)	.	GOJO VA FORO	گُجُو وَفَرُو
	زشت	GOJIL	گُجیل
گریخت ، فرارکرد	.	GOROKHT	گُرُخَت
این گیاه درایام بهار دراطراف ماهشهر می روید دَهشُم نیز گفته می شودوخوردنی است	نوعی گیاه خودرو	GORT	گُرَت
	قلوه	GORDAN	گُرْدَن
	پهلوه	GORDAH	گُرْدَه
ضربه ای باکف دست به کمر	.	GORDAH MOSHTI	گُرْدَه مُشتی
	زیاد	GORAN	گُران
	سربه نیست شده	GORGOKHAR	گُر گو خَر
	شعله ورشد	GOR GERT	گُر گِرَت
به بسته یایک عدد کاموا نیز گفته می شود که بصورت دایره تابیده شده باشد	یک دسته پشم و مو	GOROF	گُرُوف
	گرسنه	GOSNAH	گُسَنَه
	شدیداً گرسنه	GOSNAY HAROTOR	گُسَنی هارُ تَور

گُلُپْ	GOLOP	گونه -لپ	
گُلُپْ	GOLOP	جرعه	قلپ نیز گفته می شود
گُلُفْتَه	GOLOFTAH	حلوایی باخرما	
گُلُو	GOLO	گربه	
گُلُوپْ	GLOP	چراغ	
گُلُوفَه	GOLOFAH	موج تند	
گُلُگُلَکْ	GOLGOLAK	جای جای	
گُل باقله ای	GOL BAGHLAEE	.	رنگ قهوه ای وسفید وسیاه
گُل گُلَکْ	GOLGOLAK	جای جای	
گُلالَه زری	GOLALAH ZARI	.	نوعی گل خاردارمانند گیاه کنگر
گُمبُول	GOMBOL	منگوله	
گُمبِ گلی	GOMBEGOLI	.	مثل گلی ، یه پارچه گل
گُمبُولَکْ	GOMBOLAK	.	توپک های پارچه ای ورنگی وریشه ریشه که آویزن می کنند
گُمگُمبَکْ	GOMGOMBAK	کم کمک	
گُمب	GOMB	مقدار کمی	
گُنَج	GONJ	گونه ای زنبور	نیش سوزناکی دارند البته غسل درست نمی کنند
گُنَجِیکْ	GONJIK	گنجشک	
گُنَگَه	GONGAH	کروال	
گُودِیم	GODIM	گاردیوم	نام گونه ای عقرب است
گُورِی	GORI	فرغون	
گُوفَکْ	GOFAK	نوعی ماهی	این ماهی با صبورازلحاظ خاربرابری می کند ویک خال سیاه بغل گوششان است
گُوَر	GOWAR	گوساله	
گُوَرَل	GOVARAL	گوساله ها	
گِدَیْلَه	GEDAYLEH	.	زلف مو که درصورت بیفتد

نوعی بوته دریایی	.	GEDEK	گِدِکْ
	گره ریسمان	GERAIN	گِرَین
صدایی که در اثر ضربه به کمر کسی بلند می شود	.	GERNBESHT	گِرُنْبِشْت
تورا گرفت	.	GERTET	گِرِتْ
اورا گرفت	گرفتیش	GERTESH	گِرِشْ
اورا گرفتی	گرفتیش	GERTISH	گِرِشْ
	قرص نان	GERDEH	گِرْدَه
	جم و جور	GERDE FERD	گِرْدِ فِرْد
بچه های ۱۵ ساله به پائین درب خانه های مردم می ایستادند و گرگان البیتکم الله خلی لیتکم می خواندند	شب تولد امام حسن مجتبی (علیه السلام)	GERGEAN	گِرْگِغان
حرف نسنجیده ووراجی	.	GERGETEH	گِرْگِته
نوعی روغن که در گیربکس و دیفرانسیل ماشین استفاده می شود	واسکازین	GERAYEL	گِرِایِل
اول در تنور پخته می شد سپس در ماهیتابه سرخ می شد	نوعی نان محلی	GERDEH GOSHTI	گِرْدَه گوشتی
	جمع و جور	GERDEFERD	گِرْدِ فِرْد
	نوعی هویج	GEZAR	گِزَر
	درخت گز	GEZALI	گِزَلِی
	گازوئیل	GEZAYEL	گِزِایِل
	خیلی گران	GESHT GERON	گِشْتِ گِرون
این کلمه معنی مبالغه ای دارد	خیلی	GESHT	گِشْت
به بشکه ۴ لیتری روغن موتور نیز می گفتند	گالن	GELAN	گِلَن
افتادن ، یکدفعه از حالت تعادل خارج شدن	غلت زدن	GELENG	گِلِنگ
	گله گاو	GELAH GAH	گِلِه گاه
بد گل - کسی که توی دل نرود	.	GEL SOLB	گِلْ سُلْب

نوعی گل خاصی است که ناحیه کشاله های ران کودکان (بین پاها) وزیر بغلها را قبل ازقنداق کردن می مالیدند جهت جلوگیری از ادرارسوز شدن که در اصل کارپودربهداشتی کنونی راانجام میداد	.	GELBARD	گِل بُرد
	گردن بند	GELOBAND	گِلوبَند
ازاین کلمه کمتر استفاده میشود	شرجی	GELONAH	گِلونَه
وقتی دست رامشت کنیم قسمت پائین دست که تقریباً نرم است را به کمر کسی بزنیم این اصطلاح تلفظ میشود	.	GEMBERI	گِمْبری
نوعی خوراکی که دربین عوام معروف است که نه درجشن عروسی ونه درفاتحه استفاده ندارد	.	GEMNAH	گِمْنه
	قطعه قطعه	GEND GEND	گِند گِند
	خسیس	GENAS	گِناس
کلمه تهدیدی است	تیکه بزرگت	GENDE GAPOT	گِندِ گِپوت
محل نگهداری محصولات غذایی که هواکشی نیز دارد وباجودیکه ازسطح زمین شروع به درست کردن آن می کنند ولی مکان مثمرثمر گهه ، قسمت بالایی آن میباشد	.	GEHAH	گِهه
	گریه	GIRVAH	گیروَه
	گریه کرد	GIRVES	گیروِس
گل به گل یا اینکه دختر شون را بدهند به یک خانواده و دختر اون خانواده را بگیرن برای پسرشون	گل به گل	GA FEH GA	گا به گا
	آروق	GARESHT	گارِشت
	انبردست	GAZANBOR	گازَنبر
گریه وزاری	.	GALO GIRVAH	گالُ گیروَه
	نوعی کفش قدیمی	GALESHT	گالِشت
گالموغلک نیز گفته اند که زنان شروع می کنند پشت سرکسی که درجمعشان حضور ندارد صحبت میکنندهمان غیبت است	حرف وحديث زنانه	GALMOGOLAK	گالموغلک

گالاپشت	GALAPOSHT	لاک پشت	
گاه	GAH	گاو	
گردن گرازک	GARDAN GORAZAK	گردن درد	در این بیماری که به بدخواستیدن شخص ارتباط دارد گردن حرکات طبیعی و چرخشی خودرانی می تواند انجام دهد
گل بُوینه	GOL BOBINAH	گل بابونه	
گلوله بوزی	GOLOLAH BOZI	تيله بازی	
گوش بره	GOSH BERAH	نوعی گیاه تلخ	
گوش رُووک	GOSH ROWAK	هزارپا	
گوش گلی	GOSH GELEI	گوش ماهی	طبق اعتقادات قدیمی ها گوش گلی را به کسی که گلودرد داشت می بستند
گوش لَمَبُو	GOSHLAMBOW	گل پیمانام فارسی آن است	نوعی دوزیست است که درمواقع جزرآب دریا برروی گل پیدا میشود که البته طعمه خوبی برای زدن روی قلاب ماهیگیری نیز می باشد
گوش مُوهی	GOSH MOHI	گوش ماهی	نوعی صدف دریایی
گوشوار	GOSHVAR	گوشواره	
گوفه	GOFAH	تورمخروطی شکل	این تور را که پشت قایق یالنج می بندند و با حرکت آن شناور ماهیها را صید می کنند
گیرِوَسُم	GIRVESOM	گریه کردم	
گیرِوَسِی	GIRVESI	.	گریه کردی؟
گیلاس	GILAS	لیوان	
گیلاس روحی	GILAS ROHI	لیوان رویی	
ل	L	علامت جمع در زبان ماهشهری	ل اگر بعد از اسم مفرد قرار گیرد آنرا جمع میکند مثل انگورل = انگورها البته در بعضی کلمات یل این کار آبی را دارد مثل بچیل = بچه ها
لَبْ لَبُو	LAB LABO	نخود پخته	
لَپَچْ	LAPACH	ولگردی	
لَتَه	LATAH	زبان گرفتگی	
لَچَر	LACHAR	خسیس ، فرومایه	

لَچَکْ	LACHAK	رو سری	
لَحْ	LAH	گودی بین دوتا بلندی	
لَرْ	LAR	لاغر	
لَشْتْ	LASHT	بیحال ، سُست	
لَشْتُ لَشْتْ	LASHTO LOSHT	تنبل	
لَقْ لَقَو	LAGH LAGHO	سست پایه	
لَکَرْ	LALAR	.	نوعی سبزی خودرو است لَکَرْ بندری نیز می گویند
لَهَکْ	LAHK	هلاک	
لَهَمْ	LAHM	.	از کار افتادن دست و پا
لَیْلَقْ	LAYLAGH	لَکْ لَکْ	معمولاً به آنهایی که قد بلندی دارند اطلاق می شود
لَیْلِی یَکْ	LAYLIYAK	عروسک پارچه ای	
لُختِ سَیْتْ	LOKHT SELAYT	.	لخت لخت ، بی لباس
لُفْ	LOF	پیچاندن	
لُقمْ	LOGHM	نوعی ماهی	نوعی سفره ماهی دم دار میباشد که خوردنش حرام است
لُقومَکْ	LOGHOMAK	.	سمت چپ و راست داخل دهان
لُنَجْ	LONJ	لَبْ	از این کلمه کمتر استفاده میشود
لُنَکْ	LONG	حریص ، چشم تنگ	کُم لُنَکْ ( شکمو)
لُو	LOW	گَم	
لُورِی	LOWRI	کمپرسی بدون جک	
لُوؤیدِه	LOW VOBIDEH	گم شده	
لُویِه	LOBYAH	لویا	
لُوغْ	LOAE	تعجب کردن	لُغْ نیز می گویند
لُوم دادن	LOM DADAN	تفت دادن	

لَوَلَتْ	LOWALET	لبهات	
لُهر کِرْدُم	LOHR KERDOM	سردم شد ، ازسرما لرزیدم	
لِبَتْ	LEBAT	.	زیراندازی ازلیف خرما ، لَوَت هم می گویند
لِشَت	LESHT	گذاشت ، اجازه داد	
لِشَتِکِ دنیا	LESHTAK DONYA	همه جا رفتن	یعنی همه دنیا را گشتن
لِغَه	LEGHAH	لگد	
لَوَه	LEVAH	از اصطلاحات کشاورزی	دو عدد چوب است که زیر جی بند خیش (زیر گردن) الاغها یا گاوهای که با آنها قرار است شخم بزنند نصب میکنند که در حین شخم زدن نتوانند گردنشان را به طرفین کج کنند
لِوار	LEVAR	آرواره	دندانهای آسیاب
لِوان تور	LEVAN TOR	اتوبوس	
لِوی	LEVI	آغوز	شیر بعد از زیمان گوسفند یا گاو
لِه لَوَرْدَه	LEHO LEVARDAH	پایمال ، لگد مال	
لِهام	LEHAM	.	به گل نشستن قایق یا لنج
لِیت پَهلی	LITE PAHLI	.	ناحیه دنده ها را می گویند
لِیخ	LIKH	سبک ولوس	
لِیغَرُو	LIGHARO	روده	
لِیک	LIK	.	ضربه ، جیغ در عزاداری
لِیم	LIM	پنهانی	آدم لیم: کسی که ظاهری آرام و مؤدب دارد ولی باطناً مودی است)
لِیوَه	LIVAH	سبک عقل	
لَات لَات	LAT LAT	تار تار	
لار	LAR	تن ، بدن	
لاک و لیک	LAK O LIK	جیق	صدای جیق و شیون زنان در عزاداری
لو گزکی	LOW GAZAKI	لب گزیدن	هنگام اشاره به معنای هشدار یا اعلام خطر می باشد
لَوَج	LOJAE	.	کسی که خوابش نمی برد و مرتب در رختخواب جابجا میشود

لِيلَه	LILAH	لوله آفتابه	
ليچ	LICH	جوانه زدن	
ليخ	LIKH	لوس ، نر وسبك	
ليره	LIRAH	لجن	گل ولای سیاه رنگ و بدبو
مَجِتْ	MAJET	مسجد	
مَجْمَه	MAJMAH	سینی بزرگ	
مَحْتَكْ	MAHTAK	گهواره	
مَحْشَفِي	MAHSHAFI	نام شخص	مصغر محمد شفیع
مَسُولِي	MASOLI	نام شخص	مصغر معصومه
مَسْ كِرْدَه	MAS KERDEH	مست کرده	
مَشْكِدو	MASHKEDO	.	مشکی که در آن دوغ درست می کنند
مَعْقَوْتَه	MAEGHOTAH	نوعی خوراکی باناشاسته	در ایام ماه مبارک رمضان همراه با افطار میل می شود
مَغْنَايَه	MAGHNAYAH	مقنعه	
مَقَاشْ	MAGHASH	.	موچین ، انبر بلند کردن زغال
مَكِينَه	MAKINAH	پمپ	
مَلَحَه	MALHA	تیره ، سیاه	
مَلْغَتَه	MALGHATAH	.	مغلطه ، قاطی کردن حرفها
مَلار	MALAR	.	ابزاری چوبی و دارای سه پایه برای آویزان کردن مشک و زدن دوغ
مَلَاْفَه	MALAFAH	ملحفه	
مَلْدوْف	MALDOF	.	چوب وسط ملار که دو طرف مشک را به آویزان میکنند.
مَلِيل	MALIL	ولرم	
مَنْجِي	MANJI	میانجی	
مَنْدَلِي	MANDALI	نام شخص	مصغر محمد علی



مُندال	MANDAL	گله گوسفند	
مَنگَکُ	MANGAK	.	نوعی گیاه خودرو که مزه ای شور دارد وباماست میل می کنند
مَنگِیَنه	MANGINEH	.	منگنه ، ماشین دوخت
مَن کوشکو	MANE KOSHKO	ازاوزان قدیم	معادل شصت کیلو گرم
مَن گپو	MANE GAPO	ازاوزان قدیم	معادل یکصدویست کیلو گرم مَن هاشم نیز می گویند
مَه گِرَکُ	MAHGERAK	ماه گرفتگی	
مَهَر	MAHR	عقد ، عروسی	
مَهشُور	MAHSHOR	ماهشهر	
مَهلی	MAHLI	خیلی	
مَهْمَلْ	MAHMAL	.	کمدی بوده دارای آئینه ودرکشاب های پائین آن قندوشکرنگهداری می کردند
مَیْ	MAY	مثل	درمواقع مقایسه استفاده می شود
مَیْ تَیم	MAY TAYM	فکر کنم	به نظر من
مَیْ زاغ بید	MAY ZAGH BID	.	یعنی خیلی تُرش بود
مَیْشِیمْ	MAYSHIM	کاربرجسته وخلاف انتظارازکسی دیدن	معمولاً قبل از کلمه (مثل) ادا می شود
مَیمون	MAYMON	میهمان	
مَیناه	MAYNAH	رو سری زنهای مسن	دربعضی نقاط مینارنیز گفته می شود
مُتوتَکُ	MOTOTAK	.	ماهیهای ریزی که بعدازبرشتن برروی توری مخصوص برروی آتش ، سوخاری و خشک شده بعد می خورند
مُجَرا	MOJRA	مسیر	
مُجَبه	MOCHABEH	.	جانمکی که دردیوار درست می کنند
مُدوار	MODWAR	.	پرنده ای است ازخانواده پرندگان شکاری اما بلحاظ جثه کوچکتر، در امرشکارپرنده بحری از آن استفاده می کنند
مُرُنگ دُرُنگ	MORONG DORONG	.	نجوا واعتراض وایراد گیری

محل نگهداری گندم برای یکسال (برروی سطح است وقابل مشاهده ) وبه حصیری چوبی تهیه شده از چوب نخل که تابستان آن را در حیاط روی سکویی پهن می کردند و روی آن می خوابیدند نیز گفته می شود.	.	MOROZ	مُرُوز
آهنی که برروی چاله جهت نگهداشتن کتری یاظرف غذا قرارمیگیرد	.	MORKAH	مُرْکَه
کسیکه زیاد نق می زند	.	MORMORO	مُرْمُرُو
فال نیک زدن	.	MORVA	مُرْوا
مُرّه ودل زدن (یعنی دل یکی راخوردن)	غرزدن	MORRAH	مُرّه
خودراجمع کردن	.	MOR	مُر
	دعوا	MORAFAH	مُرَافَه
	مرغ	MORKH	مُرْخ
مرغ شکم پر	.	MORKH KOM GERTAH	مُرْخ کُم گِرْ تَه
	مردار	MORDAL	مُرْدال
	دسته کارد	MOSAH	مُسّه
مستراح ، توالت	.	MOSTERAB	مُسْتِرَاب
مش انبر نیز گفته شده	منطقه ای در صحرای ماهشهر	MOSHAMBAR	مُشْمَبَر
به کیسه فریز نیز می گویند	پلاستیک دسته دار	MOSHAMMA	مُشْمَا
	موش	MOSHK	مُشْک
زمینی که جای جای آنها بلحاظ لانه موش سوراخ سوراخ است ودرزمان آبیاری موجب اذیت شدن کشاورز می شود	.	MOSHKOWRO	مُشْکُورُو
	جن زده	MOZARATI	مُضَرَّتِی
خرمای فرآوری شده با کنجد، شیر خرم و زنجبیل	.	MOASAL	مُعَسَل
	مجانی ، رایگان	MOFTAKI	مُفْتَکِی
	فال بدزدن	MOFRA	مُفْرا
یعنی شانه ها رابه نشانه بی تفاوتی بالا انداختن	.	MOLOK ANDAKHTAN	مُلْک انداختن

مُل	MOL	شانه ، سرشانه و کتف	
مُلاهُم	MOLAHOM	یوآش، آرام ، ملایم	ملا ئیم نیز می گویند
مُنْگَه	MONGAH	غر زدن	
مُنْگِکِ مُنْگُو	MONG MONGO	.	کسی که زیاد غر می زند
مُنْگورو	MONGORO	غر غرو	همیشه معترض وبهانه گیر، مُنگارو هم می گویند
مُنْدِ خُو	MONDE KHOW	چُرَت	
مُو شُو	MOWSHO	نام شخص	مصغر ماشاء اله
مُو لِحْ	MOLEH	.	منطقه ای در صحرای ماهشهر
مُو حْ	MOH	نخل	
مُو مُهْک	MOHMOHAK	زگیل	
مُو هی حلال	MOHI HALAL	.	به تمام ماهیهای خانواده سنگ سر، سبیدی ، شانک ، هامور و... که جثه بزرگی دارند موهی حلال می گویند وبه این معنی نیست که ماهیهای ریز مانند زوری ، بیاح ، گوفک و... ماهی حرام باشند بلکه بلحاظ جثه ووزن بالای آن ماهیها در بین صیادان به ماهی حلال معروفند
مُهل	MOHL	مهلت	این کلمه خیلی کم استفاده می شود
مِتلْ	METEL	داستان ، قصه	
مِرَقْ	MERAGH	چربی بالای خورشت	البته به خود خورشت هم اطلاق می شود
مِرِنْک	MERENG	.	بیماری شایع در بین مرغها
مِر نِهَاد	MER NEHAD	.	سر کشیدن آشامیدنی ها را گویند
مِر د	MERD	مرد	
مِر دی	MERDI	.	چوب بزرگی که در سطح پائین آب بوسیله آن قایق راحرکت می دهند
مِر زِنْک	MERZENG	مژه	
مِر کْ	MEZEK	بچه شپش	

مِزْدی	MEZHDI	مشهدی	
مِسْخَنَه	MESEKHNEH	پارچ بزرگ	مثل پارچ بزرگ آب بوده باجنس مس که درجهیزیه دختران میگذاشتند
مِسَّه	MESAH	ادرار	
مِظَنَه	MEZANAH	تخمین	
مِغْرِب	MEGHREB	غروب	
مِقْ	MEGH	مک	
مَلَمْ	MELAM	پماد	
مِلُورْ زی	MELORZI	ملاج	قسمت جلوی جمجمه بچه که نرم وآبکی است ورفته رفته سفت میشود
مِلَقَه	MELAGHAH	ملاقه	
مِلِقْ	MELEGH	چندش آور	مثلاً دست زدن به جوجه پرنده که هنوز پردر نیاورده
مِلْ	MEL	موی	موی کوتاه
مِلْمِلُو	MELMELO	پرمو	
مِلِیچ مِلِیچ	MELICH MELICH	خوردن باولع	معمولاً هنگام خوردن ترشی ازاین اصطلاح استفاده میشود
مِلِیله	MELILAH	آب دهان	آب دهان که تقریباً غیرارادی سرازیر شود
مِمْکُو	MEMKO	.	شهرک بعثت
مِنْ	MEN	درون ، داخل چیزی	
مِنْ رِیشْ پُر کِرِه	MEN RISH POR KEREH	.	در صورتش پرازچین وچروکه
مِنْ کِیْ دِنْدُون	MEN LAY DENDON	درلای دندان	
مِنْمِنَه	MENMENAH	دلواپسی	
مِنْ بُنْ خَکْ	MEN BONE KHAK	درقعر زمین	
مِنْ دِلْ	MENDEL	وسط	
مِنْ دِلِی	MENDELI	درنظر داشتن	
مِنْ قِرْ	MEN GHER	دراوج آسمان	

مِن مابینی	MENMABAYNI	سخن چینی	
مِن یَکْ	MEN YAK	درهم ، قاطی	
مِنَجِسْ	MENJES	.	چروکید ، پژمرده شد
مِی	MI	مو	
مِیْلَمْ	MEYALAM	موهایم	
مِیْلَشْ	MEYALESH	موهایش	
ماجِبْ	MAJEB	حقوق	مواجب هم می گویند
ماچ	MACH	بوسیدن	
ماخار	MAKHAR	.	زمینهای باران خورده یازمینی که بعدازکرت بندی وشخم زدن (قبل ازبذرپاشی) به آن آب می بندند تاکاملاً مرطوب ودونمه شود وبعد بذر می پاشند
مارَه	MARAH	مهره	
مارمِلِسْک	MARMELISK	مارمولک	انبلیسک نیز می گفتند
مازَه	MAZAH	کمر	این کلمه خیلی کم استفاده می شود
ماسْ	MAS	ماست	
ماشْک	MASHAK	ماش	
مالِشْت	MALESHT	.	مالش ، ماساژ
مانَعْ	MANAE	سرعت گیر	
مایَه	MAYAH	ماده	
مَوْجِبْ کُنَمْ	MOCHOB KONOM	.	من چکارکنم؟
مَوْحِ عُمَرْ	MOH OMAR	نخل بی ثمر	اینگونه نخل شبیه نخل خرماست ولی ثمر نمی دهد ضمن اینکه گونه های مختلفی دارند که نوعی ازآنها بسیار رشد می کنند وبلند می شوند ونوعی دیگر کوچک می مانند وبه نخل تزئینی معروف هستند
موس موس	MOS MOS	.	چاپلوسی وتملق غیر زبانی
موهی پَلَه	MOHI PELAH	نوعی ماهی	نوعی سفره ماهی بدون دم میباشد که حلال وقابل اکل است
موهی خُورُو	MOHI KHORO	نوعی ماهی	همانطورکه ازنامش پیداست ماهی پرخاری است

میداف	MIDAF	قاشق	
میره	MIRAH	شوهر	
میلُم	MILOM	لته	
میلپا	MILEPA	خلخال	نوعی میل بوده باجنس نقره که به مچ پای نوعروس وصل می شده
میلۀ تنیر	MILAH TANIR	سیخ تنور	میره ی تنیر نیز می گویند
میمنویی	MIMNOYI	مومیایی	دارویی است که معمولاً حاجیها از مکه می آورند و بعد از آب کردن وقاطی باروغن زیتون درجایی از بدن مثل کمر، دست و پا که کوفته شده یادرد دارد مالیده می شود
نَبَلَدُم	NABELADOM	بلد نیستم	
نَبید	NABID	نبود	
نَپوکه	NAPOKEH	نتر کد	
نَترَسِسْ	NATARSES	.	نترسید
نَچی امرو	NACHI EMRO	مخصوصاً امروز	
نَخَسَه	NAKHASAH	خسته نباشی	
نَخَه	NAKHAH	نخور	
نَخْشَه	NAKSHAH	نقشه	
نَخوئیده	NAKHOEIDAH	جویده نشده	
نَدَری	NADRI	ندری	
نَرَه	NARRAH	.	گردن کلفت ، گنده، قلیچماق
نَشْتا	NASHTA	صبحانه	ناشتا هم می گویند
نَعَلْتی	NAELATI	لعتی	
نَف نُوفْ	NAF NOF	پیراهن زنانه	
نَقَلِیه	NAGHALAPEH	.	واژگون نشود، برنگرده
نَگتی	NAGOTI	نگفتی	
نَلِشْتِه	NALESHTEH	نگذاشته	بعضی نقاط نهشته نیز می گویند
نَنِش	NANESH	.	نگذارش، ندارش ، ندار
نَنَه	NANEH	نگذار	

نه آلدِه	NAH ALDEH	درست نیست	
نه دُرُسِه	NAH DOROSEH	درست نیست	
نه دِیارِه	NAH DEYAREH	پیدانیست	
نه وِیَلْغار	NAVAPALGHAR	.	حرف نسنجیده
نه وُبه	NAH VOBEB	نشود	
نَیْدُم	NAYDOM	ندیدم	
نِیول	NAYOL	.	پرندۀ ای است ازخانواده پرندگان شکاری اما بلحاظ جثه کوچکتر، در امرشکارپرندۀ بحری ازآن استفاده می کنند
نُخْنَد	NOKHOND	ناخن	
نُر زِه	NORZAH	نوزده	
نُفَت	NOFT	بینی	ازاین کلمه کمتر استفاده میشود
نُوت	NOT	اسکناس	
نُوگِه	NOGAH	ناودان	
نُوم	NOM	نام ، اسم	
نُهوئیت	NOHOEIT	.	جلوئیت ، اولی، اولیت
نُهتا،نُهتا	NOHTANOHTA	.	وقتی هنگام توضیح دادن مسئله ای دیگر نشود آن شخص رامجاب کرد اینگونه عنوان می شود
نُهری	NOHRI	بچه اول	نُغری نیز می گویند
نَزیک	NEZEIK	نزدیک	
نَسَبَکی	NESBAKI	ازاوزان قدیم	معادل ۱۲۵ گرم
نِسی	NESI	نیست	
نِشْهَسِه	NESHAHSEH	نشسته	
نِصَب	NESB	نصف	
نِضْبَه	NEZBAH	نصیحت	تقویت روحیه خوددرجهت مثبت
نِغَانِغی	NEGHA NEGHI	آبشش ماهی	
نِک زِه	NEKZAH	نوک زد	این نوک زدن منظور نوک زدن ماهی به طعمه قلاب است
نِهَه	NEHA	قلاب ماهیگیری	این کلمه خیلی کم استفاده می شود

نِهَنگ	NEHENG	نزدیک	
نِها	NEHA	جلو	
نِهاتَر	NEHATAR	قبلاً	
نِیوبِه	NEYOBESH	نمی شه	
نِیترَم	NITAROM	نمی توانم	
نِیارِه	NEYAREH	نمی آورد	
نِیخُم	NIKHOM	نمی خواهم	
نِیخی	NIKHI	نمی خواهی	
نِیشُورِن	NISHOREN	نمی شویند	
نِیَلُم	NILOM	.	نمی گذارم ، اجازه نمی دهم
نِیلِنَت	NILENET	اجازه ات نمی دهند	
نِیلِنِشُون	NILENESHON	.	اجازه اشان نمی دهند
نِیلِنُ	NILEN	.	نمی گذارند ، اجازه نمی دهند
نِیم ازنِیم	NIMA AZ NIM	از اوزان قدیم	معادل ۲۵۰ گرم
نِیمدرِی	NIMDARI	پنجره	البته این کلمه خیلی کم استفاده می شود
نِیْنِه	NINYAH	زنیان	گیاهی است دارویی
ناصَبیر	NASABIR	کم طاقت	
ناف بریدشه	NAF BORIDASHEH	.	قدیم ها رسم بود ناف دختر بچه کوچکی را که می خواستند ببرند به نام پسر عموش یا پسر دایش یا پسر بچه ای دیگر می بریدند به این نیت که وقتی بزرگ شدن باهم ازدواج کنند
نرْمَه جُل	NARMAH JOL	از اصطلاحات کشاورزی	پلاس یا پارچه ای را لوله می کنند تا به گردن الاغها یا گاوهای که قرار است در شخم زدن از آنها استفاده شود برسد و چوبهای مربوطه به گاوآهن آنها را اذیت نکند
نوبِه	NOBEH	نوبت	
نومَمه	NOMOMAH	نام من را	



نون بُبَلْ	NON BALBAL	نوعی نان محلی	نانی است کمی ضخیمتر از نان لواش
نون تَنگِلَه	NON TANGILAH	نوعی نان محلی	چانه خمیر این نوع نان رادر روغن سرخ می کردند
نون تیرَتَکون	NON TIRTAKON	نوعی نان محلی	چند نان تیری راباهم روی تابه می پختند
نون تیری	NON TIRI	نوعی نان محلی	برروی تابه درست می شود و نازک و ترد و شکننده است
نون خُشْکَک	NON KHOSHKAK	نوعی نان محلی	این نان روی تابه پخته می شود
نه حاضرِه	NAHAZEREH	حاضر نیست	
نی پَینه	NIPAYNEH	پیمانه نمی کند	اندازه اش رانمی گیرد
نی پَرَنه	NIPERNEH	نمی پراند	
نی گروسِه	NIGOROSEH	.	نمی گریزد، فرار نمی کند
نی وادارُم	NIVADAROM	.	نمی تواند جلویم رابگیرد
نی وادارِ نَش	NIVADARENESH	.	نمی تواند جلویش رابگیرند
نیتَری	NITARI	نمی توانی	
نیدِش	NIDESH	نمی دهد	
نیدِش	NIDISH	به اونمی دهی؟	
نیز نِزُو	NIZNIZO	نازک نارنجی	
نیمِی	NIMAY	از اوزان قدیم	معادل دو کیلو گرم
نیمُول	NIMOL	لیمو	
نیمُول اَمُونِی	NIMOL AMONI	لیمو امانی	لیمو عمانی
نینِش	NINESH	نمی گذارد	
وَت	VAT	بِهت ، به تو	
وَرَس	VARAS	تمام شد	
وَر کُلُو	VARKOLO	سرسم خوردن	
وَش	VASH	بِهش ، به او	
وَم	VAM	بِهَم ، به من	
وَنگ وَنگ	VANGO VENG	گریه بچه	
وَرَنِش	VARANESH	تمامش کن	
وَرَنَدِش	VARANDESH	تمامش کرد	

وَرَنَدِش	VARANDISH	تمامش کردی	
وَرَخْتَه	VAREKHTAH	شلخته	
وَرَتِکِسْ	VARTEKES	.	شکافت یانخش باز شد
وَرَزَا	VARZA	گاوانر	
وَرَزِچَرِس	VARCHARES	بالا رفت	
وَرَزِچَرِیدَن	VARCHARIDAN	بالا رفتن ازدیوار	
وَرَزِخَرِه	VARKHAREH	برخورد کند	
وَرَسَاد	VARSAD	بلندشد، ایستاد	
وَرَوَانَد	VARVAND	ترساند	ایجاد رعب و وحشت
وَرَوَاهِس	VARVAHES	ترسید	
وَرَدَارِش	VARDARESH	بردار	چیزی را برداشتن
وَرِی	VARI	بلندشو	
وَرِیس	VARIS	نوعی طناب	
وَسَن	VASAN	باردار، حامله	
وَشْ	VASH	از او	
وَقَکْ	VAGHAK	.	پرنده ای است باگردنی نسبتاً بلند
وَكْ	VAK	دردضربانی	
وَهَرَس	VAHRAS	تمام شد، خلاص شد	
وِیَسَکْ	VAYSAK	بایست	وِیس هم می گویند
وِیل	VAYL	پارچه نخی	
وِیَسَادْمِه	VAYSADOMEH	ایستاده ام	
وِیَسَادِه	VAYSADDEH	ایستاده است	
وُ	VO	او	
وُلُو	VOLO	ولگرد	
وُلَات	VOLAT	ولایت ، روستا	

وُلی	VOLI	.	برای دور کردن سگ استفاده می شود
وُنَاشْ	VONASH	.	آنجاست ، اشاره به دور
وُوریش کُن	VOORISH KON	آن رابر گردان	
وَرِش نَدی	VERESH NADI	پرتش نکنی	نیندازیش
وَرْ	VER	انداختن	
وَرِاِیدِه	VER EIDEH	.	رها می کند ، می اندازد
وَرِ نَدِه	VERNADEH	نینداز ، رها نکن	
وَرْدودیش	VER DODISH	.	انداختیش؟ رهایش کردی؟
وَاتِکْنیدن	VATEKNIDAN	.	شکافتن پارچه دوخته شده
وادارشْ	VADARESH	جلویش رابگیر	
وار	VAR	.	معنی مرده می دهد
وارْت	VART	وارونه	
واز	VAZ	باز	
واگْرِش نیکُنِه	VAGERESH NIKONEH	نمی پذیرد	
واگِرْ	VAGER	پذیرش	نگهداری
وایه	VAYAH	آرزو	
هَبَیس	HABAYIS	فراوان	هَبیس نیز می گویند
هَبَل هَبُو	HAPAL HAPOW	بی قانونی	درهم ریخته و آدم سبک عقل رانیز می گویند
هَدَدَه	HADADAH	.	حمله ورشدن و گارد حمله گرفتن
هَدِدَه	HADEDAH	گاردحمله گرفتن	تهدید وحمله فیزیکی کردن
هَداف	HADAF	.	پرنده ای است حلال گوشت ازخانواده مرغابی
هَدیره	HADIRAH	.	مکانی که قبلاً مرده را بصورت امانت در آن می گذاشتند که سالها بعد مثلاً به کربلا یا مکان دیگری که می خواهند یا وصیت کرده منتقل کنند
هَرْدَمبیل	HARDAMBIL	قاطی ویی سامان	
هَرْدَمون	HARDEMON	هردوتامون	
هَرَسَمَه تنگ کرد	HARSAMAH TANG KERG	برمن سخت گرفت	کسی را تحت فشار قراردادن ومحاصره کردن

هَرسات	HARSAT	هرساعت	
هَر کوَتی	HARKOTAY	هرطرفی	
هَریسه	HARISAH	حلیم با گوشت	
هَشْ	HASH	هشت	
هَشُو	HASHOO	.	افزودنی هایی معطر به شکم مرغ (مرغ شکم گرفته) نظیر ادویه جات ، کشمش و..
هَفْ	HAF	هفت	
هَفَه	HAFFAH	اصلاح کردن	
هَفی	HAFI	افعی	
هَلْقَالَه	HALGHALAH	ماهیتابه	
هَمَکونی	HAMAKONI	همه باهم	
هَمبُون	HAMBON	شلوارزنانه قدیمی	
هَمه چیمون	HAMAH CHIMON	همه چیزمان	
هَمیسْ	HAMIS	.	باقله سبز آب پز شده راباماست می خوردند
هَناسَه	HANASEH	آه کشیدن	
هَنی	HANI	هنوز	
هَوْن	HAVON	هاون	هونک نیز می گویند
هَیْ شیرُم	HAY SHIROM	.	برای تشویق کسی گفته می شود
هَیْدِلو	HAYDELOW	تاب	ای دِلو ، ایدونیز گفته اند
هَیل	HAIEL	تند ، قوی	
هَیوَلَه	HAYVELAH	دادویداد، سروصدا	
هَر بان	HOREBAN	.	پرنده ای است حلال گوشت
هَر بَسَه	HOR BASEH	خارج از کنترل	معمولاً ریختن وجاری شدن مایعات از ظرف یا جای را میگویند هر بسه
هَزار تُفاق	HOZAR TOFAGH	هزاراتفاق	
هَفْ	HOF	فوت کردن بادهان	

هُفَار	HOFAR	بخار	
هُلْ	HOL	بی مو ، کچل	ازاین کلمه کمتر استفاده میشود
هُمَبَر	HOMBAR	هم اندازه	
هُمَجَنگ	HOMJENG	هم سن	
هُمَرِش	HAMRISH	باجناغ	
هُمار	HOMAR	آرام ، آهسته	
هُمارکی	HOMARAKI	یواشکی	
هُمزا	HOMAZA	همزاد	
هُمساده	HOMSADAH	همسایه	
هُو خَلقی	HO KHELAGHI	سروصدا و شلوغی	
هُو لُو	HOLO	دایی	
هُوَر	HOR	بیابان - صحرا	
هُو چی	HOCHI	بی پروا ورسواکننده	
هُو قُ	HOGH	حالت بالا آوردن	
هُو گالَه	HOGALAH	سروصدا و شلوغی	
هُو نَه	HONAH	خانه	
هُر رر هُو و و	HERRRHOOO	.	اصطلاحی نامفهوم که چوپان درروز بارها و بارها تکرار میکند
هِسی	HESI	هست	
هِلَه بِنَدی	HELEH BANDI	.	عبایی که بانخ پشمی دوخته می شود
هِنَدِر	HENER	هندل ، استارت	
هِنَدیُون	HENDION	هندیجان	
هِیرون	HIRON	جنوب	
هِیْلْ	HIL	هِل	
هامور	HAMOR	نوعی ماهی	باخالهای قهوه ای ومشکی
همبر سه غاز	HOMBARE SHE GHAZ	ازاوزان قدیم	معادل ۶۲.۲۵ گرم

هیب	HIB	منتیل	
یَجِرَه	YAJIRAH	.	باصدای بلند ویکنواخت گریه کردن
یَدُو	YADO	نام شخص	مصغر یداله
یَدَّ کِه	YADAKAH	مرتب می لرزد	
یِرِلی	YARELI	.	آواز همراه بارقص که توسط زنان محلی در جشن عروسی اجرا می شود وبایرلی یِرْ یِرْلا یِرْ یِرْلا لِه
یَطُولُ	YATAVAL	یه تیکه	
یَکَفَه	YAKOFAH	.	سرفه پشت سرهم
یَکْ وایکْ	YAK VA YAK	مثمر ثمر، عالی	
یَکْدون	YAKDON	باهم	
یَکْلَه	YAGOLLAH	فراوان	
یَهْرُ	YAHOR	.	ریختن غیرقابل کنترل چیزی (هم معنی باهرسه در کلمه ه)
یَهْکْ	YAHKO	یارو	البته این کلمه خیلی کم استفاده می شود
یَه بِلِس	YA BELES	یه وجب	
یَه پَنْدِلَکْ	YAH PENDELAK	یه ذره	
یَه تَی شَلْکْ	YATAY SHALALK	لنگان	کسی که از یک طرف بدن لنگ می زند
یَه دَیْقَه	YAH DAYGHAH	یک دقیقه	یَدَقَه هم تلفظ می شود
یَه رَنج	YAH RENJ	یه مُشت	بعضی مناطق یه رَنج می گویند
یَه سَرْدو گوش	YA SAR DO GOSH	.	منظور همان انسان است ولی وقتی بچه ای فضولی میکرد برای ترسانندش ازاین اصطلاح استفاده می کردند
یَه قُل دوقُل	YA GHOL DO GHOL	بازی محلی	این بازی که با ۵ قطعه سنگ (ریگ) انجام میشود بازی دخترانه است
یَه کُرُو	YAKORRO	واحدی قدیمی درمتر	ازسرانگشتان تا آرنج
یَه کَاگِرْ	YAKAGER	همه باهم	
یَه گُل یَه بَکْ	YAH GOL YAH BAK	.	بازی فوتبال باتعداد کم وبرروی یک دروازه
یَه لَتی	YALATI	کج	

چرت زدن چند لحظه ای	کمی خوابیدن	YAMONDEH KHOW	یه مُندِ خو
سرریز شدن یا جاری شدن غیرقابل کنترل	.	YAHIL	یهیل
	این	YO	یُو
	این خودت هستی؟	YO KHOTI	یُوختی
	یه تارمویت	YALATE MIT	یه لاتِ میت

آدم خودش مریض باشد اما پرستاری مریض رانکند (سختی پرستاری کردن و اینکه شب تا صبح بالای سر بیمار کشیک بدهی و نگرانش باشی از اینکه خودش بیمار باشد سخت تر است)	آدم خُوش مریض بُووه ، مریض دوری نکنه
آسیابش همه چیز را آرد می کند کنایه از آدم همه فن حریف و به انسان شکمونیز اطلاق می شود.	آسیوُش همه چی ایره
آبکش عیب کف گیر می کنه (معادل: دیگ به دیگ میگو روت سیاه)	آشپلا عیب اُسوم ایکنه
اگر برود کنار رودخانه، آب رودخانه خشک می شود (کنایه از آدم بدشانس ونحس میباشد)	اِبره سر رو اُرو خشک اِیوبه
اگر نمیرم هنوز پیر نیستم (آخر کارش راهم می بینم)	اَنَمیرُم نه پیرُم
اگر زبانت نبود کلاغ چشمانت رادرمی آورد (کنایه از چرب زبانی شخص است)	اَنه زِبونت بی کلا تیت درایاورد
ارواح پدر مالک آسیاب (کنایه از خراب کردن چیزی بدون ملاحظه اینکه این چیز یا وسیله صاحبی دارد)	اَز وَی بو صِحاب آسیو
اگر گرسنه باشد سر مارهم می خورد یعنی اگر گرسنه باشد هر غذایی که جلوش بگذارند می خورد و کاری به خوشمزگی یا بد مزه بودن غذا ندارد	اَگه گُسَنَش بو سر مارَم ایخره
کار هر بنسیت خرمن کوفتن	اُخون نه کاربزه
درمورد کسیکه مثلاً در پخت غذا هیچ گونه کمکی نکند ولی به موقع صرف غذا بر سر سفره بنشیند و بخورد	اُماده خَره
مثل اینکه گاو به زمینش زده (کسیکه از شدت خستگی به خواب عمیقی رفته بنحویکه سروصداهای زیاد در اطرافش نیز او را از خواب بیدار نمی کند)	اُنکا گاه زَدِش گِل

آب نیست وگر نه شناگرماهری است (کسیکه بعلت فراهم نشدن زمینه خلاف اینچنین وانمود می کند که شخص شریف ومثبتی است)	أُو نِسی اَنْدَی مَلَح کَنِ قَهاریه
کنایه از دوستی ورفاقت بسیارصمیمی بین دو نفر	اِنْگَا بَی هم تلِیت دُو خَرَدِنِه
یعنی اگرمشکلی برای نزدیکانت پیش آمد، گریبان تورانیز می گیرد	اگرسرهمساده اته تراشتن توسرته خیس کن
اگرپولی روی زمین دیدی اول کاری که میکنی آن رابشمار یعنی هر پولی به دست رسید بدون شمردن درجیت نگذار	اگه پیلَ ری زمین دیدی اول بِشمارِش
اگه بلدی خودت انجام بده	اگه ملایی سرقبر خُتْ بَحُون
یعنی برآورد کن جایی که می خوای بروی چقدرمطمئن است	اول بجور جائَه بعداً بِنِه پائَه
اول چشم درصورت نمایان شد یادندان دردهان؟ درموردی که حق تقدّم را بخواهند عنوان کنند ، مطرح می شود .	اول تِه دراوَمَه یادِنَدون؟
ای کاش ازمادرت زائیده نشده بودی ( به سر بار جامعه ویکاروبیعار گفته میشود )	ای وَ دیت نزاده بیدی
کنایه از بدبیاری پشت سرهم برای کسی است	ای هَرَنی هَرَنی خر ایارم گایه نی
می برت رودخانه وتشنه برمی گردانت(نشانه زیرکی وزرنگی کسی است)	ایبرت سر رو تشنه ایارت
می توانم بگویم می خواهمت اما نمی توانم بگویم تومرابخواه ( درموردی که شخصی تمام تلاشش رابرای جلب اطمینان کسی بکاربرد ولی آن شخص بدون توجه خیلی سردوبی روح از کناراین همه تلاشی که برایش می شود بگذرد)	ایترُم بُگُم ایخُمِت اما نیتَرُم بُگُم بُخُوم
درموقعی که کسی کارمحالی رازشخصی بخواهد واواصرارداشته باشد که اورامجاب کند که غیرممکن است ازاین مثل استفاده می شود	ایگم نره ایگه بدوشش
ازیس زیبا بود آبله هم درآورد کنایه از آدم زشت رویی است که علاوه برزشتی ظاهری ، صورتش هم آبله زده	بَسکی جُھُون بی ، اُولَه هم درآورد
یعنی ادب وتریت به قشر خاصی ازمردم جامعه مربوط نمی شود لذا همه باید تربیت داشته باشند	بِچَی شاه گدا ، گفتن ادب



بروم بگویم چند من است( درمواقعی که فردی خیلی محترمانه بخواهد ازفرمانی که به او داده اند سرباز زند استفاده می شود )	بِرَم بَگَم چند مَنَه
یعنی دودوست یاخواهروبرادری که تا پهلوی هم هستند درحال درگیری ودعوا هستند ووقتی که دورازهم شدند ، دلتنگ هم می شوند	باتونَخَشُم بی تونِگَرُم جا
بادهواقورت می دهد ( به کسی که مدت‌ها بیکاراست ودرآمدی ندارد میگویند بادهوا قورت می دهد )	بادِهوا اِیگَپَنَه
پیه (چربی گوشت) رادادی دست گربه ؟ یعنی چیز باارزشی رادراختیار کسی بگذاری که اصلاً لایق آن نباشد.	پَهَه دو دی دَس گَلو
خودت کارهای خودت رانجام بده ومنت کسی رابردوش نکش	پات بَکش منت نکش
دیگی که برای من نجوشد اگر سرسگ هم درآن باشد به حال من فرقی ندارد یعنی من که دراین کار هیچ سهمی ندارم ، نتیجه اش نیز برایم مهم نیست	پوتیلی که سی مو نجوشه اِیخُم سرسگ مِشْ بُو
پول روی پول میاد مگس روی چشم درد کنایه ازاینکه آدم فقیر دردسرهایی بیشتری دارد ومرتب درگیر مشکل تازه ای است	پیل ری پیل ایای پَخَشَه ری تیه ی درد
جای آتش خاکستر می ماند کنایه از اشخاصی که والدینی خوب وموجه داشته اند ولی فرزندان ناخلف وبده شده اند	جاوار تَشْ خَکِشَتَرَه
چقدراین دست وآن دست می کنی (کنایه ازتعطل کردن درانجام کاری)	چَقَ ای دس او دس اِیکنی
حریف الاغ نمیشه پای بچه الاغ را می شکند	چاره خر نِیَرَه پِی کره خر اِشکنه
مس چه بشکند چه صدای شکستن ازآن بلند شود یعنی کسی که درمعرض تهمت یاشایعه ای قرارگرفت اگرچه صحت نداشته باشد آبروی آن شخص ریخته می شود .	چه مَس بشکِیَه چه صداش بِیای
عباباف خودش عبانداردکنایه ازاینکه هرکسی پیشه وحرفه ای دارد اگردرخانه خودش برای وسیله ای که استاد تعمیر آن است مشکلی پیش آید درتعمیر آن تعلل می کند	حِلَه بَفْ حِلَه نداره
حرف را بامعنا می زنند اگرخر نیستی بفهم ، درمواردی که برای فهماندن اشتباه شخصی بصورت کنایه حرفی را می زنند واومتوجه نمی شود	حرفَ اِیزَنن به معنا آنه خری بفهما

حرفی رابه عمه ام گفتم ، عمه ام به خاله ام گفت ، خاله ام هم به تمام مردم گفت (کنایه از اینکه اگر راز خود را برای یکنفر بازگو کردی ، رفته رفته دربین همه پخش وبرملا میشود)	حرفَ گفتم وَ عامَم ، عامَم گفت وَ خالَم ، خالَم گفت وَ عالم
خونه همه دیوانه ، اگر از دویا چندنفراعضای یک خانه اعمالی غیر معقول سرزنند این جمله درموردشان اطلاق می شود	خونَه همه کَلو
خداوند ، خرادید که بهش شاخ نداد کسیکه از لحاظ وضعیت جسمی یا موقعیت اجتماعی در جایگاه پائینی است ولی آدم بدسرشت وپلیدی است	خدا خره دید که شاخیش ندا
در رابطه با زن وشوهری که خوشبختند واز هرلحاظ باهم جفت وجورند	خدا تا هُمَبر نکنه هُمسَر نیکنه
بعضی ها که کوتاه فکرنند و برای حل مسئله ای خیلی خودرامتحمّل زحمت می کنند این مثل بکارمی رود	خرَه اِبارِن تی بار یا بار اِبارِن تی خر
الاغت راسوارشو وخرما بخور یعنی کاربه کار کسی نداشته باش وکارخودت را بکن	خَرَت برون دیری بَخَر
هنوز الاغ نخریده ولی افسارش رابسته است کنایه از کسانیکه هنوز کاری نکرده اند ولی در ذهن خود مقدماتی را فراهم کرده اندخره نخریده آخورش بسه نیز می گویند	خرَه نخریده اوسارِش بَسِه
خری بجز خر کا جمال نیست ؟! کسیکه شیء یا وسیله کسی دیگر رابه اشتباه بردارد	خر نی غیرِ خرِ کا جمال
یعنی توی خونه خودتون یه ته بندی بکن وبعديا اینجا ناهارت رابخور	خونه خوتون مِلگه مِلگه کن بعدیو اینجو چاسْتَه بَخَر
معادل (دیگی که برای من نجوشد میخوام سرسگ توش باشه)	خیشی که جومَمَه نیکنه نو چه اِئْتی رو چه اُوتی رو
دستش کار می کند ، چشمش می ترسد ، شخصی که از مشاهده کاری وحشت می کندولی وقتی شروع بکار می کند می بیند خیلی زودتراز چیزی که فکرش را می کرد واز آن می ترسید به پایان رسید	دَسِش کار اِیکنه تیش اِترسه
درموقعی که برای شخصی چند گرفتاری باهم پیش میآید این مثل بکارمیرود	دَسِش مِن عرب عجم گیره

دُشْمُون جومى كسيه سيلانيكه	فحش پيراهن كسى را سوراخ نمى كند(بادهوا بودن فحش ودشنام را ميرساند)
دِلْتِه بِنِه دِلْدُون	يعنى مطمئن باش
دار دكون نهاده	كارى را پر سر و صدا شروع كرده
درختى كه بارايده گاله ايخره	درختى كه بار مى دهد سنگ مى خورد(كنايه ازاينكه اگر كسى مطرح شود مردم درباره او بعضاً حرف هاى خلاف واقع مى زنند
دل بِيْنِي دله	دل به دل راه داره
ديوار کوتاهتر ازمو نديدى	يعنى بجز من كسى كه كارى راناخواسته به او تحميل كنى نديدى
راقش رهته و ريقش مُنده	كسى كه بسيار لاغر و ضعيف شده
ره واز جاده دراز	به كسى گفته مى شود كه از بودن در جايى شكايت دارد
زن كدخدا كردن ، چله زمسون پشم ميشل برید	اختيار كار را به زن دادند از روى بى اطلاعى چله زمستان دستور داد پشم گوسفندان را بریدند ، كنايه از اينكه هر كسى را بهر كارى ساختند ، يا اينكه سپردن كار به افراد فاقد صلاحيت و بى تجربه نتيجه خوبى ندارد.
سرخر تراشون	جهت تمسخر به كسيكه تازه موهاى سرش را کوتاه كرده گفته مى شود
سگ برار توره	سگ برادرروباه است درجاياگاه توهين به دونفر كه از لحاظ پليدى و بدى شبیه هم هستند اطلاق مى شود ،يعنى يكي از يكي بدتر
شاخش كپره ايرُميه	كسى كه بابى موالاتى وبى دقتى به چيزى بزند و آن را خراب ياواژگون كند مى گویند
شر اومه زنگل نهاشه	شرآمد زنگوله به گردنش آويخته است جمله اى در بيان نارضايتى ازديدن كسى
شيخ دوكُون	شيخ مغازه (كنايه ازجنسى كه درمغازه گذاشته شده ولى مشترى ندارد )
قوم آگوشته بخره خسته ورنیده	اقوام اگرگوشت بدنت را بخورد استخوانت رادورنى اندازد ، كنايه ازاينكه اگر اختلاف يادري دربين فاميل پيش بياید بازهم غيرت و تعصب اقوام هم بودن را دارند
كه كانه وچنگر پيسنیده	حرف قديمى راازنوبازگو كردن براى دوبهم زنى وتنش
كُروش قَدِ ديوارنخرده	آرنجش به ديوارنخورده يعنى سختى ومشقتى را هنوز تجربه نكرده(سردوگرم روزگاررانچشیده)

کرایه زبانت رامی خواهی ؟ (کنایه از کسانی که در شرح مسئله ای تعلل می کنند )	کَرِی زِبُونَتِ ایخی
بخاطر اینکه وسیله حمل ونقل زمان قدیم الاغ بود بعضی ها الاغ دیگران رامی طلبیدند که برای شرمنده کردن این افراد ، این ضرب المثل گفته میشد	کسی که یه خری نداره یه خری نی ارزه
عیب خود برای دیگران گفتن مانند به خود ضربه زدن است	گپ خُت زدن کُم خُت دردن
گربه برای رضای خدا که موش نمی گیرد ، کنایه از کسی که برای هدفی خاص به دیگری کمک کند	گَلو سی رِضی خدا مُشک نیگره
معادل گنجشک امسالی گنجشک پارسالی را بیرون کرد.وقتی فردی غریبه جایی برود و خود را از صاحب آنجا محق تر بداند.	گنجیک اُمسالی گنجیک پاری در ک
کسی که از بس درخوشی وشادی غرق شده که همه چیز را فراموش کرده وغافل ازاین است که همیشه این وضعیت تداوم ندارد	گِرِگِر خشی یامرگ یادرویشی
گاومرد وسهمیه قطع شد کنایه از قطع شدن منبع درآمد کسی که بدون انجام کار خاصی سودی عایدش می شده	گاه مُردُ بهره بُهرس
گله رَم کرد بز شل جلو افتاد کنایه از موفقیت اتفاقی کسی در کاری	گله رَم ک بز شل نها افتا
کنایه از آدم شکمو وپرخور	مِی حیوون حلال گوشته
مثل روده حرامی است (کنایه از شخصی زشت رو میباشد)	مِی لیغرو حرومیه
مثل ناودانی است که آب را دورپرتاب می کند( کسیکه فقط به درد غریبه ها می خورد)	مِی نوگه دیر اندازه
در تاریکی نشسته وروشنی را می باید حواسش به همه چیز است	مِن توریکی نشسه روشینه ایپایه
ماس که خوردی کاسه اش را بگذار زیر سرت وبخواب ، یعنی اینکه خوردن ماست خواب آورااست	ماس که خردی کاسش بِنه زِر سرت وُ بُخوس
مال واموال خودت را مواظبت کن وهمسایه ات رادزد نگیر	مالِت بِپا هَمسادته دُز درنیار
کنایه از اینکه آدم بدشانس همیشه بدشانس است	مال ری مال ایره ، پَخشه ری تیه کور
سهمیه کسیکه نمی خورد به کسی که می خورد ، می رسد	مال نَخرو سی بَخرو

مثل چوب تنه نخل زیر آب نمی رود کنایه از آدم زیرک و کسی که زیر بار حرف زور نمی رود	مثل کِرَب زَرّ او نی رَئ
در مواردی که بخواهند کسی را ناکار کنند از طریق تلقین غیر واقع	ملا بدنبو
در شهر کورها باید دست راروی چشمت بزاری (همرنگ جماعت بشی)	من شهر کورل باید دَسِ بنی ری تیت
در شهر کورها آنکه یک چشم داره پادشاه است (از جهل عده ای ، آن که کمی عاقل است سردسته شده)	من شهر کورل یه تیه ای هم پادشاه
من میگم نر است او میگه آنرا بدوش کنایه از معجب نشدن آن شخص	مو ایگم نره ایگه بدوشش
مورچه که بال دارش خیلی زود ازین می رود (کنایه از مغرور شدن از شغلی که دارد و در آن به زیرستان خود ظلم میکند)	مور که بال در آورد نُشونی ورطرفیشه
من که سال را سپری کردم ، ماه رانیز سپری می کنم یعنی من انتظار بزرگتر را گذرانده ام ، انتظار کوچکتر رانیز می گذرانم	مو که سال پوئیدم ماهم ایپایم
میراث خرس برای گفتار مانند کنایه از وسیله یا چیزی که از یک فرد مشخص به فرد مشخص دیگری برسد	میراث خرس وِسا سی گفتار
نامش به پای من نوشته شده امام مزه اش را تومی بری ، در مواقعی که مثلاً عروسی را برای مریم خانم می خرنند ولی بیشتر مواقع نرگس خانم با آن بازی می کند	نومش وْمِنه طومش وتونه
نام سگ رایباور بلافاصله چوب بدست بگیر کنایه از اینکه نام کسی را بیاوری و دفعتاً او را ببینی (البته این مثل توهین به آن شخص است)	نوم سگ بیار چو و دَسِ بگر
نه می شود جلوی راه بروی نه پشت سرش کنایه از شخص بدقلقی که به هیچ نحو نمی توان با او کنار آمد	نه ایویه نه اش بری نه دینداش
یعنی هو کشیدن کار حیوانات (گاو) است و برای انسان کاربردی ندارد (برای شرمند کردن کس یا کسانی استفاده می شود)	وَهه وَهه بی گاین نه بی شما گکاین
کنایه از اینکه هنوز این مشکل راحل نکرده ام یک مشکل دیگر اضافه می شود.	هَرنی هَرنی خرّه ایارم گایه نی
هر کس به فکر خودش است	هر کسی خُل ری گرده خوش اینه

یک چشمش می خندد یک چشمش گریه می کند ، کنایه از شخصی که باوجود تنگدستی ومشکلات خودرا دربین مردم شاد وبی مشکل جلوه میدهد	یه تیش ایخنده یه تیش ایگروه
این سر این هم گردن ، وقتی کسی اشتباه خودرا قبول داشته باشد	یو سر ، یونم گردن
یه خوابی بهتر ازیک پدری (درجهت ارزش خواب این جمله ادا می شود در صورتیکه حتی گوینده این مثل اعتقادی به معنای ضرب المثل ندارد)	یه خویی بهز یه بویی

**شرح تصاویر روی جلد :** **تصویر ردیف اول سمت راست** مربوط به مرقد مطهر شاهزاده حمزه (علیه السلام) واقع در جاده ماهشهر – هندیجان میباشد . **تصویر ردیف اول سمت چپ** مربوط به مرقد مطهر شاهزاده عبدالله (علیه السلام) واقع در روستای دهملا بزرگ میباشد. **تصویر ردیف دوم سمت راست** مربوط به مرقد مطهر شاهزاده ابراهیم (شاه بریم) علیه السلام واقع در روستای جیری میباشد. **تصویر ردیف دوم سمت چپ** مربوط به امامزاده نبی عاشور (علیه السلام) واقع در روستای بزی میباشد که مدتی است شروع به بازسازی کامل آن نموده اند و متأسفانه تصویری از نمای جدید آن فعلاً در دسترس بنده نمیباشد .